

آب را اول نکنیم!

انسان و هنر / آوازی در برکه!

سلام محمدی



تنقید تاریخ در افغانستان

مصطفی عمرزی



بحران‌های زیست محیطی در شمال غرب ایران

مجید عزمی



داستان حجاب در ایران / ارگ بم

تنا



Ketabton.com

کنگ و زمزمه‌های جهانی شدن

صالح صیادیان



آیا آرایی‌ها متمدن‌ترین نژاد انسانی هستند؟

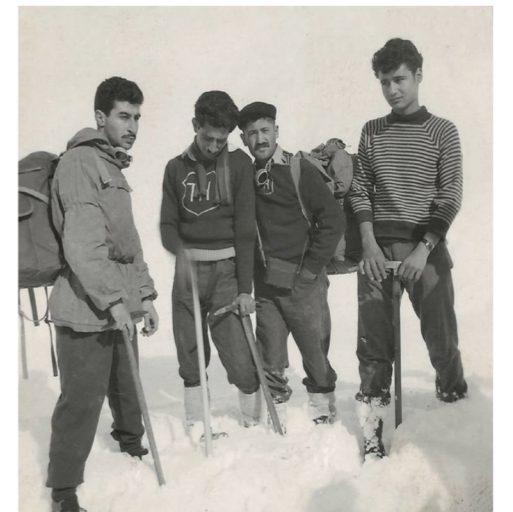
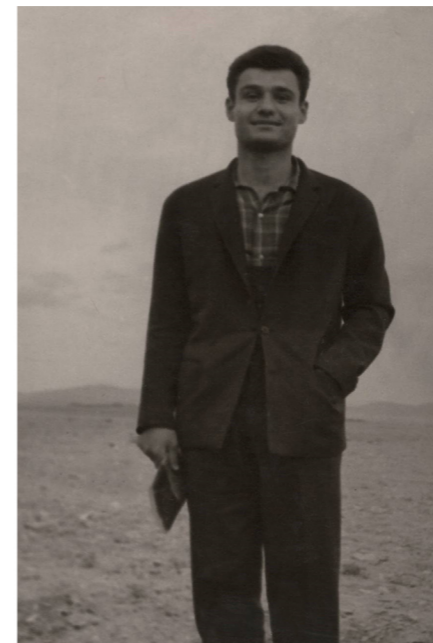
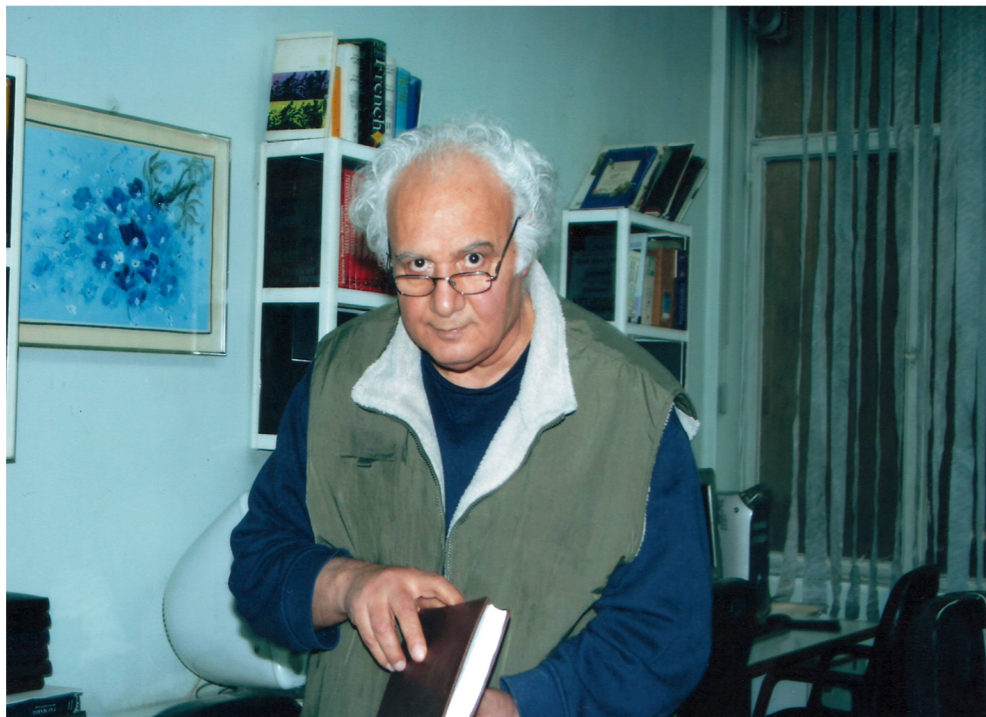
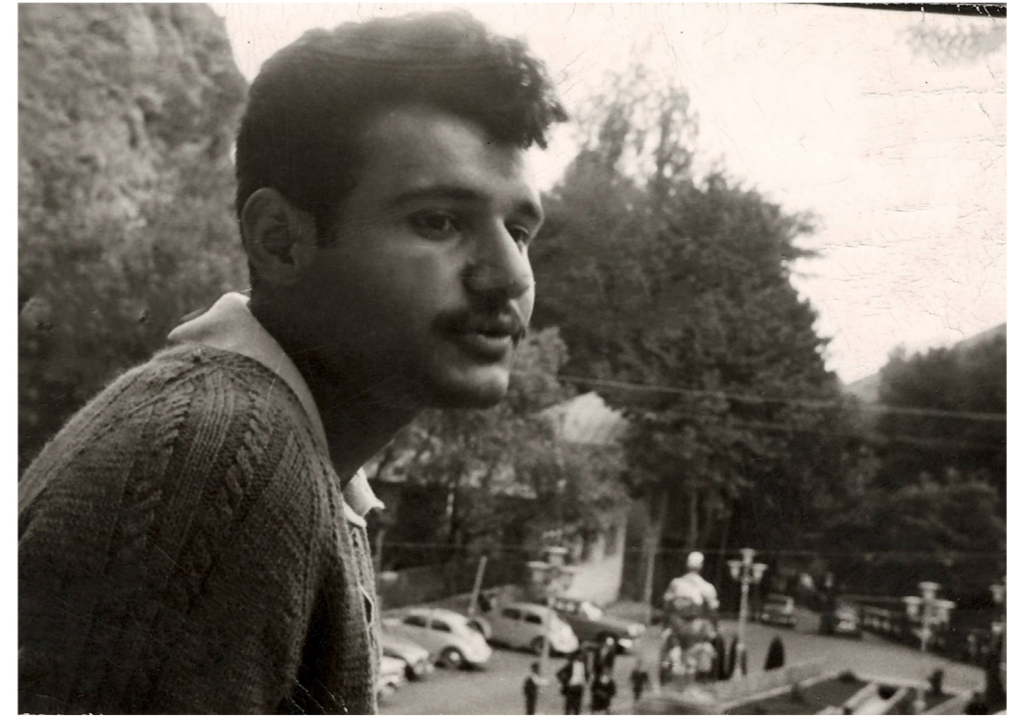
محمد امین نصیری پور



ناراستی‌ها/ایران مدرن؟! / تیریز ۲۰۱۸

حنیف شفاعتی









بنیان اندیشه

ISSN 2588-4026

شماره ۲، بهار ۱۳۹۷، قیمت پانزده هزار تومان

فصلنامه فرهنگی، اجتماعی

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: **حنیف شفاعتی**

سردبیر و ویراستار: **مژگان عسگری**

طراحی جلد: **محمد حسین قدمی**

چاپ و صحافی: **امین**

- (درباره طرح روی جلد: «ایران در بحران بسیار بزرگ کم آبی و بی آبی به سر می برد. طرح روی جلد این شماره از فصل نامه به این مسئله اختصاص دارد.»)
- (عکس های موجود در روی دیگر جلد مرتبط با یادداشت بیوگرافی از «ناصر پورپیرار» می باشند.)

ارتباط با ما:

۰۹۱۴۷۸۵۹۳۲۶

تبریز، چهارراه شریعتی، مجتمع پلاسما، طبقه سوم، واحد ششم، کد پستی: ۵۱۳۳۶۱۵۷۳۴

Hanif.Shafaati@gmail.com

BonyanAndishi.ir



@BonyanAndishi

رسالت فصل نامه «بنیان اندیشی» در گام نخست بحث و گفت و گویی بنیانی درباره مسائل اجتماعی و فرهنگی می باشد، اما به دلیل درهم پیوستگی موضوعات مختلف، خود را از طرح گفت و گو درباره مسائل هنری، تاریخی، باستان شناسی، اقتصادی، سیاسی و مسائل بسیار حساس کنونی در زمینه شرایط بحرانی زیست محیطی، کنار نمی کشد.

بنیان اندیشی تنها گفت و گوی بومی و ملی برای طرح تمامی مشکلات داخلی، منطقه ای و جهانی می باشد. بنیان اندیشی همه ملل مسلمان منطقه و جهان را به دور از رنگ و نژاد و زبان و سرزمین، به اتحاد و همبستگی دعوت می نماید و مبنای تمامی گفتار و پندار و کردار قومگرایان و پانمنشان و فرقه های مذهبی موجود را غیرمستند و خارج از منطق و استدلال شناسایی کرده و مردود می داند.

و تراسیا بالحق و تراسیا بالصبیر



فهرست

۸ مقدمه

۱۳ بیوگرافی

۱۷ انسان و هنر

بخش بللی

۲۶ آوازی در برکه (بخش نخست)

جوئیهای به احوالهای غیر مستند درباره مدخل‌های بنیان‌اندیشی

سالم محمدی

۴۲ تنقید تاریخ در افغانستان

درباره ضرورت بازمینی تاریخ افغانستان

مصطفی عمری

۴۵ بحران‌های زیست محیطی در شمال غرب ایران

درباره بحران‌های زیست محیطی در شمال غرب کشور و راه‌های علمی و عملی برون‌رفت از شرایط کنونی

مجید عزه

۶۵ داستان حجاب در ایران

بخش دوم: حجاب در یهودیت و مسیحیت

۸۲ لگد بوم، برگه تازه از تاریخ معاصر ایران

درباره اسناد جدید ساخت بوجن قلعه نظامی بوم

ننا

۹۹ شواهد فروپاشی سراسری در تپه حسنلو

بلستان، شناسی فروپاشی آذربایجان در عصر آهن

محمد میرزای

۱۱۰ جهان‌های نشدن پلای به سوی سراب

درباره زرمه‌های ثابت جهانی در یونسکو

صلاح صیقلین

۱۱۶ آیا آریایه‌ها متمدن‌ترین نژاد انسانی هستند؟

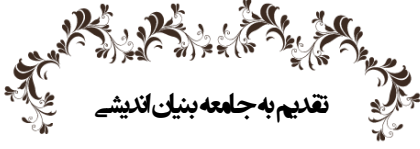
اقول آریایی از دروغ تا واقعیت

محمد امین نصیری پور

- ۱۲۰ ناولستے ہا
بخش دوم: بررسی کتبیبہ های اورارتویی
- ۱۱۶ ایران مدرن
اسکناس ماوسکہ های جعلی، بخش از ایجاد جعلیات برای دورہ بہ اصطلاح قاجاریہ
- ۱۵۱ تبریز 2018 از وقعیات تا تبلیغات
بخش دوم: بررسی معضلات کلان شہر تبریز در روجلد تبریز ۲۰۱۸

حنیف شفاعتے





مقدمه

«خرد آدمی را از تعصب دور می‌دارد و عقل داور نهایی هر برهانی است. اقوال مرده که از عصر هر نسل دورتر رود، به سنت می‌گراید و باور آن به مرور دوباره و به تأیید عقل زمان موکول است. قدرت آدمی در رد و نفی پذیرفته‌های پیشین، حضور سازنده و نوشونده او در هستی را تأیید و مفهوم «عصر» را تا مقدار سوگند خداوندی متعالی می‌کند. در این بازبینی هیچ استثنایی نمی‌گنجد و هیچ نامی مصون نیست. چنان که نام‌آوران امروز که در عقل عصر ما موجه می‌نمایند و ستوده می‌شوند، بسا که در آینده مقصر و منفور باشند.» (مقدمه کتاب پلی بر گذشته، بخش سوم، ناصر پورپیرار)

□ بنیان اندیشی مکتب اندیشه ورزشانه‌ای است که یافته‌هایش بر اساس تحقیقات میدانی انجام شده، استوار می‌باشد. بنیان اندیشی شکوه تخت جمشید را در نوشته‌های باستان‌شناسان حقه باز یهودی چون اشمیت دنبال نمی‌کند، تعیین و تکلیف درباره عرب و اسلام را بر مبنای کتاب‌های زرین‌کوب‌ها پیش نمی‌برد. بنیان اندیشی به دنبال بنیان قضایا می‌گردد و هم آوازی متواتر دروغ‌گویان و جاعلین را، سندی بر حقانیت آن‌ها نمی‌داند. بنیان اندیشی در ورود به هر مسئله‌ای ابتدا به بررسی اسناد ارائه شده درباره آن می‌پردازد، سپس به دنبال این مسئله می‌گردد که آیا اسناد ارائه شده با گفته‌ها و نتایج به دست آمده قبلی در یک راستا و مسیر قرار دارند و یا در تناقض و تقابل آشکار با همدیگر هستند، آن‌گاه اگر اسناد موجود نتوانند به اثبات داده‌های قبلی کمک رسانند و استحکام آن را نشان دهند، به جست و جوی اسناد بنیانی می‌رود و از افق خویش به موضوع می‌نگرد. مثلاً با نمایش آثار نیمه‌کاره بودن تخت جمشید، لزوم حمله اسکندر و به آتش کشیدن آن را غیر معتبر و ساختگی می‌شمارد، با اثبات خالی از سکنه بودن ایران به زمان و دوره ظهور اسلام، عرب‌ها، ترک‌ها، مغولان و یورش‌ها و تخریب‌های صورت گرفته توسط این سه گروه را مردود می‌داند. بنیان اندیشی راهی را می‌پیماید که مردم جهان به روشنی با کارشکنی‌های یهود و نصارا آشنا شوند. بنیان اندیشی همانند روشن‌فکری به خواب رفته سکولار ایران، حمله اسکندر، عرب، ترک و مغول و از همه مهم‌تر اسلام را به جای قتل عام پوریم، باعث عقب ماندگی مردم شرق میانه نمی‌داند و ابعاد مختلف و بی‌حد و مرز کارشکنی‌های کنیسه و کلیسا را عامل این اغتشاش و نابسامانی معرفی و آن را اثبات می‌کند.

□ قانون اساسی و قانون مطبوعات به روشنی حقوق و حدود اختیار مطبوعات را معلوم می‌نماید. فارغ از این قوانین رسمی موجود، این فصل نامه تعهدات بسیار فراتری نسبت به جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنیم دارد که در هیچ کتاب قانونی به آن اشاره نشده است. «رسالت فصل‌نامه **«بنیان‌اندیشی»** در گام نخست، بحث و گفت و گویی بنیانی درباره مسائل اجتماعی و فرهنگی می‌باشد، اما به دلیل درهم پیوستگی موضوعات مختلف، خود را از طرح گفت و گو درباره مسائل هنری، تاریخی، باستان‌شناسی، اقتصادی، سیاسی و مسائل بسیار حساس کنونی در زمینه شرایط بحرانی زیست محیطی، به کنار نمی‌کشد.»

«- قانون اساسی

اصل ۲۴ قانون اساسی:

نشریات و مطبوعات در بیان مطالب آزادند؛ مگر آن که مخل مبانی اسلامی باشد. تفصیل آن را قانون معین می‌کند.»

«- قانون مطبوعات

فصل دوم: رسالت مطبوعات

- ماده ۲. رسالتی که مطبوعات در نظام جمهوری اسلامی بر عهده دارد، عبارت است از:
- الف. **روشن ساختن افکار عمومی و بالا بردن سطح معلومات و دانش مردم** در یک یا چند زمینه مورد اشاره در ماده یک.
- ب. پیشبرد اهدافی که در قانون اساسی جمهوری اسلامی بیان شده است.
- ج. تلاش برای نفی مرزبندی‌های کاذب و تفرقه انگیز و قرار ندادن اقشار مختلف.
- د. مبارزه با مظاهر فرهنگ استعماری (اسراف، تبذیر، لغو، تجمل پرستی، اشاعه فحشا و...) و ترویج و تبلیغ فرهنگ اصیل اسلامی و گسترش فضایل اخلاقی.
- ه. حفظ و تحکیم سیاست نه شرقی - نه غربی.
- تبصره - هریک از مطبوعات باید حداقل در تحقق یکی از موارد فوق الذکر سهم و با موارد دیگر به هیچ وجه در تضاد نبوده و در مسیر جمهوری اسلامی باشد.

فصل سوم: حقوق مطبوعات

- ماده ۳. مطبوعات حق دارند نظرات، انتقادات سازنده، پیشنهادها، توضیحات مردم و مسئولین را با رعایت موازین اسلامی و مصالح جامعه درج و به اطلاع عموم برسانند.
- تبصره - انتقاد سازنده مشروط به دارا بودن منطقی و استدلال و پرهیز از توهین، تحقیر و تخریب می‌باشد.



– ماده ۴. هیچ مقام دولتی و غیردولتی حق ندارد برای چاپ مطلب یا مقاله‌ای درصدد اعمال فشار بر مطبوعات برآید و یا به سانسور و کنترل نشریات مبادرت کند.

– ماده ۵. کسب و انتشار اخبار داخلی و خارجی که به منظور افزایش آگاهی عمومی و حفظ مصالح جامعه باشد، با رعایت این قانون حق قانونی مطبوعات است. تبصره ۱. – متخلف از مواد (۴) و (۵) به شرط داشتن شاکی به حکم دادگاه به انفصال خدمت از شش ماه تا دو سال و در صورت تکرار به انفصال دائم از خدمات دولتی محکوم خواهد شد.

تبصره ۲. مصوبات شورای عالی امنیت ملی برای مطبوعات لازم الاتباع است. در صورت تخلف، دادگاه می‌تواند نشریه متخلف را موقتاً تا دو ماه توقیف و پرونده را خارج از نوبت رسیدگی نماید.

تبصره ۳. مطالب اختصاصی نشریات اگر به نام پدیدآورنده اثر (به نام اصلی یا مستعار) منتشر شود، به نام او و در غیر این صورت به نام نشریه، مشمول قانون حمایت از حقوق مؤلفان و مصنفان و هنرمندان می‌باشد.

فصل چهارم: حدود مطبوعات

– ماده ۶. نشریات جز در مورد اخلاف به مبانی و احکام اسلام و حقوق عمومی و خصوصی که در این فصل مشخص می‌شوند آزادند.

۱. نشر مطالب الحادی و مخالف موازین اسلامی و ترویج مطالبی که به اساس جمهوری اسلامی لطمه وارد کند.

۲. اشاعه فحشا و منکرات و انتشار عکس‌ها و تصاویر و مطالب خلاف عفت عمومی.

۳. تبلیغ و ترویج اسراف و تبذیر.

۴. ایجاد اختلاف مابین اقشار جامعه، به ویژه از طریق طرح مسائل نژادی و قومی.

۵. تحریص و تشویق افراد و گروه‌ها به ارتکاب اعمالی علیه امنیت، حیثیت و منافع جمهوری اسلامی ایران در داخل یا خارج.

۶. فاش نمودن و انتشار اسناد و دستورها و مسایل محرمانه، اسرار نیروهای مسلح جمهوری اسلامی، نقشه و استحکامات نظامی، انتشار مذاکرات غیرعلنی مجلس شورای اسلامی و محاکم غیرعلنی دادگستری و تحقیقات مراجع قضایی بدون مجوز قانونی.

۷. اهانت به دین مبین اسلام و مقدسات آن و همچنین اهانت به مقام معظم رهبری و مراجع مسلم تقلید.

۸. افترا به مقامات، نهادها، ارگان‌ها و هریک از افراد کشور و توهین به اشخاص حقیقی و حقوقی که حرمت شرعی دارند، اگر چه از طریق انتشار عکس یا کاریکاتور باشد.

۹. سرقت‌های ادبی و همچنین نقل مطالب از مطبوعات و احزاب و گروه‌های منحرف و مخالف اسلام (داخلی و خارجی) به نحوی که تبلیغ از آن‌ها باشد. (حدود موارد فوق را آیین نامه مشخص می‌کند.)



تبصره - سرقت ادبی عبارت است از نسبت دادن عمدی تمام یا بخش قابل توجهی از آثار و نوشته‌های دیگران به خود یا غیر، ولو به صورت ترجمه.

۱۰. استفاده ابزاری از افراد (اعم از زن و مرد) در تصاویر و محتوا، تحقیر و توهین به جنس زن، تبلیغ تشریفات و تجملات نامشروع و غیرقانونی، طرح مطالب موجب تضاد میان زن و مرد از طریق دفاع غیر شرعی از حقوق آنان.

تبصره - متخلف از موارد مندرج در این ماده مستوجب مجازات‌های مقرر در ماده ۶۹۸ قانون مجازات اسلامی خواهد بود و در صورت اصرار مستوجب تشدید مجازات و لغو پروانه می‌باشد.

۱۱. پخش شایعات و مطالب خلاف واقع و یا تحریف مطالب دیگران.

۱۲. انتشار مطلب علیه اصول قانون اساسی.

- ماده ۷. موارد ذیل ممنوع و جرم محسوب می‌شود:

الف. چاپ و انتشار نشریه‌ای که پروانه برای آن صادر نشده و یا پروانه آن لغو گردیده و یا به دستور دادگاه به طور موقت یا دائم تعطیل گردیده است.

ب. انتشار نشریه به گونه‌ای که اکثر مطالب آن مغایر باشد با آن چه که متقاضی به نوع آن متعهد شده است.

ج. انتشار نشریه به نحوی که با نشریات موجود یا نشریاتی که به طور موقت یا دائم تعطیل شده‌اند از نظر نام، علامت و شکل اشتباه شود.

د. انتشار نشریه بدون ذکر نام صاحب امتیاز و مدیرمسئول و نشانی اداره نشریه و چاپخانه آن. تبصره - مراکز نشر، چاپ، توزیع و فروش نشریات، مجاز به چاپ و انتشار و عرضه مطبوعات و نشریاتی که از سوی دادگاه صالح یا هیئت نظارت مغایر با اصول مندرج در این قانون تشخیص داده شود، نمی‌باشند.»

□ رفرنس‌های ارائه شده برای مطالبی که در یادداشت‌های این فصل نامه می‌آیند از دو گروه عمده تشکیل می‌شوند: گروه اول) اسنادی که در پی تحقیق و تفحص به دست آمده‌اند و به تنهایی اثبات کننده ادعاهای مطرح شده است. گروه دوم) اسنادی که بر ادعاهای مطرح شده تأکید دارند.

مثلاً در برخی از یادداشت‌های شماره اول فصل نامه، نقل قول‌هایی از «دانشنامه آزاد ویکی پدیا» یا برخی خبرگزاری‌ها و پایگاه‌های خبری آمد که تنها و تنها برای تأکید بر مطالب مطرح شده بود و بدون آوردن این مطالب نیز استحکام یادداشت‌های آمده به قدرت خویش باقی است.

□ اغلب یادداشت‌هایی که در شماره اول و این شماره و در شماره‌های بعدی خواهد آمد با همدیگر در ارتباط هستند و نتیجه نهایی هر موضوعی بعد از اتمام کل مطالب آن یادداشت خواهد آمد. هر یک از این یادداشت‌ها سعی بر این دارند تا مسائل بسیار مهمی را آرام آرام و کاملاً منطقی و مستند به مخاطب خویش انتقال دهند تا فهم و درک خواننده نسبت به آن بیش تر



باشد و نویسنده یادداشت‌ها بتواند هر موضوعی را تا کمال منتقل نماید و بر سر هر بخش از نوشته خویش صدای انتقاد و اعتراض و نظر و پیشنهاد خواننده را بشنود و اگر منطقی و مستند بود و ضرورت داشت در ادامه یادداشت‌های خویش این مسئله را اعمال نماید.

□ ما همه محققین و صاحب نظران را دعوت به هم اندیشی می‌کنیم. هر کسی که بتواند نقدی علمی و مستند درباره هر مدخل بنیان‌اندیشی ارائه دهد، فصل‌نامه بنیان‌اندیشی متعهد است که آن انتقاد و جوابیه را بدون هیچ شرطی به چاپ برساند و اگر جامعه علمی و فرهنگی ایران نمی‌تواند در حوزه‌های پرداخت شده به آن، جوابگو باشد، پس اعتبار و استحکام هر مدخلی به قوت خویش باقی است. در این باره علاقه‌مند به هر گونه مناظره و گفت و گویی مستند با هر طیفی از جامعه هستیم.

□ در این شماره از فصل‌نامه قرار بود چند مصاحبه و یادداشت مفصل دیگری نیز درج شود که به نتیجه نرسید و تنها منجر به تأخیر در اتمام کار نهایی گردید. از این بابت پوزش می‌طلبیم. سعی داریم برای شماره بعدی، این مصاحبه‌ها را حتماً آماده نماییم. زیرا حاوی اطلاعات بسیار مهمی است که باید در اختیار بنیان‌اندیشان و پژوهشگران دیگر قرار بگیرد.

□ در نهایت از همه کسانی که در پربار شدن این فصل‌نامه تلاش کرده‌اند، تشکر و قدردانی ویژه داریم. بدون کمک‌های بی‌دریغ ایشان نمی‌توانستیم از عهده تهیه و تدارک این فصل‌نامه برآیم.

حنیف شفاعتی



بیوگرافی

ناصر پورپیرا، دی ماه سال ۱۳۱۹ در تهران دیده به جهان گشود. از دوران نوجوانی وارد صنعت چاپ و نشر کشور شد. به دلیل داشتن شخصیتی جست‌وجوگر و مبارز، در جریان‌ات سیاسی آن دوران فعال بود. آشنایی او با حزب توده، آرام آرام وی را در مقام منتقدین این حزب قرار داد، اقدامات آن‌ها را به نفع خلق ایران ندید و حتی آن را در تناقض آشکار با خط مشی حزب دانست، لذا با انتشار جزوه‌های هفت گانه‌ای موسوم به «**خطاب به سومین کنگره حزب توده ایران**»^۱ (معروف به جزوه‌های ناریا)، با این گروه تعیین تکلیف نمود.

به اعتراف رهبران این حزب، یادداشت‌های او مهم‌ترین ضربه کاری بر پیکره نیمه جان حزب توده وارد نمود. آن‌ها به سبب این آسیب، اتهاماتی را به وی وارد ساختند که هیچ‌گاه به اثبات نرسید.

«دوست ارجمند رفیق بنا کننده

پس از عرض درود؛

نوشته‌ای را که برای اظهار نظر به من داده بودید با احساس ناراحتی کامل خواندم. مایل نبودم چنین نوشته‌ای را از شما ببینم. به نظر من این نوشته نه از جهت حقایق و فاکت‌های تاریخی و سیاسی، نه از جهت مصالح جنبش انقلابی و حزب و نه از جهت مصالح سیاسی و اجتماعی و شخصیت اخلاقی خود شما در موضع درست، اصولی، معقول و سازنده‌ای نیست. شما نه فقط مشی رهبری حزب را قبل از انقلاب یک مشی مخالف وحدت نیروهای چپ می‌دانید، این مشی را در دو سال پس از انقلاب نیز یک مشی

۱. این جزوه‌ها بعد از انقلاب مردمی سال ۵۷ به چاپ رسیدند. تمامی نسخه‌های این هفت جزوه اکنون در کتاب‌خانه ملی نگهداری می‌شوند و علاقه‌مندان می‌توانند از این طریق به آن‌ها دسترسی داشته باشند.

تسلیم ناروا به خرده بورژوازی و سراپا نادرست می‌شمرد! این قضاوت‌ها اصولی نیست و مبتنی بر تعبیرات عصبانی و اطلاعات جسته‌گریخته است. من به نوبه خود به مثابه دوست و رفیق از شما انتظار دارم به نگارش یا پخش چنین نوشته‌هایی ابدأ دست نزنید. زیرا در درجه اول، زبان آن متوجه شخصیت خود شماست که تاکنون به عنوان یک ناشر و نویسنده مترقی شناخته شده‌اید و نیز به جریانی که مورد علاقه شماست سودی نمی‌رساند.

با احترام، طبری، خرداد ۵۹

دوست ارجمند و رفیق بناکنده
پی‌ریز عزم درود

نوشته‌ای را که مرا / اظهار نظر من دارد بود بر ما / احسان ناصری کامل
خواندم . کامل بخورم همین نوشته‌ای را از شما ببینم . نظرم این است
که این جنبه حقایق و دانسته‌های تاریخی و سیاسی ، نه از جهت
مصلحت جنبشی انتقادی در حزب ، و نه از جهت مصالح سیاسی
و انتقادی بر شخصیت اخلاقی خود شما ، در موضع درست ، اصولی
دفعه اول رساننده ای نیست . شما فقط طشی رهبری خوب را
قبل از بنیاد کمیته‌های مختلف و صورت میزبانی چپ سیمان
روشنی صادر در میان سرور ، نقد و نیز کمیته‌های علم تا رود
به خرده بورژوازی و سراپا نادرست می‌شمرد! این قضاوت‌ها
دعوی نیست و مبتنی بر تعبیرات عصبانی و اطلاعات جسته
گریخته است . من نوبه خود به شما دوست و رفیق از شما انتظار
دارم به نگارش یا پخش چنین نوشته‌هایی ابدأ دست نزنید
و زیرا در درجه اول ، زبان آن متوجه شخصیت خود شماست که تاکنون
به عنوان یک ناشر و نویسنده مترقی شناخته شده‌اید و نیز به جریانی که
مورد علاقه شماست سودی نمی‌رساند . با احترام - طبری - خرداد ۵۹

اصل نامه احسان طبری به ناصر پورپیرار

ایشان با داشتن تجربیات بسیار سودمند از دوران مبارزات ضد طاغوتی در عصر پهلوی و بر اساس تحقیقات مستمر و خستگی ناپذیر خود، توانست کتاب‌هایی را به رشته تحریر درآورد که نگاهی نوین و انتقادی نسبت به



تاریخ ایران و جهان ارائه کرد. انتشار این کتاب‌ها از اواخر دهه ۷۰ با ارائه نقدی درباره «سعدی» و آثار و دوران زندگی او با عنوان «مگر این پنج روزه» آغاز گردید. مجموعه بررسی‌های تاریخی ایشان با عنوان «تأملی در بنیان تاریخ ایران» انقلابی در زمینه علوم انسانی در سطح جهان به وجود آورده است و علی‌رغم تمامی مشکلاتی که در ارائه این آثار به جامعه فرهنگی و روشن‌فکری ما وجود دارد، اکنون شاهد تحولات و تأثیرات بسیار عمیق این کتاب‌ها در لایه‌های مختلف اجتماعی ایران هستیم. گرچه بیش‌تر طرفداران و مخالفین پورپیرار حاضر نیستند به نقش او در ایجاد این تحولات فکری اشاره‌ای داشته باشند و منشاء تأثیر نوشته‌ها و تحقیقات خود را بر زبان بیاورند، اما می‌توان نتایج این پژوهش‌ها را به روشنی در آثار و عکس‌العمل‌های جامعه روشن‌فکری ایران مشاهده نمود.

«زهر را در کام دروغ پردازان چکانده و آشکارا شاهد نزع کهنه شیدان تاریخ تراشیم. در این جا کسی اسکندر و عرب و چنگیز و هلاکو و تیمور و اشرف افغان را دشمن نمی‌شمارد، برای ورود دروغین محمود غزنوی و نادر به هند هورا نمی‌کشد، به افسانه‌های مربوط به آن‌ها پوزخند می‌زند و فارغ از تزویرهای جاری، انسان را می‌جوید که هرچه بی‌هنر و نازیبا و بی‌عشق‌تر، واقعی‌تر و قابل‌شناخت‌تر است.

این یادداشت‌ها در پی یافتن علت اصلی واپس ماندگی‌های کنونی و عمومی است که هنوز انسان را پس از هفت هزاره سعی برای سامان جمعی، چنین ناتوان و درمانده نگه داشته و از مسیرهای معین و مطمئنی ثابت کرده است که مجرم اصلی این بی‌سرانجامی محض، یهودیان‌اند که شیرازه حقیقت را از هم شکافته، برای انداختن شولای مظلومیت بر بالای قوم خود، برگی دانایی نآلوده باقی نگذارده، اعتنایی به فرهنگ و مودت انسانی نداشته، در زمان لازم به کشتار و تحمیق و توطئه رو کرده و به درازا و حجم جاده‌های خوش ساخت کهن و باستانی چین هم دروغ بافته‌اند. این جا صدای جمعی از مسلمانان بلند است که هم‌کیشان و هم‌اندیشان و حق‌جویان جهان را به بازپرسی قوم یهود، آن هم فقط در حوزه فرهنگی می‌خوانند که بی‌گمان، برترین خیانت و جنایت را در آن جا مرتکب شده‌اند. اگر قابل اثبات است که بیرون از حوزه تجسس‌ات در علوم محض، بر هیچ مبتدایی در دایره تحقیقات انسانی و اجتماعی اعتباری نیست و اگر می‌توان معلوم کرد که یهودیان در سیما و نام خدمت‌گزاران فرهنگ، تا اندازه حکم کتیبه و جعل کتاب و اختراع مشاهیر، در تمام زمینه‌ها،



دانایی و درستی را تمسخر کرده‌اند، پس هشدار این یادداشت‌ها ارسال دعوتی است برای اخراج نهایی اسرائیلیات، از سرپای پیکره فرهنگ عمومی انسان. آیا گمان می‌کنید از پس این خانه تکانی جهانی، در انبان فرهنگ موجود چه خواهد ماند؟! به یقین هیچ، زیرا برای پوسیده شناختن و دور ریختن دریافت‌های معمول و متعارف امروز، در باب سرشت روزگار باستان و جهان میانه، تنها رجوع و رسیدگی از دو مرجع بی‌مایه: تواریخ هرودت و الفهرست ابن ندیم و تمام شروح معاصر که بر مبنای این منابع تنظیم شده، کافی است تا پرمایه‌ترین قفسه‌ها در غنی‌ترین کتاب‌خانه‌ها را به کلی از محتوا تخلیه کند.» (مجموعه مقالات برآمدن صفویه، بخش پنجم، یادداشت ۱۸۷)

کتاب «اسلام و شمشیر» او فصل نوینی در آشنایی با قرآن و حوادث دوران صدر اسلام به مسلمانان جهان ارائه نمود و مکمل مستقل و تأثیر گذاری بر درک مجموعه کتاب‌های «تأملی در بنیان تاریخ ایران» شد. این محقق بزرگ در سال‌های جوانی از کوه‌نوردان برجسته کشور محسوب می‌شد و به زبان‌های عربی و روسی تسلط داشت و همچنین در زمینه صنعت چاپ، عکاسی و معماری صاحب نظر بود. چاپ کتاب «همنشینی رنگ‌ها» قدرت او را در حوزه صنعت چاپ و رنگ به روشنی نشان می‌دهد. مجموعه داستان‌های کوتاه او که در زبان فارسی نظیری ندارد، وی را در مقام یکی از برجسته‌ترین نویسندگان معاصر ایران قرار می‌دهد. خط‌مشی محققانه او که نگاهی بنیانی به مسائل مختلف جهان و منطقه داشت، اکنون با نام «بنیان‌اندیشی» شناخته می‌شود. وی پس از سال‌ها تحمل بیماری پارکینسون، که یادگاری از دشمنی یهود با تفکرات و اندیشه نوین ایشان بود، در هفتم شهریور سال ۱۳۹۴ دار فانی را وداع گفت، اما راه و روش و نگاه منتقدانه او برای طالبین واقعی حقیقت همچنان جاویدان و زنده خواهد ماند.



انسان و هنر (بخش پایانی)



سلام محمدی

از چند دهه پیش، که با تولید بیش از ظرفیت محدوده خویش رویه رو گشتند، نقاط دیگر جهت بر خورداری از محصولاتشان را شناسایی نموده که تولید اضافی را به فروش رسانند؛ و اکنون در کنار وارداتی همچون یخچال، ماشین و غیره، هزاران نام گذاری و رویکرد نسبت به موجود جدید الخلقشان «هنر» را در یک بسته بندی نیز می یابیم، و پیداست که سیر و صورتی در محتویات این بسته کافی است که هر انسانی، نه تنها هدف خلقت و زندگانی اش، که اسم خود را نیز فراموش کند. توزیع این نوع بسته ها در هر مکان که دیرتر صورت گرفته باشد، مخاطبان اش را نسبت به محتویات آن متعصب تر می یابیم. در این مرز و بوم هر یک از مخاطبان جاهل به محتویات، یکی از نامها را برگزیده، که خود را از آن پس بدین نام شناسانده و باز می شناسد، و فلسفه خلقت اش را در کوبیدن نام انتخابی، بر سر دیگری تحلیل می نماید. بعد از ظهور انقلاب اسلامی، نظریه پردازانی که بسته بندی های گذشته را بر نمی تافتند، با کلامشان حضور یافتند که «عالمی دیگر بیاید ساخت و ز نو آدمی» و چنان که از بطن آن پیداست، تفکر زندگان روی گره خاکی قبل و همروزگار خود را ابلیسی، و ساختمان وجودی آدم نوین را پیروی از راهکارهای الهی خود که از عالم قدسی بر زمین متجلی کرده بودند، می پنداشتند.

«متفکرانی که در غرب به تفکر در باب هنر مقدس پرداخته اند، کم و بیش، متأثر از روح شیطانی غرب اند.» (حقیقت و هنر دینی، دکتر محمد مدد پور)

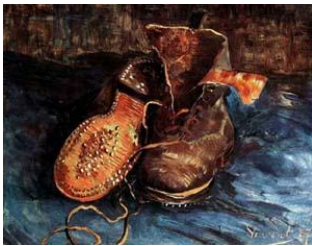
پیداست گذر از چنین فضایی ابلیسی را، باید با رجوع و تمنا بر درگاه «هیدگر» دنبال گرفت.

«اهمیت هیدگر برای فرهنگ شرق و هر فرهنگ معنوی بسیار اساسی است.» (گریز و گذر از مدرنیته، دکتر محمد مدد پور)

«از روی نقاشی و نگوگ معلوم نمی توانیم ساخت که کفش ها کجاست و از آن کیست. در حول و حوش این یک جفت کشاورز کفش جز فضایی نامشخص، چیزی که کفش ها به آن و در آن تعلق

بتوان داشت، وجود ندارد، تا به نحوه استفاده از آن اشارتی باشد، از خاک مزرعه و یا کوره راه، گردی بر آن‌ها ننشسته است. یک جفت کشاورز کفش است و دیگر هیچ. ولی با این همه: در دهانه تاریک درون سوی پوسیده پوزار خشک شده است، خستگی گام‌های کار. در سنگینی خشن پوزار، سختی گام‌های کند، در طول شیارهای همواره همانند و تا دور دست گسترده کشتگاهی که بر فراز آن باد خزان وزان است، انباشته شده است. نمناکی و سرشاری خاک بر چرم نشسته است. خلوت کوره راه، به گاه فرود شامگاهان، به زیر تخت کفش خزیده است. در کفش ندای خاموش زمین طنین انداز است، با بخشش آرام دانه برَس و در خود شکستگی بی‌وجه آیش دور از معبر زمستانه. در این ابزار جای گرفته است، بی‌شکایت از نان اندیشیدن، بی‌گفتار شادمان شدن از بازهم برآوردن نیاز، تشویش زایش و لرزش از هول مرگ. این ابزار تعلق دارد به زمین و در عالم زن کشاورز، نگاه داشته می‌شود. از این تعلق داشتن نگاه داشته شده است که ابزار خود، در خود آرمیده بر می‌آید.

شاید این‌ها همه را، فقط در کفش‌های نگاه‌شده است که بازمی‌بینیم. ولی زن کشاورز کفش‌ها را، صاف و ساده به پا می‌کند، البته این صاف و ساده به پا کردن به همین ساده‌گی‌ها بودی. چه بسا دیر وقت شامگاهان که سخت خسته، ولی تندرست، کفش‌ها را از پای درآورده است و سپیده دمان هنوز تاریک باز به آن‌ها دست یازیده است، یا عید بوده است و از کنار آن‌ها رد شده است. در چنین اوقاتی او بی‌نگرشی و یا رؤیتی آن همه را می‌داند. گرچه ابزار بودن ابزار به کارایی آن است، اما این خود به تمام وجود ذاتی ابزار بسته است. این را استواری (یا وثوق، قابلیت اعتماد) می‌نامیم. به برکت این استواری ابزار، زن کشاورز را به نیوشایی ندای خاموش زمین بار داده است. به برکت این استواری ابزار از عالم خود خاطر جمع است. او را و آنان را که چنوند، عالم و زمین تنها به این نحو است: در ابزار است که حاضرند.» (سراغاز کار هنری، مارتین هیدگر)



مه‌یرشاپیرو در استفاده هیدگر از نقاشی ونگوگ در مقام منتقد، او را سرزنش نمود که از میان هشت تابلویی که ونگوگ از کفش‌ها کشیده، نقاشی تحلیل شده از جانب وی را معلوم بدارد که مخاطب در تطبیق تأملات هایدگر با اثر نقاشی سردرگم نگردد. که معلوم می‌گردد اثر مورد نظر هایدگر کفش‌های «هنرمند» است!! و می‌نویسد: «بر او افسوس، فیلسوف البته خود را فریب داده است»، و جالب این جاست که این انکشاف حقیقت از زبان هیدگر، حتی باعث تشخیص تمایز بین کفش مردانه از زن روستایی نگردیده است!!؟

اگر هیدگر با این تشخیص، کفش‌های «هنرمند» را به جای «زن روستایی» دریافته بود، اکنون «این کفش اشاره به رنج طاقت فرسای هنرمندی است که بر روی زمینی که برکت و نعمت و قدرت رویاندن خود را به او عطا می‌کرد نقاشی می‌کشیده است» را در توصیف این اثر، از زبان هیدگر از نظر نمی‌گذرانیم؟!؟

کثرت معانی اثر هنری و یا متن، در شالوده شکنی «دریدا» چند پرسش در کتاب «حقیقت در نقاشی» را پیش روی توصیف اثر ونگوگ می‌گذارد.

اگر برداشت هیدگر از نقاشی ونگوگ راست نباشد چه می‌شود؟ اگر بنا به فرضی که پژوهشگری به نام «مه‌یرشاپیرو» پیش کشیده، این کفش‌ها نه به آن زن روستایی، بل که متعلق به خود ونگوگ باشند، و او در ایام زندگی خود در شهر از آن‌ها استفاده می‌کرده، آن گاه کفش‌ها حضور چه چیزی خواهند بود؟ آیا دیگر رابط با فراخوان خاک و زمین نخواهند بود؟ آیا این چند پرسش «دریدا» با مشخص کردن عنوان اثر، از جانب نقاش مثلاً «کفش‌های زن روستایی» جواب خود را نمی‌یابند؟

دو نگاه متفاوت «شاپیرو» و «دریدا» نسبت به تحلیل هیدگر، در یک منزل نکته اشتراکی می‌یابند، و آن این که تحلیل متناقض و کثرت معانی را در محدوده خود اثر نقاشی دنبال می‌گیرند، و نقطه اشتراک تمامی نظریه پردازان و مکاتب هنری و هنرمندان، هنر را یگانه دردانه عالم بشریت، که عالم معنا را درمی‌نوردد است، که هیچگاه جایگاه والایش را در گیروگذار منزل‌های متفاوت و متناقض نیز به دیگری نمی‌بخشند.

برای دنبال گرفتن این مبحث و روزن مورد تأیید این قلم، کندوکاوی در آیات قرآن کبیر خواهم داشت که ره پیموده را به مقصد رسانم.

«وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ.

و آسمان و زمین و آن چه را که میان آن دو است، به بازیچه نیافریدیم.» (سوره انبیاء، آیه ۱۶)

خداوند نهبیی می‌زند که نوای کلام‌اش آدمی را در برابر زیستن و زیستگاه‌اش به لرزه وا می‌دارد. در سوره‌های اعراف ۵۷، عنکبوت ۲۰، جاثیه ۴ و ذاریات ۴۹، خداوند جهت شناخت



و درک حقیقت مطلق، انسان را به نظاره و رویش و تکامل و حرکت هستی فرا می‌خواند، و آن‌ها را مدیومی می‌نامد که واجب الوجود از طریق آن‌ها تجلی می‌یابد، زیرا انسان در دنیا و در آخرت نیز، قادر به دیدن خداوند نخواهد بود. (سوره اعراف، آیه ۱۴۳-سوره شورا، آیه ۵۱)

به راستی از چه روست که خداوند برای راه شدگی انسان زیر اراده شناخت خویش، او را به امری فرا می‌خواند که تمامی بشر در کشف و شناخت آن یکسانند، و به آن اشراف دارند، اما بی شمارند و جودهایی که از ادراک حقیقت مطلق بر نمی‌آیند؟

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوضَهُ فَمَا وَفَّهَا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ.»

خدای را از این که به پشه‌ای یا فروتر [یا فراتر] از آن مثل زند شرم نیاید. پس کسانی که ایمان آورده‌اند می‌دانند که آن [مثل] از جانب پروردگارشان بجاست، ولی کسانی که به کفر گراییده‌اند می‌گویند خدا از این مثل چه قصد داشته است [خدا] بسیاری را با آن گمراه و بسیاری را با آن راهنمایی می‌کند. [ولی] جز نافرمانان را با آن گمراه نمی‌کند. (سوره بقره، آیه ۲۶)

«أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا.»

آیا به آیات قرآن نمی‌اندیشند یا [مگر] بر دل‌هایشان قفل‌هایی نهاده شده است؟ (سوره محمد، آیه ۲۴)

عدم فرود آمدن و خسپیدن در چمنزار ایمان و اطمینانی برآمده از شناختی که از انکشاف حقیقت مدد می‌گیرد را، می‌بایست در کلام خداوند جست و جو کنیم.

«قُلْ لَمَنْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ كَتَبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ.»

بگو آن چه در آسمان‌ها و زمین است از آن کیست. بگو از آن خداست که رحمت را بر خویشان واجب گردانیده است، یقیناً شما را در روز قیامت که در آن هیچ شکی نیست گرد خواهد آورد، خودباختگان کسانی‌اند که ایمان نمی‌آورند. (سوره انعام، آیه ۱۲)

و هرگز به این مهم نائل نمی‌آیند، چون:

«وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ.»

و اگر خدا در آنان خیری می‌یافت، قطعاً شنوایشان می‌ساخت و اگر آنان را شنوا می‌کرد، حتماً باز به حال اعراض روی برمی‌تافتند. (سوره انفال، آیه ۲۳)

و خداوند این رویگردانی نسبت به حقیقت را در «جاهل بودن به شناخت حق» می‌خواند.



«أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ هَذَا ذِكْرٌ مِنْ مَعِيَ وَذِكْرٌ مِنْ قَبْلِي بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ»

آیا به جای او خدایانی برای خود گرفته‌اند. بگو برهانتان را بیاورید. این است یادنامه هر که با من است و یادنامه هر که پیش از من بوده [نه] بل که بیشترشان حق را نمی‌شناسند و در نتیجه از آن رویگردانند. (سوره انبیاء، آیه ۲۴)

و پیامبر را نیز در برابر وجودهایی که از سر عناد و یا عدم آگاهی نسبت به شناخت و گسستن از حقیقت و جاهل به نشانه‌ها در مقابل می‌بینند، چنان راهنما هست که:

«إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تَسْمَعُ الصَّمَّ الدَّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ»

البته تو مردگان را شنوا نمی‌گردانی و این ندا را به کران چون پشت بگردانند نمی‌توانی بشنوانی. (سوره نمل، آیه ۸۰)

«أَلَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ»

بر آنان تسلطی نداری. (سوره غاشیه، آیه ۲۲)

خداوند در قرآن مراتبی را می‌آموزد که سیر پرورش یافتگی انسان، از حماء مسنون تا روح خود را درنوردد.

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَرِيبُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»

پس روی خود را با گرایش تمام به حق به سوی این دین کن، با همان سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است. آفرینش خدای تغییرپذیر نیست، این است همان دین پایدار، ولی بیش تر مردم نمی‌دانند. (سوره روم، آیه ۳۰)

و پیداست تربیت یافتگی بشر، از مکاتب و تئوری‌ها گرفته تا قوم و قبیله‌ای که نامیدن انسان به ابزاری در جهت سهل الوصول خواندن در جهت مقاصد خاص خویش است، مانع پرورش و شکوفایی بذر وجودی می‌گردد که راه شناخت بر دیدگان‌اش فراخ گردد. مثالی از زبان خداوند:

«وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ يَأْذُنُ رَبِّهِ وَالذِّي حَبْثٌ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا كَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ»

و زمین پاک [و آماده] گیاهش به اذن پروردگارش برمی‌آید و آن [زمینی] که ناپاک [و نامناسب] است [گیاهش] جز اندک و بی‌فایده برنمی‌آید. این گونه آیات [خود] را برای گروهی که شکر می‌گزارند گونه‌گون بیان می‌کنیم. (سوره اعراف، آیه ۵۸)



خداوند در قرآن کبیر، جهت شمیمی از خود بخشیدن و نشانی از احدیت‌اش گرفتن، و نگاه انسان را از در دام افتادن مسیرهای نشان گرفته به دست بشر، فرا می‌خواند که حضورش را بر هستی دریابند، و مراتبی را بیاموزاند که بدون راهنمایی‌اش دست نیافتنی خواهد بود.

«قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.»
بگو در زمین بگردید و بنگرید چه گونه آفرینش را آغاز کرده است. سپس [باز] خداست که نشانه آخرت را پدید می‌آورد خداست که بر هر چیزی تواناست.» (سوره عنکبوت، آیه ۲۰)

«وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّىٰ إِذَا أَقْلَتِ سَحَابًا تَقَالًا سَقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ.»
و اوست که بادهای را پیشاپیش [باران] رحمتش مژده‌رسان می‌فرستد تا آن گاه که ابرهای گرانبار را بردارند آن را به سوی سرزمینی مرده برانیم و از آن باران فرود آوریم و از هر گونه میوه‌ای [از خاک] بر آوریم. بدینسان مردگان را [نیز از قبرها] خارج می‌سازیم، باشد که شما متذکر شوید.» (سوره اعراف، آیه ۵۷)

«أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْ عَسَىٰ أَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ.»
آیا در ملکوت آسمان‌ها و زمین و هر چیزی که خدا آفریده است ننگریسته‌اند و این که شاید هنگام مرگشان نزدیک شده باشد. پس به کدام سخن بعد از قرآن ایمان می‌آورند.» (سوره اعراف، آیه ۱۸۵)

«أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَافَاتٍ وَيَقْبِضْنَ مَا يُمَسِّكُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمَنُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ.»
آیا در بالای سرشان به پرندگان ننگریسته‌اند [که گاه] بال می‌گسترند و [گاه] بال می‌بندند. جز خدای رحمان [کسی] آن‌ها را نگاه نمی‌دارد. او به هر چیزی بیناست.» (سوره ملک، آیه ۱۹)

«فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَىٰ طَعَامِهِ.»
پس انسان باید به خوراک خود بنگرد.» (سوره عبس، آیه ۲۴)

«أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَىٰ الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ.»
آیا به شتر نمی‌نگرند که چه گونه آفریده شده.» (سوره غاشیه، آیه ۱۷)

«أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَّاءٍ مَّهِينٍ.»
مگر شما را از آبی بی‌مقدار نیافریدیم.» (سوره مرسلات، آیه ۲۰)

«وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ.»
و از هر چیزی دو گونه [یعنی نر و ماده] آفریدیم. امید که شما عبرت گیرید.» (سوره زاریات، آیه ۴۹)



و گردش، سیر و صور و نشان گرفتن از مبداء و تکامل و تبلور هستی، در اثبات حقانیت خویش را به مبارزه می‌طلبد که:

«الذی خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طَبَاقًا مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ. هَمَانٌ كَهْفَتِ آسْمَانٍ رَأً طَبَقَهُ طَبَقَهُ يَبْفَرِدُ، دَرِ آفَرِينِشْ أَنْ [خدای] بَخْشَايَشْگَرِ هِيچِ گُونَهٗ اِخْتِلَافٍ [و تَفَاوُتِ] نَمِیْیَنِی. بَاز بَنگَرِ آيَا خَلَلٍ [و نَقْصَانِ] مِیْیَنِی؟» (سوره ملک، آیه ۳)

دلیل بی‌اعتنایی قرآن نسبت به مقوله‌ای که اکنون آن را «هنر» می‌خوانیم از همین روست که خداوند پرورش وجودی انسان را از مسیری که خود تعیین کرده، عامل تکامل وجودی او می‌پندارد، که آن هم غبارها و حجاب‌های روش تربیتی بشر را کنار زدن جهت شکوفایی ودیعه الهی خود در نهاد انسان است. و انسان پرورش یافته، عالمش ملک حضور است و واجب الوجود را نه تنها در زمین و آسمان، بل که در «پشه‌ای» نیز می‌بیند؛ و چنین وجودی نه منتظر بر درگاه هنرمند در اثر هنری‌اش، که لایه‌های حجاب پس زده شده را از زندگی سقوط کرده در «رنگ و فرم و اصوات» بیابد.

اگر با این طریق، انکشاف حقیقت توسط اثر هنری از دیدگاه هیدگر را بیماییم، تضاد بنیانی آن‌ها عیان می‌گردد.

آیا به یمن اثر هنری است که کفش ابزار گونه حقیقت را باز می‌تاباند؟ یا می‌بایست آن را در وجود، و پرورش و نحوه تربیت یافتگی انسان‌ها جست و جو کرد؟ برای به زیر منگنه کشیدن تصورات هیدگر و منتقدانی همچون شاپیرو و دریدا، که در خود اثر به دنبال چنین کشفی رهسپار بودند، پاسخ گفتن به چند سؤال ما را راهنما خواهد بود.

- ۱- آیا هر انسان نظاره‌گر نقاشی ونگوگ، چنین تصویری از اثر دارد که هیدگر داشته است؟ به طور قطع خیر، پس چنین تفاوتی را در کجا باید دنبال گرفت؟
- ۲- آیا هر انسان نظاره‌گر خود کفش‌های کهنه، ابزارگونگی کفش، مانع تصویری است که هیدگر در رابطه با اثر ونگوگ داشته است؟ و اگر جواب ناگفته پیداست، پس چنین تضادی از چه رو است؟

حتی تصورات و مفاهیم منبعث شده اثر ونگوگ از منظر هنرمندان را هم نمی‌توان همخوان و هم مسیر خواند، و چه بسیار به اصطلاح هنرمندان و نظریه پردازان فعال در مکاتب هنری دیگر، که نقاشی کفش ونگوگ را بر نمی‌تابند، که «یورش بر دنیای عینی را سرلوحه آثار خویش قرار داده‌اند»، و چه بسیارند کسانی که اثر هنری را ابزار گونه‌ای که سرمایه داران یهودی با تئوری و



فلسفه بافی‌هایی که جذب مشتری را هدف می‌پندارد می‌دانند، و با دیدن کفش کهنه‌ای دردها و رنج‌های انسانی مظلوم با همه شادیهایش را تصور می‌کنند.

و اصلاً مکشوف نیست که چرا نقاشی کفش‌ها، اثر ونگوگ را انکشاف حقیقت و یک اثر فتو رئال از همان کفش‌ها را عالم ابلیسی نام می‌نهند؟! چنین انکشافی را می‌بایست در کاربرد رنگ‌ها، ریتم قلم‌مو، ترکیب بندی و غیره جست؟!

و اگر منطقه‌ای و مذهبی (نه دینی) به تابلوها ننگریم، چه تفاوتی آثار نقاشان انقلاب و دفاع مقدس را از دیگر آثار مثلاً رئالیست‌ها، فاصله‌ای به عمق و وسعت کفر و ایمان، روحانی و ابلیسی ایجاد می‌کند؟! و در کل چند نفر به یاری آثار هنرمندان انقلاب و دفاع مقدس و دیگر آثار به اصطلاح معنوی و دینی، حقیقتی مغفول مانده در اسلام را کشف و یا از عالم خاکی و شب ظلمانی و برزخ هیولایی‌رهایی یافته‌اند؟! در حالی که هنگام به دار آویختن آثار هنری در گالری‌ها، یک درصد از افراد تخصصی در این رشته نیز مخاطب آثار نخواهند بود. کما این که می‌بینیم تمامی آثار نقاشی‌ای که اکنون با مهر تأییدیه هنر دینی به ما عرضه می‌دارند، خود به نوعی، حجابی از جهل و جعل بر آیات تابناک قرآن بوده‌اند.

آیا «معبد یونانی» که در نگاه هیدگر، از اشارت به امر مقدس به مدد حضور خدا، تا خود بر امری مقدس جای گرفته، هر انسانی را در مقابل معنای خویش به زانو درمی‌آورد؟

آیا «مسجد» در نگاه یک معتقد به اسلام، و انسانی که از اسلام و خدای اسلام چیزی نشنیده، تبلور یک معنا خواهد بود؟ و اساساً از منظر یک ناآشنای به مبانی اسلام و فلسفه یونان، «مسجد»

و «معبد» به جز بنایی همچون بناهای دیگر، حافظ حقیقت نهفته خویش خواهند بود؟ آیا نمی‌بایست که معناگرایی نه تنها آثار هنری، که هستی با تمام موجودات‌اش را در وجود انسان جست و جو کرد؟ (در این جا بحث از معناگرایی هستی نیست، که ایده‌آلیسم پدیده‌های جهان مادی را زائیده «ایده»، و ماتریالیست‌ها «ایده» را زائیده جهان مادی می‌پندارند، بل که نسبت انسان با حقیقت هستی را مد نظر است، و اسلام «ماده» و «ایده» را نمودهای «آیات» متفاوت آن «وجود مطلق غیبی» می‌شمارد).

اگر آثار نویسندگان هنر اسلامی و هنر مقدس، و افکار هنرمندان در این حیطه را تجزیه و تحلیل نماییم، بالاستثناء تمامی آن‌ها را رونویسی ناهمخوانی از غربیانی خواهیم دید که خود، روح حاکم بر آن را ابلیسی نام می‌نهند!! برای اثبات این مبحث کافی است که ادعاها و مکشوفات آن‌ها را در مقابل تنها و محکم‌ترین سند اسلام، یعنی «قرآن» بنشانیم که هر چه بیش‌تر تناقض وجودی آن‌ها عیان‌تر گردد.



اکنون بعد از سلسله مراتب ده‌ها مسیر و کتب، تصوف، مرشد و پیر و شیخ، که بدون واسطه آن‌ها خداشناسی امری محال نام گرفته، دیگری را مشغول و محو در تماشای صدها راهی می‌بینیم که «هنر» هموارش خواهد کرد.

آثار نویسندگان و افکار هنرمندان این مرز و بوم را، اگر بشکافیم و تحلیل نماییم، رونویسی و لقمه‌های آماده غریبانی خواهیم یافت که خود با پُتک «غرب زدگی» دیگران را به بیداری فرا می‌خوانند.

«هنر بهره‌ای است که خداوند به انسان عطا کرده است. هنرمند در حال بی‌خودی تخیل می‌کند، و رها از خود و مفاهیم عقلانی می‌شود، و به نحوی شیدایی و جنون شاعرانه می‌رود، که در آن به کشف حقیقت عالم می‌رسد.» (حقیقت و هنر دینی، دکتر محمد مددپور)

از این سنخ نویسندگانی که نشان گرفتن ضبط و بسط هنر از دیدگاه اسلام را تنها در آثار خویش می‌پندارند، می‌بایست از «ب» بسم الله در مقابل این سؤال بنشانیم که آیا در قرآن کریم از زبان خداوند اشاره‌ای به هنر شده است؟ اساساً و در کل نشانه‌ای از مسیری می‌توانند نشان گیرند که اکنون آن را در محدوده هنر بیابیم؟ و اگر خیر، می‌بایست قبل از تشریح و راهکاری برای ادراک هستی (قاپیدن از زبان امثال هیدگر)، علت عدم تشریح چنین مسیری را از زبان خداوند جویا شویم، که بدون شک خود را رو به سویی می‌بینیم که افق آن با راهکار و بندهای تشریح شده موجود جدید الخلقشان «هنر» یکی نخواهد بود؛ و اگر تعریف هنر را از زبان آن‌ها جویا شویم، منشاء چنین تفکری را خواهیم یافت که مخترعی غیر از غریبان نخواهد داشت، مگر این که چنین نویسندگانی به کمک تکنولوژی جدید راه‌های سریع‌السیری برای غوطه‌وری بر عالم غیب و ادراک هستی و انکشاف حقیقت را کشف و یا اختراع نموده باشند، که یا خداوند از آن بی‌اطلاع بوده، یا چنین نقصانی را به یاد خداوند آوردند که:

«غایت هنر رفتن به آن جایی است که تجلیات الهی بی‌واسطه و حجاب‌های ظلمانی و حقیقت عالم بیان می‌شود. در واقع ذات عالم و اسماء‌الله را آشکار می‌کند، و بر جهان نوری می‌پاشد.» (حقیقت و هنر دینی، دکتر محمد مددپور)

اگر آثار نویسندگان از این سنخ را از نظر بگذرانیم، فقط و فقط یک مبحث را می‌یابیم، که از روش‌ها و با کلمات گوناگون آن را به چند جلد کتاب بسط داده‌اند و آن، «حضور و انتظار در مقام آماده‌گری، و ظهور منجی موعود و فرا رسیدن هنر بزرگ» است.

و چنین طلبی است که این جنس افکار را به سوی یکی از فیلسوفان تربیت یافته همان ابلسی که غرب می‌نامند برگردانده است، و هم آن‌ها را عصیانگر تاریخ تفکر غرب می‌نامند؛ و چون چنین



خطاب و وظیفه‌ای را در قرآن همراه کلام خویش نمی‌یابند، دست رو به سوی احادیث و روایات، ابن عربی، حافظ، عطار و مولانا دراز می‌کنند که برای بسط تئوری هنر مورد نظرشان، توشه مورد نیاز برای چنین سفری را فراهم آورند.

در بررسی و رجوع به آثار گذشته از انسان‌های آرمیده در غار لاسکو تا ظهور مسیح، سنگ و فلز و گل را ماتریالی خواهیم یافت که حضور خود را تثبیت و برای آینده وام می‌گذارند. بدین صورت که از گزارش‌های شلمانصر سوم، و کتیبه رامسس دوم تا سنگ نوشته تیگالات پیلر اول و غیره، سنگ ثبت احوال و حوادث را به جان خریده است. آجرهای پخته شده برآمده از دشت‌های وسیع از گل و خاک را، عهده‌دار نمایه‌ها و تظاهرات فرهنگی تاریخی می‌یابیم که وظایف فقدان صخره‌های رنگی مناسب نقر منقولات، در بین النهرین و حواشی دو رود بزرگ دجله و فرات را به سر منزل رسانند، که سیلندر گلین منتسب به کورش و گل نبشته‌ها و یافته‌های زیگورات و ابنیه ایلامی شوش نیز یافته‌ایم. و گاهی ورقه‌هایی از طلا و نقره جایگزینی برای سنگ و گل را به خدمت گرفته‌اند که تا ظهور مسیح، تلاش و هزینه‌های بسیار در ارتفاعات کوه و بر بدنه صخره‌ای، به جای اوراق چرم و پوست و پاپيروس برای اقتاع کافی است که واگذاری و ارثیه نقل‌ها، و اطلاعات از نسلی به نسل، و یا مکانی به مکان دیگر غیر از فلز و صخره و گل غیر ممکن می‌نموده است.

با اشراف به این نکته، اکنون کسانی را فرا می‌خوانیم که هزاران صفحه از افلاطون و ارسطو و فلوطین و غیره را از آن‌ها آدرس بگیریم، که می‌بایست تمامی کوه‌های ایتالیا را کتیبه‌هایی بیابیم که بیانات آن‌ها را به خود آویخته باشند، تا برای سرگرم کردن مدرسان فلسفه و هنر امروزی به کار آید.

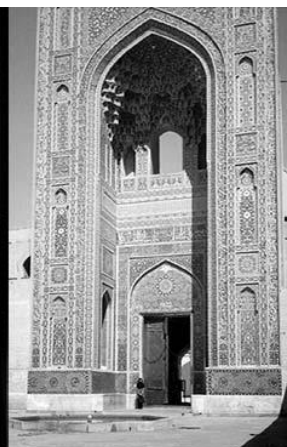
و اگر چنین پرسشی بنیانی در کلام نویسندگان ایرانی نمی‌یابیم، از آن رو است که چنین جست و جویی را از جانب منابع آن‌ها (نویسندگان غربی) هم نخواهیم دید، که چنان وظیفه‌ای را در خود دنبال گیرند.

«روتق هنر به همان عشق باطنی و ایمان معنوی هنرمندان بر می‌گشت که از عالم ظاهر دل بریده و قوه روحانی خود را در کار هنری یا سیر و سلوک روحانی ظاهر کرده بودند. به عبارتی هرگاه آدمی بخواهد از زشتی دنیا و اهل دنیا بگریزد و خود را در ورطه بی‌خودی حقیقی بیفکند، به عالم هنر و درون خود بازمی‌گردد. بر اثر همین نیاز به فراموشی و نسیان است که به هنر رو آورده و در واقع به سوی درمان دلی برای درد دین خود رهسپار می‌شوند. هنرمندان مسجد جامع اصفهان رو به این جهان داشتند، چنان که حافظ چنین کرده است. هنر آنان جز الهامات و ابداع نقش و کلمات قدسی و نکات قرآنی نبود.» (تجلیات معنوی در هنر اسلامی، محمد مددپور)

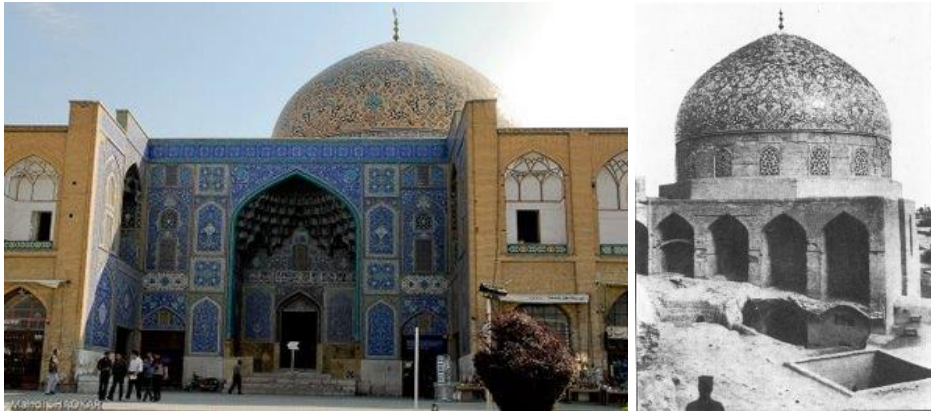


«شعر پرده‌ای از اسرار نبوی به فیض و عطای قدسی ربانی بهره می‌برد... و او را به عالم نبوت و ولایت می‌برد، چنان که مسجد شیخ لطف الله پرده از چشم انسان می‌گیرد و او را به عالم کبریایی می‌برد.»
(حقیقت و هنر دینی، مددپور)

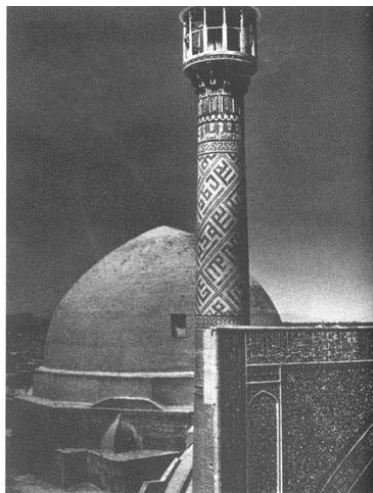
برای اثبات القائی بودن چنین رجز خوانی‌هایی در رابطه با کاشی‌های لمیده بر مساجد و دگر بناهای ایرانی، که استتار پشت آن‌ها را خودآگاهی و شناسایی هویت، و احیای دوباره آن را نجات بشریت از عالم خاکی می‌پندارند (غافل از آن که بسته‌هایی وارداتی، اما از کارخانه دیگر را گشوده‌اند) نیازی به استدلال کلامی نیست، و این چند عکس بلبلی زبانی آن‌ها را به لکنت وامی‌دارد، که در چند دهه پیش هیچ یک کاشی بر تن خود ندیده‌اند، که هنرمندان آن مشغول طی کردن عالم کبریایی بوده باشند!



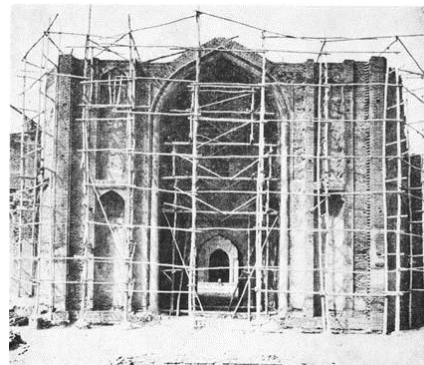
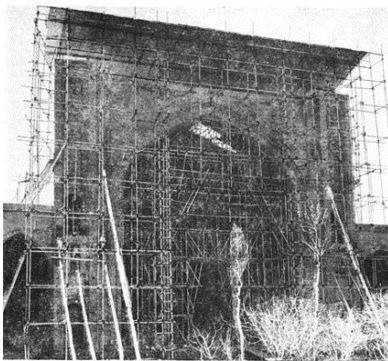
مسجد جامع یزد



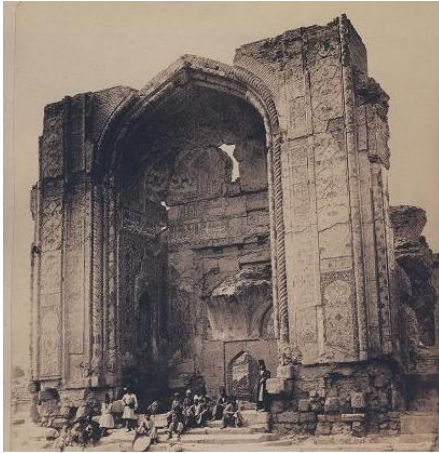
مسجد شیخ لطف الله



مسجد جامع اصفهان



مسجد جامع ورامین، مسجد جامع ساوه



مسجد کبود تبریز

بعد از «هنر» می‌بایست «هنرمندان» را بنگریم، که خلاف آن چه آن‌ها را محرک جامعه و منتقدی تیزبین و در رأس هرم حرکتی جامعه معرفی می‌کنند را بیابیم، و بدون شک هنرمندان و شاعران را، نه سیرکنندگان در عالم معنا، که ظاهر بین‌ترین و ساده لوح‌ترین انسان‌ها را می‌بایست در میان آن‌ها جست و جو کرد؛ زیرا آن چنان خود را در محتویات سوغاتی‌های آن طرف غرق کرده‌اند، که با چندین هزار بار وارانداز و به زیر عدسی کشاندن آثار نقاشی و ... که به کشف و تحلیل ساختار آن مشغول‌اند، غیر از تشریح برآمده از محتویات و سخن غریبان، عناصر تشکیل دهنده و هدف اثر را نخواهند دید، که بیابند.

مسیح به حواریون خود می‌گوید:

«حقیقتی را بر شما فاش می‌کنم که یکی از شما مرا تسلیم خواهد کرد» (و حواریون از شنیدن این سخن به غایت اندوهگین می‌شوند و هر یک از ایشان به مسیح می‌گویند، «خداوندا آیا من آم؟» (انجیل متی، باب ۲۶، آیات ۲۱ و ۲۲)

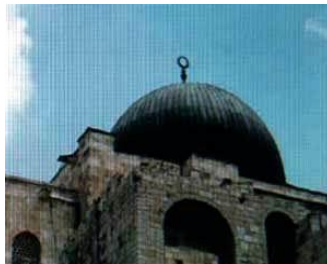
«این پرسیدن‌ها و اشاره کردن‌هاست که حرکت به صحنه می‌دهد. مسیح الساعه کلمات غم‌انگیز خویش را بر زبان آورده است و آنان که در کنار او هستند هنگامی که وحی را می‌شنوند از وحشت خود را عقب می‌کشند. برخی از آنان گویی بر عشق و بی‌گناهی خود تأکید می‌ورزند. برخی با حدت با یکدیگر بحث می‌کنند که چه کسی ممکن است منظور مسیح باشد، و برخی دیگر گویی همچنان در انتظارند که مسیح درباره سخن خود توضیح دهد. دوازده حواری مسیح گویی به چهار دسته سه نفری تقسیم شده‌اند، که با اطوار و حرکاتشان مربوط می‌شوند.» (تاریخ هنر، ارنست گامبریچ)



ساده لوحی هنرشناسان و هنرمندان ما را از این منظر باید نظاره گر بود، که غیر از دریچه کلمات ترشح شده از امثال گامبریچ، خودِ اثر را نظاره گر نبوده‌اند.

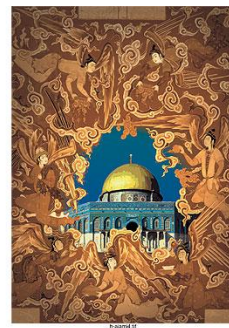
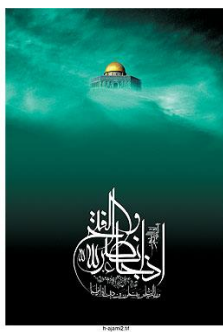
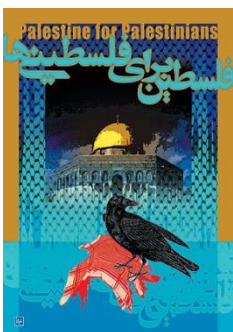
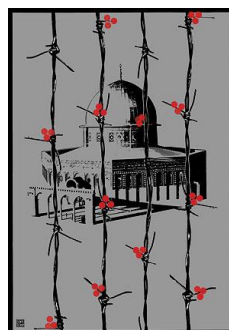


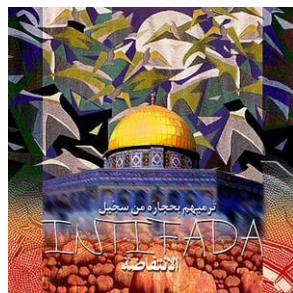
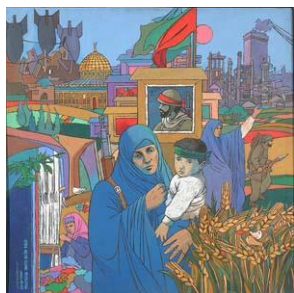
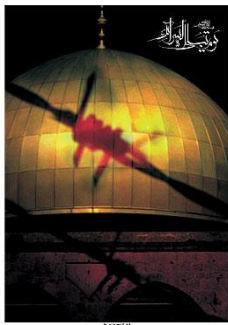
همان طور که در اثر پیداست موضوع تابلو، نه شام آخر در کنار دوازده حواری مسیح، بل که اعلام ازدواج مسیح با مریم مجدلیه و تهدید و خشم دیگران نسبت به عمل خائثانه عیسی از نگاه آنان است. و در هزاران بار دیدن این اثر چندان در توصیف آن‌ها غرق هستند و با کلام غریبان نفس می‌کشند که زن نقاشی شده را نیز مرد (جزء حواریون) می‌بینند!!
معرفی مسجد قبه الصخره، به جای مسجد الاقصی (مکان عروج آسمانی پیامبر اسلام) در رسانه‌ها، به منظور ناآشنایی دیگر مسلمانان و تسریع در امر تخریب مسجد الاقصی به دور از چشم جهانیان صورت گرفته است، که موفق نیز بوده‌اند.



مسجد الاقصی، مسجد قبه الصخره

اما هنرمندان انقلابی دیروز، و رئوس اجرایی اکنون هنر در ایران را همچون دیگر مباحث، چشم دوخته به کلام آن‌هایی می‌یابیم که در آثارشان از سر عناد با اعمالشان، اثر خود را ترسیم کرده‌اند. (همه آنان در آثارشان مسجد قبه الصخره را ترسیم کرده‌اند!!)





این‌ها کسانی هستند که اثرشان را انکشاف حقیقت، و مقدمه‌ای بر ظهور هنر بزرگ بر شمرده‌اند، تا حساب دیگر هنرمندان را مشخص کرده باشیم.

نتیجه‌گیری:

هنر، مدیومی که زندگانی و زنده بودن‌اش همچون دگر ساکنان این سرزمین، و نه رنگین‌تر از آن‌ها، و نه برخورداری و همنشینی با آن‌ها موجب تفاوت و تفاخری بود.

روش و برخورداری از چنین ساکنانی که با چهره‌ای منقلب شده بیرون می‌خزند را از پیوند نافشان می‌بایست بازشناخت. بدین صورت که ساکنان گذشته و اسیران امروز را با نام و پیوندی جدید عرضه کرده‌اند، رؤیتی که انگار از بدو تولد آن را بدین نام و با این چهره بازشناخته‌اند؛ یعنی هنر و فرزندان‌اش را از منظری به ما شناسانده‌اند که مخاطب از تفکر در این باره که شاید نامی دگر بر آن نهاده که موجودیت‌اش عیان نگردد، مصون بماند.

به همین جهت چنین موجودی بی‌هویت و بدون شناسه را لغزان بر سطوح کلمات چندان وسعت داده‌اند، که گاه‌آنان را با آرایش نظامی متفاوت، رو در روی هم و آماده حمله می‌یابیم.

در این میان شیوه نفوذ، باریکه راهی از تضاد را می‌بایست جست و جو کنیم. بدین شیوه که تعاریف و تعبیر هر یک از فرزندان هنر را می‌بایست کالبد شکافی نمود، و مسیر را بیابیم؛ که خلاف جهت چیدمان کلام آن‌ها را بیماییم و هدف را شناسایی نماییم.

تیتوس بورکهارت که نخستین بار در حیطه (هنر مقدس - اسلامی) گام برداشت، آیه‌ای برای تطهیر کلام‌اش نیافت و ناچار به یکی از احادیث (ان الله جمیل و هو یحب الجمال) بسنده کرد. فریثوت شوآن نیز که همانند بورکهارت آیاتی مستعد برای همسو شدن با نظریات‌اش در اختیار نداشت، همان حدیث را به یاری خواند که خود بار سنگین تشریح هنر در اسلام را به منزل برساند. شارح فریثوت شوآن، سید حسین نصر برای سرپوش گذاشتن بر چنین رسوایی، مولانا و عطار و دیگران را نیز برای پرکردن چاله‌های پیش رو فرا خواند که هنر و معنویت اسلامی را بسط دهد. آقای دکتر مددپور یکی از نویسندگان پرمطلب، از خیر گشتن در میان آیات قرآن درمی‌گذرد و به نویسندگان قبل از خود اعتماد می‌کند که باید به یاری قرآن شتافت، و ایشان استعدادهایی جدید را کشف و مظهر شده به نظریات هایدگر به یاری می‌طلبند، که ابن عربی را بر قافله سالاری این کاروان می‌گمارد. و متفکرینی همچون مرتضی مطهری، روایات و اشعار حافظ را در بسیج شدن برای حمایت از قرآن می‌گنجانند. آقای محمد تقی جعفری شعر را فرا می‌خواند که به مدد آن‌ها بتوان آیاتی را به این طرف سوق داد و آیاتی را در مورد زیبایی در قرآن فرا می‌خواند، که هیچ ارتباطی میان آن‌ها نیست، و در مورد هنر چون آیات را کم استعداد می‌بیند، به مولوی پناه می‌برد. خانم زهرا رهنورد برای کتاب حکمت هنر اسلامی‌اش، که آیه‌ای



را نمی‌یابد به مدد تیتوس بورکهارت و تفاسیر قرآن، آیات دیگر را راهرو این مسیر می‌نامد. و دیگران نیز از کمک‌های خدادوستانه به قرآن در حد توان، دریغ نمی‌کنند.

با بررسی آثار گذشته تاکنون، چیزی که مشخص و آن قدر بدیهی است که مسیرش را تغییر داده‌اند، حضور انسان با اندیشه‌ای تربیت شده برای برآوردن نیازهای خود و دیگران است. و از آن بدیهی‌تر این که با مرور هر یک از آثار اعتقادات و نگرش سازنده آن هویدا می‌شود (در اصل اعتقادات و ذهنیات عاریه گرفته شده، ناقص، و دست و پا شکسته دگران می‌باشد). بدین صورت که حتی در مکاتب هنری چند سده پیش تاکنون، اندیشه و نحوه نگرش فرد به هستی، جامعه، خود و غیره سبب بروز چنین مکتب‌هایی بوده، که فرم و ساختار آن را نیز تعیین می‌نماید.^۱

از همین رو است که قرآن هنرمندپروری نمی‌کند و برخورداری از آن را نیز نشان امتیاز نمی‌گوید.

اکنون می‌توان بی‌اعتنایی قرآن کبیر نسبت به هنر (فن) را درک نمود، و تلاش کسانی را به سخره گرفت که به علت نیافتن این واژه، دلایلی برای نقص قرآن می‌تراشیدند، و مسیر متفکرانی را خواند که با یادآوری این نقصان، عرق بر پیشانی آن‌ها نمایان می‌گشت و تمامی همت خود را برای رفع آن می‌گماردند، که قرآن را هم از نعمت اندیشه متفکران غربی در حیطه هنر، محروم نسازند.

هدف خداوند جهت ارتباط انسان از طریق قرآن، چنان چه خود می‌فرماید، پرورش انسان در جهت مسیری رو به سوی تکامل خویش است. و صد البته انسان پرورش یافته، ابزار لازم جهت تجلی وجودی خویش را متناسب با زمان و مکان، و البته بدون امتیاز می‌یابد. با این متد بی‌اعتنایی قرآن به هنر، که آن را روشنایی برای هدایت انسان‌ها می‌پندارند را فهم و لمس می‌کنیم که چرا

۱. البته هر یک از رشته‌های هنری به وسعت واژه گانی که ابزار منتخب به خدمت او درآورده‌اند قادر به سخن گفتن خواهد بود. (از این رو هنر را به کار می‌برم زیرا واژه‌ای است که مخاطب منظور مورد نظر را خواهد یافت و نه بحث تأیید مقوله‌ای با نام هنر).
مثلاً تجربه صدا را در نقاشی جست و جو کردن، عدم سنخیت زبانی را به همراه دارد که دیگری توان گذر واژگان آن از فیلتر وجودش را در خود نمی‌یابد، و همین است که با جا به جایی نام آثار (کاندینسکی)، توان شناخت آبرایی از بهوون در میان آثار برآمده از همین خاستگاه را نخواهیم داشت. و یا تجزیه و تحلیل و بسط اندیشه و انتقال تجربه مسلسل وار را از کانال نقاشی که وظیفه‌ای جز ثبت یک فریم و لحظه‌ای از اندیشه، و تفکر و تجربه ندارد را خواستن، با رد و عدم پاسخ مواجه خواهیم گشت.
چنان که در موسیقی بدون کلام نیز با واژگانی محدود روبه روییم که توان بازنمایی اندیشه نوازنده و آهنگساز را در خود ندارد، چرا که در محدوده‌ای گام خواهیم برداشت که گونه‌های دگر در آن طی مسیر می‌کنند و برای انتقال ذهنیت، به کلام پناه می‌برد.
و همین طور است به دنبال نقش در لابه لای کلام به جست و جو پرداختن، چرا که کلام یارای انتقال نقش و رنگ مورد نظر فرد را به مخاطبان اش ندارد. (مثلاً توصیف جزء به جزء شمایل یک شخص از طریق کلام، توان انتقال چهره شخص مورد نظر را نخواهد داشت)



با وجود نبود کلمه هنر و زیبایی در قرآن، شاهکارهایی را در ادوار مختلف تاریخ می‌بینیم که خالق آن‌ها مسلمان‌ها هستند.

به همین دلیل است که نویسندگان غربی برای تکمیل مسیر خویش، هنر را وجودی جدا از انسان می‌شناسانند، تا انسان برای سعادت و درک خویشتن راهی جز عبور از او را نشناسد، که انحرافی دیگر از مسیر انسانی (قرآنی) را بپیماییم و برای گم کردن خود در مسیرهایی که هدف‌اش چیده شدن انسان‌ها برای تکمیل راه و عبور آن‌هاست، در کاروان قرار گیریم.

پایان

تیرماه ۱۳۸۹

منابع:

- قرآن کریم
- انجیل
- اسلام و شمشیر، ناصر پورپیرا
- دائرة المعارف هنر، روئین پاکباز
- تاریخ هنر، ارنست گامبریچ
- حقیقت و زیبایی، بابک احمدی
- هیدگر و هنر، یوزف. ی کوکلمانس
- راز و رمز هنر دینی، مجموعه
- تاریخ جامع ادیان، جان بایر ناس
- تاریخ هنر، جنسن
- حقیقت و هنر دینی، دکتر محمد مدد پور
- آشنایی با آرای متفکران درباره هنر، دکتر محمد مدد پور، ۵ جلد
- گریز و گذر از مدرنیته، دکتر محمد مدد پور
- خودآگاهی تاریخی، جلد چهار، دکتر محمد مدد پور
- سرآغاز کار هنری، مارتین هیدگر
- جست و جوی هویت در نقاشی معاصر ایران، مرتضی گودرزی

مقاله‌های این قلم:

- موسیقی و معنا ۱۳۸۳
- هنرمند در اسلام ۱۳۸۶



«یادداشت آوازی در برکه به دلیل گسترده بودن بحث و به جهت انتقال دقیق و صحیح آن به خواننده، در چند بخش ارائه خواهد شد. این یادداشت‌های روشنگرانه از جناب محمدی نشان می‌دهد که برای نقد مدخل‌های گشوده شده از جانب بنیان اندیشی و قلم «ناصر پورپیرار» خارج از مسئله انصاف، باید علم و فهم درک گفته‌های ایشان را نیز دارا بود، که در غیر این صورت نتیجه‌ای جز رسوایی برای شخص به ظاهر منتقد به بار نخواهد آورد. هر کدام از این یادداشت‌ها در جواب مطالبی که پیش‌تر با عناوینی مشخص از طرف به ظاهر منتقدین ارائه شده بود آمده است. این یافه گویی‌ها از طرف گروه‌های دیگری نیز بعدها مطرح شده‌اند که بدون ذکر نام ایشان و فقط جهت نمایش بی‌محتوایی ادعای ایشان ارائه می‌گردد. این یادداشت‌ها در خرداد ماه سال ۹۳ نوشته شده‌اند.» (سخن مدیر مسئول)

آوازی در برکه! (بخش نخست)

سبب شکل گرفتن این یادداشت، به زیر منگنه کشانیدن حکم و روش استاد پورپیرار در رابطه با بررسی «عکس» و استفاده از آن برای پیشبرد و اثبات مدخل‌های گشوده‌شان، از جانب چند شخص در یادداشت‌های وبلاگی بود، و از آن جایی که پرداختن به چند و چون عکس در بررسی‌ها را نشانه گرفته که میزان استحکام مطالب را با هم سنجیده و حکم بر تنزل یا انحراف نوشته‌ها و مشغول نمودن مخاطب به عکس‌ها بیان دارند، بر خویش لازم دیدم که از این روزن مبحثی را عرضه دارم.^۱

«... دوربین عکاسی می‌تواند ضعف دید آدمی را جبران کند، چرا که عمل دریافت و ضبط واقعیات مشهود را به طور خودکار انجام می‌دهد، آن هم با دستگاهی که مورد قبول همگانی قرار گرفته است. عکس اعتبار و سندیت تاریخی و علمی را به خود اختصاص داد، قدرت اطمینان بخشی برتر از هر کلام، و نیروی رسوخی در ذهن بیش از هر روش آموزشی به دست آورد ... ضمن این که بر مشهودات بی‌طرفانه نگریست و از تهمت هر گونه تمایل یا ضعف «انسان وار» در حقیقت گویی مبرا ماند. در فرهنگ کنونی مغرب زمین، عکاسی «حریم حقیقت گویی» را مسخر خود ساخته است. تنها عکاسی می‌تواند واقعیت را چنان به تمامی بازنمایی کند که مورد تصدیق عموم جهانیان قرار گیرد. دوربین تصویری را ضبط و عرضه می‌کند که چشم غیر مسلح در آن «کوتاه لحظه» نمی‌تواند به دید خود درآورد. یا می‌توان گفت دوربین عکاسی چیزی را به تصویر در می‌آورد که چشم انسان آن را در گذر لحظه‌ای دیده است، لیکن ذهن قادر به ضبطش نبوده است ... پس عکاسی توده‌های مردم را تبدیل به شاهدان عینی صحنه‌های تاریخ معاصر می‌سازد. در نظر ایشان عکس از هر نوشته تاریخی یا رسانه خبری واقع بین‌تر و موثق‌تر است.» (ادموند بورک فلدمن، تنوع تجارب تجسمی)

با ورود «دوربین عکاسی» لاجرم ابزاری پر قدرت و مورد تصدیق عموم جهت بررسی وقایع زندگانی بشر و اثبات واقعه به دگر ابزار افزوده می‌گردد، که تا قبل از آن ممکن نبوده است.

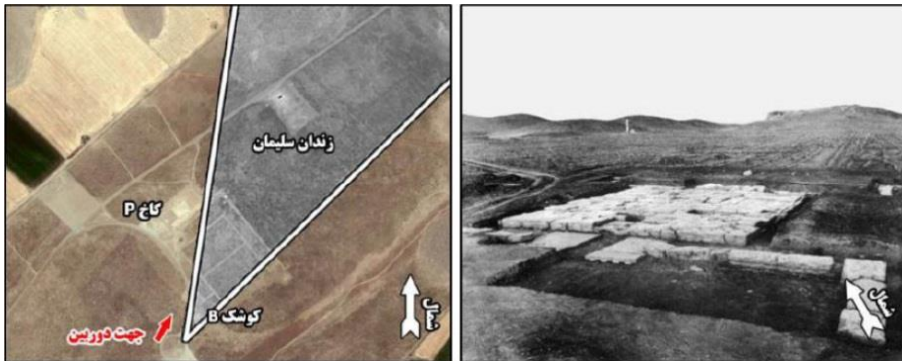
۱. یادداشت مفصل «آوازی در برکه» در نقد و بررسی رویکرد چند شخص عرضه شده بود، که فقط بخش بررسی عکس‌ها را بدین جا فراخوانده‌ام.

پس، بررسی محققانه وقایع دوران قبل از دورین عکاسی با بعد از آن متفاوت می‌باشد، چراکه غیر از نوشتار و غیره، اثبات مصورانه حضور را نیز در خویش نهفته دارد. چنان که در بررسی‌های آثار قبل از دورین نیز، به اولین عکس‌های مابعد از آن دوران تاریخی استناد نموده، و سندی محکم و خدشه ناپذیر از جعل در صورت اکنون‌اش ارائه داده که در توان استدلال «نوشتاری» نمی‌باشد. (بررسی محوطه‌های باستانی با توجه به اولین عکس‌های برداشته شده از آن محوطه، و قیاس با عکس‌های بعد و هم اکنون، که اثبات جعل در آثار باستانی را نمایان می‌دارد). در واقع همین حجاری‌های بر این سنگ و آن سنگ همان سند تصویری یعنی عکس‌های دیروزی شناخته می‌شود. اگر عکس سندیت ندارد، پس به کدام نیاز آن‌ها را به دلخواه در موارد گوناگون جعل کرده‌اند؟

۱. پاسارگاد شناسه تحریف شده «ناصر پورپیران»

برای طرد ادله‌های ۲۶ صفحه‌ای این یادداشت، کافی است که از عهده اثبات مهم‌ترین عکس استاد شده در کتاب «ساسانیان» استاد پورپیران برآییم، که در خویش نیروی محو گردانیدن کلام به عاریه گرفته شده را داراست.

«دیگر کار بر من سهل شده است، روشم مشخص است و نیتم نیز عریان و عیان است و آن این که بنا ندارم با شامورتی بازی، به قصد تحقق اهداف و یا شاید اغراضی، ناقه «حقیقت» را در مسلخ «منفعت»، پی کنم؛ آن جا که باز اسطربلام عکس‌های ماهواره‌ای است و تشخیص تقریبی جهت دورین و فضای تقریبی‌ای که در کادر قرار خواهد گرفت. با این تذکر که دقت کنید در عکس پایین، تک جرز زندان سلیمان وسط کادر قرار نداشته، با درجاتی متمایل به چپ است:



داستان مانند مورد پیش است. دورین رو به سوئی دگر، سوئی بی‌ربط با کاخ P است، اما آقای پورپیران اصرار دارند کاخ P را در گستره دید آن بگنجانند تا از رهگذر این تحریف تحمیلانه، اثبات شود در محوطه پاسارگاد تا پیش از باز شدن پای مستشرقین یهودی، هیچ اثری از عماراتی که اینک به

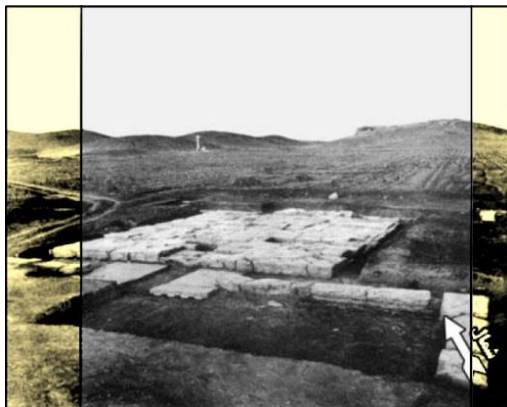
کاخ‌های کورش می‌شناسیم وجود نداشته و حضرات کذائی اخیرالذکر روی سطح یک دشت زراعی، با سرقت مصالح برای کورش کاخ ساخته‌اند؟! آیا محقق نقاد ما خوانندگان آثار خویش را تا این حد از مرحله پرت تصور کرده‌اند؟! خیالی که متأسفانه من بعد خواهیم دید واقعاً در مخیله ایشان جای داشته و ظاهراً مشارالیه روزی را تصور نمی‌کرده‌اند که محققانی سختگیر، ناهمجس با روشن‌فکران بالیده پس از مشروطیت این سرزمین، وارد کارزار شوند و جز «حقیقت»، به احدی ارادت و دل‌بستگی نداشته باشند.» (صفحه ۸)

برای به زیر منگنه کشانیدن و جواز بر نادرستی این یادداشت، و برای اثبات درستی رویکرد استاد پورپیرار، از نیروی کلام کاری ساخته نیست و ابزار ویژه این بررسی، یعنی تجزیه و تحلیل «عکس» را می‌طلبد.



عکس ماهواره‌ای، محدوده‌ای را نشان می‌دهد که ایشان آن را تأیید و مجوز ورودش داده‌اند. اما، عرضه خواهم داشت که برخلاف رویکردشان، برای تعیین محدوده کادری که ارائه داده‌اند، قلم لغزنده‌اند؟!

الف: از قسمت‌های چپ و راست کادر به اندازه گرم‌شان بریده‌اند، و اجزاء موجود آن را شایسته ورود ندانسته‌اند!



برای اثبات آن نیز تطبیق عکس مورد نظر با عکس ماهواره‌ای کفایت می‌نماید. عکس ماهواره‌ای، محدوده کادر دوربین است که ایشان ترسیم نموده‌اند، و چنان که پیداست، کادر از نیمه لاشه سنگ‌های پایین طرف راست کادر شروع می‌گردد، و محدوده طرف چپ را نیز نزدیک به انتهای مربع تشکیل گشته از تخته سنگ‌ها گرفته‌اند.

ب:



برای اثبات وجود اجزائی در پلان دوم عکس، جدای از نشان گرفتن از اجزاء پلان اول، فاصله عکاس با سوژه نیز بر محدوده پلان دوم تأثیر گذار می‌باشد.



ایشان در این عکس و کادر دوربین‌اش، ملتمسانه عکاس را تا کنار جاده کشانده‌اند که محدوده پلان بعدی را تنگ‌تر نشان دهند!!؟

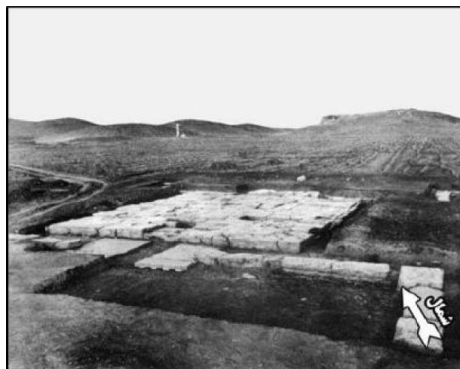


به سبب عدم کیفیت عکس ماهواره‌ای در نوشته ایشان، عکسی با کیفیت بالاتر جهت تعیین فاصله دوربین با «کوشک B» را به یمن انطباق هر دو عکس بدین جا کشاندم.



چنان که عیان است دوربین نزدیک به ۱۷ متر از «کوشک بی» فاصله دارد!! در صورتی که عکس مورد نظر با یک لنز «واید» برداشته شده است؛ یعنی محدوده پایین کادر از دوربین، در یک لنز ۱۸ میلی‌متری با توجه به فاصله دوربین از زمین، نزدیک به ۳ متر، و در لنز ۵۵ میلی‌متری، نزدیک به ۶ متر خواهد بود، و ایشان معلوم نداشته‌اند که با چه معیاری دوربین را با فاصله‌ای ۱۷ متری از سوژه کاشته‌اند، در حالی که با یک لنز زوم ۲۰۰ میلی‌متری نیز، نزدیک به ۱۱ متر می‌باشد!!

پس با توجه به کادر تنگ‌تری که ایشان نسبت به عکس نشان داده بودند، و با نزدیک‌تر شدن دوربین به سوژه، محدوده بیش‌تری در کادر نمایان می‌گردد.



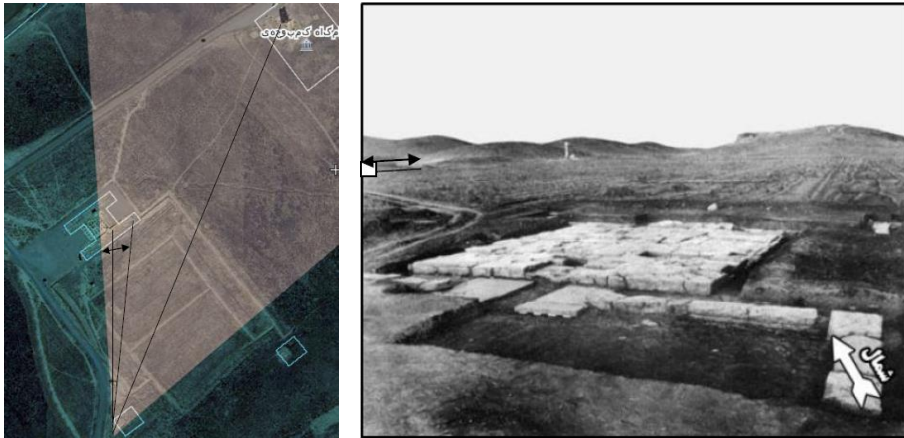
دوربین



اگر موازی بودن کناره چند لاشه سنگ با کادر، و گوشه پایه‌های کوشک را در نظر داشته باشیم، عدم انطباق کادر بر محدوده ترسیم گشته ایشان بر عکس ماهواره‌ای بیش تر خویش را می‌نمایاند. (عکس پایین)



بر اساس معیارهایی که عنوان داشتیم، محدوده کادر با توجه به عکس مورد نظر، «کاخ P» را در خویش می‌گنجاند.



با توجه به پرسپکتیو در عکس، و تعیین فاصله‌ها بر عکس ماهواره‌ای، می‌بایست «کاخ P» در قسمتی که ترسیم گشته، موجود می‌بود که چنین نیست. (ستون‌ها و لاشه سنگ‌ها، می‌بایست بزرگ تر و با وضوح بیش تری ثبت می‌گشت) (ادامه دارد...)

سلام محمدی



تنقید تاریخ در افغانستان



مصطفی عمرزی

فهم بنیانی تاریخ در افغانستان، بیش تر به معنی وارد کردن عمق تاریخی است. در یک قرن پسین، کوشش‌های دولت محور برای تعیین مبدائی که جغرافیای کنونی افغانستان را به معنی واحد سیاسی، با گذشته وصل کنند، در زمینه سیاست‌هایی به تحلیل می‌برند که هرچند در وسعت تاریخی و ژرفای حیات کهن، طبیعتاً روابط منطقی و حیاتی دارند، اما برداشت ویژه به منظور قالب بندی و شاخص‌های ملی، گونه‌ای از باورهایی را عام می‌سازند که در تجربه این چینی در کشورهای همجوار، زاده مکتب‌های ناسیونالیستی می‌شود.

فروریزی حاکمیت‌ها در افغانستان معاصر که فقط یک نمونه (سلطنت شاه محمد ظاهر) از فرود کوتاه آسیب ندید، رژیم‌های حاکم را به تعمیم برداشت‌های دیگری از تاریخ تحریک می‌کند. در ۱۴ سال حاکمیت خشن کمونیستی، تحلیل تاریخ افغانستان در قرائت‌های ماتریالیستی و سوء برداشت از تجمع مردم (به مفهوم توده‌ها)، سطح فهم تاریخی را از دو گونه قبل و بعد از اسلام در عجایب بررسی‌هایی محتوایی می‌کند که با پایان نظام‌های کودتایی – ایدئولوژیک، معلوم بود بازنگری تاریخ افغانستان با تنقید برداشت‌ها، عیناً در مسیری نیازمند آشکارایی می‌شود که با سقوط نظام‌های شوروی محور، تدوین تاریخ دیگر از اولویت‌ها شمرده می‌شد.

دهه هشتاد شمسی، فاز دیگر در بستر بحرانی و پُر التهاب افغانستان بود. در این مقطع، کارایی باورهای تاریخی در جناح‌های تقابل و ستیز سیاسی، قومی و جناحی، در بازار وافر امتعه فرهنگی که از همه جای سهولت‌ها به دست می‌آمد، تاریخ را از ملت محوری، حول قوم محوری، به تحریف و تألیف می‌کشاند. ضرورت جناح‌های درگیر به آماج خرد کننده و تحقیر کننده، خوب و بد را مزج می‌دهد. در این حول و هوا، تاریخ افغانستان در دو بُعد رسمیات دولتی و آزادی‌های عامه، سطح برداشت را متضاد کرده است. در چندگانه‌گی باورهایی که از قرائت و تدوین نو حاصل کرده‌اند، در کنار گرایش‌های منفی، طرز تهیه گذشته‌ای که نیازهای سیاسی، قومی و جناحی را مرفوع کنند، آلودگی پدیده تاریخ را به اوج می‌کشاند.

بررسی تخلیصی آن چه به نام تاریخ در ۱۷ سال اخیر (پس از طالبان) نوشته‌اند، به صراحت وضاحت می‌دهد که ارزش‌های همسان که در چهارچوب باورهای انسانی از مفاهیم مختلف،

چون اسلام و اخلاق رنگ می گرفتند، نیاز به تنقید تاریخ، اما از گونه‌ای را بیش تر می کنند که در حوزه زبان دری، از دهه هشتاد با معرفی مجموعه «تأملی در بنیان تاریخ ایران»، ناگفته‌هایی را به متن می‌کشاند که «ترازوی تاریخ»، وزن اصلی برداشت‌های تاریخی است. شعاع روشنگری‌های نو در جمهوری اسلامی ایران در گستره دنیای مجازی، هرچند به تأخیر، اما ابواب نو کار تاریخی در افغانستان شده است.

ملاحظه تنقید، تنقیح و نقد تاریخی در محورهای بزرگانی چون زنده یاد استاد ناصرپوربیرار، مجامع و افراد، وارد حلقات خرد و کوچکی شده‌اند که با تبعیت از منطق بازنگری، اصلاح و فهم ناهنجاری‌هایی که در تاریخ معاصر، رشته‌های ناگسستی در اغراض استعمار و بیگانه دارند، طرح سوالات را گسترده می‌کنند. موضع‌گیری‌های قومی، تقابل و ستیز، در جانب منتقد و مدعا، جوانه‌هایی از نضج «تفکر بنیان‌اندیشی» در افغانستان شمرده می‌شوند.

برداشت از روشنگری‌های بنیان‌اندیشی در ایران، در حالی که به منظور فهم بیش تر از اغراض بیگانه است، در افغانستان از مجرای تقابل سیاسی، به این منوال می‌رسد.

تأیید تواریخ رسمی که به منظور خاص، در سلسله به هم پیوسته‌ای از حاکمیت‌هایی که پس از استعمار در سطح منطقه ابقا شدند، هرچند یکی نیست، زیرا نفوذ اتحاد شوروی در آسیای میانه، حاکمیت‌های مرکز‌محور (ملی) در افغانستان و تعیین ایسم ۲۵۰۰ سال در ایران، در ساحه مشترکات فرهنگی زبان دری و اسلام، اما در مرزهای سیاسی، تشبثات را با این باور تعمیم می‌دهد تا در کنار مرزهای سیاسی، دست آویز دولت‌ها در جوانب مختلف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، در شعاع تاریخ، تحلیل‌های نفع و سود داشته باشد. یک قرن پس از ایجاد دولت‌های نو در منطقه یا خط‌کشی سیاسی، پذیرفتن واقعیت‌های میلیون‌ها مردمی که هویت اسلامی دارند، آسان است، اما تعیین مبداء و مؤلفه‌های تواریخ خاص، ارزش‌هایی را زیر سوال می‌برند که به ویژه در جوامع اسلامی، می‌توانند در سایه امت محوری، از تنش‌ها بکاهند.

روشنگری‌های بنیان‌اندیشی در ایران، در گسترده‌گی‌های دنیای مجازی، در آن جایی که همگونی برداشت تاریخی، روی اصول تحریف تأکید می‌کنند، نحوه استفاده از آن‌ها را فرامیزی می‌سازد. در چنین فرصتی، در یک دهه‌ای که گذشت، پرسش‌ها برای یافت پاسخ‌هایی که در مواجهه با جناح‌ها ارائه می‌شوند، اندیشه آفریده‌اند تا بازنگری تاریخ افغانستان را از بنیان‌هایی شروع کنیم که با تمام ابزار درک تاریخ، شناخته می‌شوند. حاشیه‌رویی‌هایی که با برداشت از متون کتب، نوشته‌ها و تعویض مفاهیم در حوزه زبان شناسی، برای قالب بندی «ایسم» خاص به کار می‌رفتند، به این منطق توجه می‌دهند که ضمایم تاریخی در منظر تمام داشته‌های ملموس، اغراض و سوء برداشت‌ها را ملاحظه کنند.



مجموعه «بنیان اندیشی» در افغانستان در شعاع روشننگری‌هایی تاریخی در ایران، هرچند نوباوه است، اما به امیدهایی می‌ماند که شماری در مشغله آن، به قناعت برسند؛ تفکر بنیانی بر تاریخ، از میزان آلودگی‌های فکری می‌کاهد.

تنقید تاریخ در افغانستان، اهمیت بنیان اندیشی را وارد مراحل مقدماتی تدوین روایت گذشته می‌کند. تلاش‌ها در پرتو روشننگری‌هایی که محورهای فکری در ایران ایجاد کرده‌اند، در ساحه فهم زبان (حوزه زبان دری)، به قرابت‌هایی خواهد رسید. تأمین ارتباط با تبادل داشته‌ها و برداشت‌ها، در این فرصت، تاریخ را به نفع هیچ جناحی تحریف نمی‌کند.

اهمیت تفکر بنیانی درک تاریخ، در مؤلفه‌های «بنیان اندیشی»، بیش‌تر روی مواردی تأکید می‌کند که در جغرافیای منطقه، در تقابل طولانی با استعمار، از آلاینده‌هایی زیان دیده‌ایم که اگر توحش تقابل مردمان منطقه، مانع سود و نفع و داد و ستد انسانی می‌شود، باورهای برتری جویی، در مقاطعی که جسارت‌های سیاسی، سیاست‌های تعدی می‌شوند، بیش‌تر از همه منابع و دارایی‌هایی را آسیب می‌زنند که اصل انسانی دارند.

تنقید تاریخ افغانستان در فصل بنیان اندیشی، با مبداء تعریف تاریخ از تحریف تاریخ، در نخست جنبه‌های اخلاقی را جذب کرده است.



بحران‌های زیست‌محیطی در شمال غرب ایران؛ پیامدها و سناریوها



مجید عزمی

«این یادداشت به صورت مقاله بسیار مفصلی بود که بخش‌های زیست محیطی آن در این شماره از فصل نامه به چاپ می‌رسد. بحران‌های زیست محیطی موجود در مناطق مختلف و گسترده‌ای از کشور، مسئله‌ای بسیار خطرناک برای آینده این سرزمین و ساکنان آن می‌باشد. این فصل‌نامه خود را متعهد می‌داند تا درباره همه بحران‌هایی که در کشور و منطقه و جهان اسلام رخ می‌دهد، نظر کارشناسان و متخصصین این حوزه را در قالب یادداشت‌هایی مستند و گویا بازتاب دهد.» (سخن مدیر مسئول)

چکیده

شاخص‌های زیست محیطی شمال غرب همچون دیگر مناطق کشور به دلایل متعددی مانند مدیریت ناصحیح منابع آبی، طبیعی و معدنی در چند دهه گذشته با چالش‌ها و مسائل بی‌مانگی مواجه شده است. در این پژوهش که رویکردی آینده‌پژوهانه به موضوع دارد، سعی بر این است تا پیامدها و چالش‌های بحران‌های زیست محیطی شمال غرب با تأکید بر بحران دریاچه اورمیه در دو مقیاس منطقه‌ای و کشوری بررسی شود. برحسب آخرین اطلاعات و داده‌های فنی و عمومی گردآوری شده از وضعیت موجود و برای تبیین پیامدها و چالش‌های امنیتی (اجتماعی، اقتصادی و سیاسی) مسائل زیست محیطی منطقه سه سناریوی «بهبود وضع موجود»، «استمرار روندها و مسائل» و «تشدید چالش‌ها و پدیداری بحران» برای فهم روندهای آتی زیست محیطی ارائه می‌شود. نتایج حاصل از این پژوهش نشان می‌دهد با توجه به این که مهم‌ترین چالش محیط زیستی منطقه آذربایجان، وضعیت دریاچه اورمیه است، در صورت عدم جدیت در مدیریت بحران موجود برای احیاء این دریاچه، تحقق سناریوی استمرار وضع موجود بیش از سناریوی بدبینانه یا پدیداری بحران که همانا خشکیدن کامل دریاچه اورمیه است، می‌باشد؛ لکن احتمال تحقق سناریوی خوش‌بینانه یا بهبود وضع موجود بسیار اندک است و طبعاً چنین وضعیتی پیامدهای امنیتی گسترده‌ای در حوزه پدیداری خسارت‌های کلان بر اقتصاد منطقه‌ای و ملی، مهاجرت میلیونی از ناحیه آذربایجان به مرکز کشور و یا کشورهای منطقه، احتمال تبدیل بحران زیست محیطی به بحران‌های سیاسی و امنیتی و ظهور جنبش‌های اعتراضی فراگیر به دنبال خواهد داشت.

مشکلات حقوقی در حفاظت محیط زیست

در حالی که در حوزه اخلاق در مورد تأمین امنیت خود محیط زیست مباحث زیادی صورت گرفته است، با این وجود، موضوع تأمین امنیت، بیش‌تر در مورد انسان مطرح است تا در مورد محیط زیست. مهم‌ترین علت آن هم این است که هنوز در محافل بین‌المللی، رویکرد رئالیستی انسان‌محورانه مشروعیت دارد (Ak, 2013:100). به عبارت دیگر، امروزه هنگامی که بحث امنیت زیست‌محیطی مطرح می‌شود، در واقع منظور از آن امنیت نوع بشر است. شاید همین مسئله سبب شده است که به حقوق محیط زیست توجه لازم و کافی صورت نگیرد. بحث حقوق محیط زیست که تأمین‌کننده و متضمن امنیت زیست‌محیطی است، با توجه به این که از قدمت زیادی برخوردار نیست، خلاءهای قانونی فراوانی دارد که از آن جمله می‌توان به مواردی مانند سبک بودن مجازات‌ها، عدم الزام به بهسازی محیط زیست، کم توجهی به یافته‌های علمی جدید و نبود حمایت‌های قضایی کامل از محیط‌بانان اشاره کرد. مشکلات موجود بازدارندگی قوانین را کاسته است. با این اوصاف، لزوم اصلاح قوانین و رفع مشکلات موجود را آشکار می‌کند. وضع قوانین محیط‌زیست با نگاه جامع‌نگرانه، افزایش ضمانت اجرایی قوانین، آموزش قضات و ایجاد دادگاه‌های تخصصی محیط زیست، افزایش اعتبار حفاظت از مناطق چهارگانه و تبدیل سازمان به وزارتخانه از پیشنهادهای ارائه شده است (عزومی و همکاران، ۱۳۹۳: ۱).

در این باره، مسئله حفاظت از پارک ملی دریاچه اورمیه به عنوان یکی از مناطق چهارگانه محیط زیست نیز دچار همین مشکلات حقوقی - قانونی شده است؛ به طوری که بهره‌برداری از آب‌های جاری و زیرزمینی حوضه آبریز دریاچه اورمیه در اختیار وزارت نیرو قرار گرفته است، و تنها مسئولیت حفاظت از دریاچه اورمیه بر عهده سازمان محیط زیست نهاده شده است. حال آن که حفاظت از این دریاچه بدون نظارت بر حوضه آبریز آن عملاً ناممکن است و لازم است در قوانین حاکم بر محیط زیست کشور تجدید نظر و اصلاحات جدی صورت گیرد و سازمان محیط زیست به وزارتخانه‌ای قوی‌تر ارتقا یابد. به عبارت دیگر، تا زمانی که خلاءهای قانونی رفع و جایگاه سازمان محیط زیست در دولت تقویت نشود، حفاظت از محیط زیست و رفع بحران‌های زیست‌محیطی بسیار سخت یا ناممکن خواهد بود.

محیط‌شناسی پژوهش

منطقه شمال غرب کشور از نظر وضعیت طبیعی، جغرافیایی و انسانی به خصوص تراکم جمعیتی با مشکلات و بحران‌های زیست‌محیطی چندی روبه‌رو شده است که از آن جمله می‌توان به بحران خشک شدن دریاچه اورمیه، خشک‌سالی، بیابان‌زایی و مشکل آلودگی آب و هوا، اشاره کرد. به نظر می‌رسد مهم‌ترین چالش زیست‌محیطی منطقه شمال غرب کشور و به ویژه



آذربایجان، بحران آب باشد که خشکیدن دریاچه اورمیه شاخص این بحران و فاجعه است. این دریاچه که از نظر شوری دومین دریاچه آب شور جهان است، در شمال غرب ایران قرار دارد. مساحت حوضه آبریز دریاچه اورمیه ۵۱۸۷۶ کیلومتر مربع می‌باشد که ۴۶ درصد در استان آذربایجان غربی، ۴۳ درصد در استان آذربایجان شرقی و ۱۱ درصد در استان کردستان واقع است. مساحت خود دریاچه ۵۳۲۰ کیلومتر مربع است که ۱۰ درصد حوضه آبریز را شامل می‌شود، همچنین ۶۵ درصد حوضه را مناطق کوهستانی و ۲۴ درصد از آن را دشت‌ها و کوهپایه‌ها تشکیل می‌دهند (ستاد احیاء، شهریور، ۱۳۹۴: ۱۳). جمعیتی حدود پنج میلیون نفر در حوضه آبریز دریاچه اورمیه زندگی می‌کنند. حوضه آبریز دریاچه اورمیه از یک اقلیم نیمه خشک برخوردار است (همان: ۹). آب دریاچه از رودخانه‌های زربینه‌رود (۴۱٪)، سیمینه‌رود (۱۱٪)، گدار (۸٪)، باراندوز (۶٪)، شهرچای (۲٪)، نالوچای (۶٪)، ۷ رودخانه فصلی، ۳۹ جریان سیلابی، چشمه‌های داخل دریاچه و بارش مستقیم بر سطح دریاچه تأمین می‌شود (کاوایانی‌راد، ۱۳۹۰: ۱۳۵). دریاچه اورمیه و جزایر متعدد آن به لحاظ ویژگی‌های منحصر به فرد اکولوژیکی، بر اساس مصوبه شماره ۱ شورای عالی محیط زیست کشور در سال ۱۳۴۶ به عنوان منطقه حفاظت شده مطرح و طبق مصوبه شماره ۶۳ همان شورا در سال ۱۳۵۴ به پارک ملی ارتقاء یافت. این دریاچه به همراه ۱۰۲ جزیره آن از سال ۱۳۵۶ به عنوان ذخیره گاه بیوسفر در برنامه «انسان و کره مسکونی MAB» سازمان یونسکو معرفی و در آن ثبت شده است (عزمی و همکاران، ۱۳۹۱: ۷).

۱. بحران دریاچه اورمیه

روند افت سطح آب دریاچه اورمیه پس از دوران پرآبی آن در سال ۱۳۷۴ شروع شده، در طی بیست سال تراز دریاچه بیش از ۸ متر افت داشته است. در واقع با توجه به ارقام ثبت شده، سطح آب دریاچه در این مدت، سالیانه به طور متوسط با ۴۰ سانتی متر افت مواجه شده است (ستاد احیاء، ۱۳۹۴: ۱۷). بررسی‌های صورت گرفته توسط دبیرخانه کارگروه ملی دریاچه اورمیه، نشان می‌دهد که کاهش میزان بارش (حدود ۱۸ درصد در بیست سال اخیر) و افزایش دما در سطح حوضه آبریز دریاچه در خشک شدن آن اثر گذارنده است، اما چالش اصلی در حوضه آبریز دریاچه اورمیه، عدم رعایت حد تعادل در مصرف آب به ویژه در بخش کشاورزی بوده است (همان: ۳). اسماعیل کهرم، مشاور رئیس سازمان محیط زیست در سال ۱۳۹۳ تأیید کرد که تنها ۶ درصد از دریاچه باقی مانده است (پایگاه خبری تحلیلی انتخاب، ۱۳۹۳/۲/۲۳). هم اکنون دریاچه برای رسیدن به سطح اکولوژیک (۱۰/۱۲۷۰ متر) خود با کمبود بیش از ۱۲ میلیارد متر مکعب آب روبه‌رو است (ستاد احیاء، شهریور ۱۳۹۴: ۲). پیش از افت قابل توجه سطح آب



دریاچه، متوسط کل املاح محلول آن برابر ۲۵۰ گرم بر لیتر بوده که در حال حاضر به ۵۰۰ گرم در لیتر رسیده است (ستاد احیاء، شهریور ۱۳۹۴: ۱۴). برای این که غلظت نمک در آب دریاچه از ۲۵۰ گرم بر لیتر بالاتر نرود، سطح آب دریاچه باید از ۱۲۷۰/۱۰ متر پایین‌تر نرود، که به این سطح، تراز اکولوژیک گفته می‌شود.

روند احیای دریاچه اورمیه

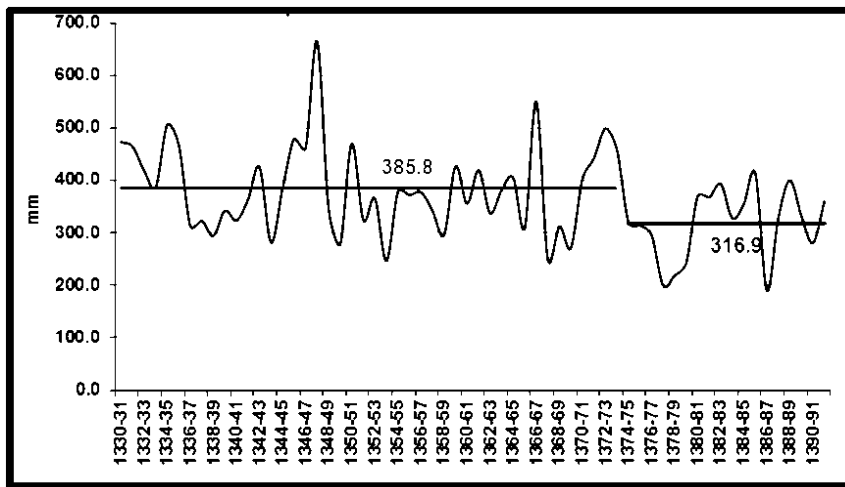
اسماعیل کهرم، مشاور سازمان محیط زیست در سال ۱۳۹۳ اعلام کرده است که تا ۵ سال آینده دریاچه اورمیه احیاء خواهد شد (پایگاه خبری تحلیلی انتخاب، ۱۳۹۳/۲/۲۳). بر اساس اندازه‌گیری‌های ستاد احیاء دریاچه اورمیه تراز دریاچه اورمیه در ۱۵ بهمن ۱۳۹۵ به ۱۲۷۰/۶۰ متر رسیده است که نسبت به تاریخ مشابه سال قبل تنها ۱۲ سانتی‌متر افزایش داشته است. این رقم در ۱۵ بهمن ۱۳۹۴، نسبت به سال قبل از آن ۴۰ سانتی‌متر افزایش یافته بود. یعنی تراز آبی دریاچه اورمیه در ۲۰ شهریور ۱۳۹۶ به ۱۲۷۰/۳۴ متر رسیده است که نسبت به سال گذشته ۲۵ سانتی‌متر کاهش داشته است (سایت ستاد احیای دریاچه اورمیه، ۱۳۹۶). همچنین یکی از برنامه‌های ستاد احیاء دریاچه اورمیه انتقال ۶۵۰ میلیون متر مکعب آب از سد «کانی سب» از طریق حفر و احداث کانال است که در مجاور حوضه دریاچه اورمیه در شهرستان پیرانشهر قرار دارد. دبیر ستاد احیاء دریاچه اورمیه بارها از عدم تأمین اعتبار گلایه کرده است (یول‌پرس، ۱۳۹۵/۱۲/۲). این در حالی است که دولت گرفتار مشکلات مالی بسیاری است.

۲. بیابان‌زایی

بر طبق تعریف کنفرانس مبارزه با پدیده بیابان‌زایی، پدیده بیابان‌زایی عبارت است از تخریب اراضی در نواحی خشک، نیمه‌خشک و نیمه‌مرطوب خشک، ناشی از عوامل متعددی چون تغییرات اقلیمی و فعالیت‌های انسانی. در اولین کنفرانس جهانی بیابان‌زدایی در جهان، که در نایروبی پایتخت کنیا برگزار گردید، در این کنفرانس علاوه بر تعریف کلی و نسبتاً جامع واژه بیابان، پدیده بیابان‌زایی به عنوان عامل تخریب و انهدام اکوسیستم‌های طبیعی که سبب کاهش تولید بیولوژیک در حد ظهور تخریب خاک (به ویژه فرسایش بادی) می‌شود معرفی شد (بخشنده مهر و همکاران، ۱۳۹۲: ۲۸). علاوه بر مدیریت ناصحیح منابع، تغییرات اقلیمی به ویژه خشکسالی هم به بروز بحران‌های زیست‌محیطی دامن زده است. همان‌طور که در شکل ۱ قابل مشاهده است بر اساس آمار ایستگاه‌های بارش، میانگین بارش در سال‌های اخیر نسبت به میانگین بلند مدت حدود ۱۸ درصد کاهش داشته است. همین مسئله نیز، در دراز مدت بر خشک شدن دریاچه اورمیه، کاهش آب‌های سطحی و افت تراز آب‌های زیرزمینی سهم مهمی داشته است.



افزون بر این، کاهش در نزولات جوی مسلماً در تضعیف بخش کشاورزی به عنوان یکی از مهم‌ترین حوزه اشتغال مردم منطقه تأثیر عمده‌ای دارد.



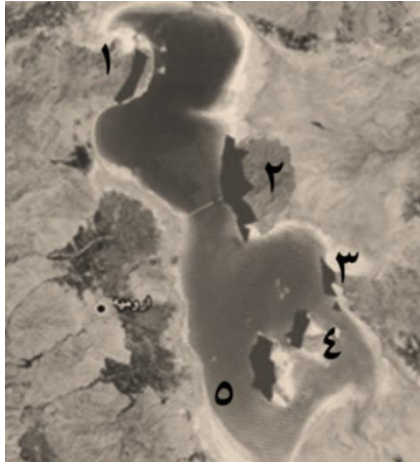
شکل ۱. روند تغییرات بارش در سطح حوضه آبریز دریاچه اورمیه (ستاد احیاء، شهریور ۱۳۹۴: ۱۵)

تجربه خشک شدن دریاچه آرال نشان می‌دهد که تبدیل شدن دریاچه اورمیه به کویر اورمیه چندان مسئله دور از ذهنی نیست. شواهد و بررسی‌های میدانی صورت گرفته نشان دهنده ایجاد تپه‌های ماسه‌ای و پهنه‌های شن و ماسه روان و نهشته‌های نمکی در مناطق مختلف دریاچه اورمیه و مناطق مجاور آن است. حتی برخی از مناطق داخلی دریاچه به گونه‌ای جلوه می‌نمایند که اگر بیننده شناختی نسبت به موقعیت مکانی تصاویر نداشته باشد، آن را با مناطق کویری ایران اشتباه می‌گیرد (ستاد احیاء دریاچه اورمیه، شهریور ۱۳۹۴).

۳. ایجاد شدن کانون‌های ریزگرد

یکی از مهم‌ترین آثار خشکی بسیاری از تالاب‌ها و دریاچه‌ها در سطح دنیا، تبدیل شدن آن‌ها به کانون‌های تولید گرد و غبار است. از آن جمله می‌توان به ایجاد کانون‌های گرد و غبار به دلیل خشکیدن دریاچه آرال اشاره کرد. مطالعات نشان می‌دهد که این گرد و غبارها بعضاً فواصل چند صد کیلومتری را پیموده است و حتی نشانه‌هایی از ترکیبات مربوط به دریاچه آرال تا شعاع ۶۵۰ کیلومتری مشاهده شده است (همان: ۲۹). مرکز تحقیقات سنجش از دور دانشگاه صنعتی شریف با استفاده از پردازش تصاویر ماهواره‌ای، مکان‌هایی از محدوده دریاچه اورمیه را که در سال‌های اخیر به عنوان کانون‌های احتمالی ریزگرد عمل کرده‌اند مشخص کرده است که در شکل ۲ قابل مشاهده است (همان: ۳۱). جهت باد غالب روی دریاچه از پیرامون همگرا شده در

جهت جنوبی کانالیزه می‌شود، مناطق جنوب و جنوب غربی دریاچه که از دسته حاصل خیزترین زمین‌های زراعی و باغی هستند در معرض بیش‌ترین تهدید پراکنش نمک دریاچه قرار خواهند گرفت. (شمسی‌پور و همکاران، ۱۳۹۲: ۱۱۹)



شکل ۲. برخی از کانون‌های احتمالی ریزگرد شناسایی شده در محدوده دریاچه اورمیه با استفاده از پردازش تصاویر ماهواره‌ای (مرکز تحقیقات سنجش از دور دانشگاه صنعتی شریف، ۱۳۹۳)

۴. آلودگی هوا

آلودگی هوای شهر تبریز در برخی از روزهای دی ماه ۱۳۹۵ به وضعیت هشدار (Psi ۱۰۰) و حتی در یک روز به بالای Psi ۱۶۵ رسید. مردم اورمیه نیز تا پایان آذرماه ۱۳۹۵، ۲۸ روز هوای ناسالم را تجربه کرده‌اند (دفتر پایش فراگیر آلودگی سازمان حفاظت محیط زیست، ۱۳۹۵). وارونگی دما بر اثر سرمای شدید و نبود باد سبب شده بود که هوای آلوده به جای بالا رفتن و خارج شدن از شهرها، در سطح شهر بماند. با توجه به روند خشکیدن دریاچه اورمیه و از بین رفتن جنگل‌ها و مراتع که نقش تعدیل دما و کاهش گرد و خاک را دارند، احتمال وقوع زمستان‌های سردتر و تابستان‌های گرم‌تر در سال‌های آینده وجود دارد.

۵. فلزات سنگین

فلزات سنگین، از جمله سرب، کادمیوم، آرسنیک و جیوه آثار زیان‌باری بر محیط زیست و سلامت انسان و موجودات زنده دارند. تحقیقات نشان می‌دهد که رسوبات رودخانه‌های منتهی به دریاچه اورمیه به فلزات سنگین مذکور آلوده است. منشاء این آلودگی طبیعی، شهرها، کشاورزی، صنایع و معادن هستند؛ زیرا اغلب رودخانه‌ها با گذر از شهرها و روستاها و مزارع به

دریاچه اورمیه می‌رسند (Esmat Saatloo et al., 2014: 223-238). بر همین اساس واضح است که فلزات سنگین در رسوبات دریاچه اورمیه نیز وجود دارد و این مقادیر پیوسته در حال افزایش است؛ زیرا فلزات سنگین با جریان آب وارد دریاچه شده و دیگر خارج نمی‌شود. با خشک شدن دریاچه اورمیه احتمال وقوع گرد و غبار و ریزگردها افزایش خواهد یافت که این گرد و غبارها علاوه بر نمک، احتمالاً فلزات سنگین مضر را خواهد داشت. ساکنین شهرستان زنجان نیز به سبب وجود منابع عمده آلوده کننده سرب و روی، شامل مراکز صنعتی از قبیل شرکت ملی سرب و روی زنجان و شهرک تخصصی روی زنجان در فاصله نزدیک به شهر و فعالیت گسترده صنعتی مرتبط با این صنایع در معرض آلودگی سرب و روی و کادمیوم قرار دارند (عزومی و قاسمیان رودسری، ۱۳۹۳: ۱۳۰). انسان‌ها از طریق هوا، آب و غذا در معرض مواد سمی قرار می‌گیرند. این مواد پس از ورود به بدن، جذب خون شده، در داخل بافت‌های مختلف انباشته می‌شوند (Çiçek et al., 2009: 72-75) که به این فرآیند تجمع زیستی گویند (Pazooki et al., 2009: 21-32). عواملی چون تغذیه، شکل شیمیایی فلز و محل پیوند آن به ترکیب شیمیایی، سن، جنسیت و ژنتیک فرد معروض و ویژگی‌های محیط زیست در فرآیند تجمع زیستی مؤثر هستند. (Nowak & Kozłowski, 1998: 213)

۶. کشاورزی

بخش کشاورزی با حجم برداشت ۴/۳ میلیارد متر مکعب آب در سال، ۸۹ درصد مصارف آب حوضه را به خود تخصیص داده است که بیش از ۶۰ درصد کل منابع آب تجدیدپذیر حوضه را شامل می‌شود. با این وجود این بخش تنها ۲۹/۳ درصد از اشتغال و ۱۵ درصد تولید ناخالص حوضه را تشکیل می‌دهد (ستاد احیاء، شهریور ۱۳۹۴: ۲۶ و ۲۹). البته بنابر اعلام مدیر برنامه‌ریزی و تلفیق ستاد احیای دریاچه اورمیه ستاد تا مهر ۱۳۹۵ توانسته است مصرف آب بخش کشاورزی را ۱۸ درصد کاهش دهد که به اذعان وزارت جهاد کشاورزی این کاهش ۱۸ درصدی باعث افزایش درآمد کشاورزان شده است، زیرا علاوه بر این که تبخیر آب مازاد سبب شوری خاک و در نتیجه کاهش کیفیت محصولات کشاورزی می‌شود، همچنین، سبب نرسیدن هوا به ریشه گیاه می‌شود. برای مثال، در اثر مصرف بالای آب، گندم تولیدی پروتئین کمی دارد. (خبرگزاری اقتصادی ایران، ۱۳۹۶)

سیاست‌های خودکفائی سبب شده است که سیاست‌های کشاورزی و صنعتی از حد معقول خارج شود و علی‌رغم استفاده بیش از حد از منابع و عدم مدیریت صحیح آن‌ها که موجب تخریب و آلودگی محیط زیست شده است، تولید با کمیت و کیفیت مطلوب نیز حاصل نشود. همین مسئله به خصوص در مورد منابع آبی کشور نیز مطرح است و نمود عینی آن خشک شدن



دریاچه‌ها و رودخانه‌های کشور به ویژه دریاچه اورمیه است. برداشت بی‌رویه آب‌های زیرزمینی از آبخوان‌ها موجب تغییر آرایش ذرات خاک و تراکم آبخوان‌ها می‌شود که معمولاً بدون بازگشت است (Sneed et al, 2003: 69). به عبارت دیگر، برداشت بی‌رویه آب از آب‌های زیرزمینی موجب کاهش ظرفیت ذخیره‌سازی آن‌ها می‌شود. این مسئله همچنین سبب فرونشست زمین می‌شود (دشت‌های شبستر و سلماس). علاوه بر این، سرعت و شتاب گسترش فرسایش خاک در ایران ۶ برابر استانداردهای جهانی است که معادل تخریب سالانه یک میلیون هکتار از زمین‌های کشاورزی است (جاجرمی و همکاران، ۱۳۹۲: ۲۱۰). همچنین طبق آمار حدود ۸۸۰۰ حلقه چاه در حوضه آبریز دریاچه اورمیه وجود دارد که ۴۰۰۰ حلقه از این چاه‌ها غیر مجاز هستند (ستاد احیاء، شهریور، ۱۳۹۴: ۲۰-۲۱). طبق شنیده‌ها، هنوز هم عده بسیاری مبادرت به حفر چاه‌های غیر مجاز در حوضه آبریز دریاچه می‌کنند. این مسئله، از بین رفتن منابع آب و به صرفه نبودن کشاورزی را به دنبال خواهد داشت. در واقع، بخش کشاورزی به عنوان مصرف کننده اصلی آب در حوضه دریاچه اورمیه، مسبب اصلی نابودی منابع آبی و خشک شدن دریاچه است، در عین حال، پیش‌بینی می‌شود متضرر اولیه و اصلی از روند خشک شدن دریاچه هم همین بخش باشد. به طوری که، کم آبی یا خشک شدن بسیاری از رودخانه‌ها و کاهش آب بسیاری از چاه‌ها را شاهد هستیم. علاوه بر این، احتمال بروز طوفان‌های نمک بر اثر خشک شدن دریاچه نیز بر این بخش دارای اثرات منفی خواهد بود. به نظر می‌رسد که مصرف نادرست آب در کشاورزی و کم شدن سطح آب‌ها منجر به افزایش حفر چاه‌های بیش‌تری (خصوصاً به صورت غیر مجاز) خواهد شد. حفر چاه‌های بیش‌تر نیز توسعه نامتوازن و نادرست کشاورزی و افزایش مصرف بی‌رویه آب را به دنبال خواهد داشت که مثالی از یک «بازخورد مثبت» است. بازخورد مثبت واکنش یک سیستم در جهت یک کنش است (عزمی، ۱۳۸۹: ۱۳۸)؛ به عبارت دیگر، وقتی دو پدیده یکدیگر را تقویت کنند بازخورد مثبت روی می‌دهد.

۷. گرم شدن هوا

با توجه به آلودگی‌های موجود به دلیل گازهای گلخانه‌ای (دی‌اکسید کربن، متان، مونواکسید کربن) دانشمندان پیش‌بینی می‌کنند که تا سال ۲۱۰۰، متوسط درجه حرارت زمین از ۳/۵ درجه به ۸ درجه سانتیگراد افزایش یابد (جاجرمی و همکاران، ۱۳۹۲: ۲۰۷). در سال آبی ۹۳-۹۴ به طور متوسط دمای متوسط روزانه در حوضه آبریز دریاچه اورمیه نسبت به بلند مدت حدود ۰/۶ تا ۱/۵ درجه افزایش داشته است. درباره دمای بیشینه نکته قابل توجه افزایش بیش از ۱/۶ درجه‌ای دمای بیشینه روزانه در غرب دریاچه است. این مسئله بر افزایش نیاز آبی گیاهان و



همچنین میزان تبخیر از سطح دریاچه بسیار تأثیر گذارده است.^۱ افزایش دما ممکن است اثراتی مانند افزایش میزان تبخیر و تعرق گیاهان و ناگزیر شدن تغییر الگوی کشت، تغییر الگوی پراکنش آفات و بیماری‌های گیاهی و دامی، تغییر در فراگیری بیماری‌های واگیردار و به ویژه بیماری‌های تنفسی داشته باشد که مجموعه این عوامل ممکن است بر مسائل امنیتی منطقه تأثیر بگذارد.

روشناسی و سناریوها

با توجه به انواع مسائل زیست محیطی در شمال غرب کشور و سرعت و شدت روندهای مورد مطالعه، سناریوهای محتمل در وضعیت‌های سه گانه «بهبود وضع موجود»، «استمرار روندها و مسائل» و «تشدید چالش‌ها و پیدایش بحران در کوتاه مدت» ارائه می‌شود.

سناریوی «استمرار روندهای موجود»

همان طور که اشاره شد بخش کشاورزی ۸۹ درصد مصارف آب حوضه را مصرف می‌کند که این میزان برابر با ۶۰ درصد کل آب تجدیدپذیر حوضه آبریز دریاچه اورمیه است. این میزان در سال آبی ۹۶-۹۵، ۱۸ درصد کاهش یافته است. همچنین در سال‌های اخیر روند تثبیت و احیاء این دریاچه تنها چند ده سانتی‌متر در سال بوده است. البته باید در نظر داشت که میزان بارندگی نیز در سال‌های آبی ۹۴-۹۳ تا ۹۵-۹۴ نسبت به میانگین بلند مدت افزایش قابل ملاحظه‌ای داشته است. هر چند که در سال آبی ۹۶-۹۵، نسبت به سال آبی قبل از آن ۱۱۸ میلی‌متر کاهش داشته است (شکل ۳). اگر نوع روندهای برشمرده تغییر نکند و تقریباً با همین سرعت ادامه یابد، یعنی برداشت از منابع آبی و حفاظت از آن به همین صورت باشد و اقدامات و اصلاحات جدی دیگری، به خصوص در بخش کشاورزی انجام نگیرد، به مانند سال‌های ۱۳۹۳ تا ۱۳۹۵ می‌توان شاهد افزایش سطح آب دریاچه به میزان چند ده سانتی‌متر در هر سال بود. اگر این افزایش در حدود ۲۶ سانتی‌متر در سال باشد و با توجه به این که در ترازهای بالاتر مقدار بیش‌تری آب مورد نیاز خواهد بود، دریاچه در سال ۱۴۱۰ به تراز اکتولوژیک خود خواهد رسید. البته پرواضح است که خشک شدن دریاچه اورمیه، علاوه بر این که خود بحران زیست‌محیطی بزرگی است و بحران‌های زیست‌محیطی دیگری مانند افزایش ریزگردهای نمک را رقم خواهد زد، نشانه و شاخص بحران بزرگ‌تری مانند بحران آب در حوضه نیز هست که نهایتاً به بروز بحران‌های دیگری چون کاهش بازده بخش کشاورزی و صنایع وابسته، بی‌کاری و مهاجرت، کاهش تنوع زیستی و... منجر شده است. در صورتی که روندهای اصلاح بخش

کشاورزی، مدیریت منابع آب و احیاء دریاچه اورمیه به همین شکل و سرعت ادامه یابد و تنها به احیاء خود دریاچه (به معنای پر کردن آن با آب) اکتفا شود، مشکلات مزمن اجتماعی - بهداشتی - زیست محیطی مربوط به حوضه آبریز همچنان ادامه خواهد یافت، چرا که در حال حاضر قسمت پهناوری از دریاچه خشکیده است و برخی اثرات آن قابل مشاهده و اندازه گیری است. به نظر می رسد که اگر اصلاح مدیریت آب، روند احیاء دریاچه اورمیه و حفاظت محیط زیست با سرعت کنونی پیش رود، منطقه از اثرات طوفان های نمک ناشی از خشک شدن بخشی از دریاچه در امان نخواهد بود. همان طور که اشاره شد، گردشگری در شهرهای نزدیک دریاچه اورمیه به خصوص شهرهای ساحلی آن به شدت آسیب دیده و حتی از بین رفته است و این موجب بی کاری بسیاری از صاحبان مشاغل مرتبط با این صنعت شده است. در واقع، در صورتی که روند احیاء دریاچه با سرعت کنونی پیش برود، جان گرفتن صنعت گردشگری و اکوتوریسم در منطقه تا چند دهه آینده بعید به نظر می رسد. با شروع خشک شدن دریاچه اورمیه بسیاری از پرندگان مهاجر مکان های دیگر را به عنوان مقصد و یا مکان زادآوری خود برگزیده اند، افزون بر آن، حتی ممکن است برخی از زیست مندان بومی منطقه هم منقرض شوند یا مهاجرت کنند. این مسئله که کاهش تنوع زیستی را سبب می شود ممکن است در دراز مدت مشکلات زیست محیطی مانند شکنندگی شبکه غذایی اکوسیستم منطقه، کاهش ذخایر ژنتیکی، حمله آفات و از بین رفتن هر چه بیش تر گردشگری را منجر شود. تأثیر منفی ادامه روند کنونی مدیریت آب در منطقه و استمرار بحران دریاچه اورمیه بر بخش کشاورزی شاید بسیار بیش تر از سایر بخش های دیگر باشد. این بخش علاوه بر این که در چند سال آینده بر اثر کمبود منابع آب دچار مشکل خواهد شد، از طرف دیگر، با مشکل پراکنده شدن ذرات نمک و شور شدن خاک زراعی و فرسایش خاک بر اثر رواج آبیاری غرق آبی نیز مواجه خواهد بود که کاهش بازدهی این بخش را سبب خواهد شد. ادامه روندهای یاد شده، منجر به افزایش بی کاری، فقر و مهاجرت در منطقه خواهد شد.

سناریوی «بهبود وضع موجود»

در صورتی که عزم جدی تری نسبت به اصلاح بخش کشاورزی به کار بسته شود و به طوری که در برنامه ستاد احیاء دریاچه اورمیه آمده است سالیانه ۸ درصد در مصرف آب در بخش کشاورزی صرفه جویی شود، در ۷ سال آینده (تا سال ۱۴۰۲) می توان شاهد رسیدن سطح آب دریاچه به تراز اکولوژیک بود. در واقع برای نیل بدین مقصود، نیاز به حدود ۳۰ درصد صرفه جویی در مصرف آب در بخش کشاورزی است. بنا بر اظهارات مدیر برنامه ریزی و تلفیق ستاد احیاء دریاچه اورمیه، ستاد احیاء دریاچه اورمیه توانسته است تا سال آبی ۹۶-۹۵ مصرف



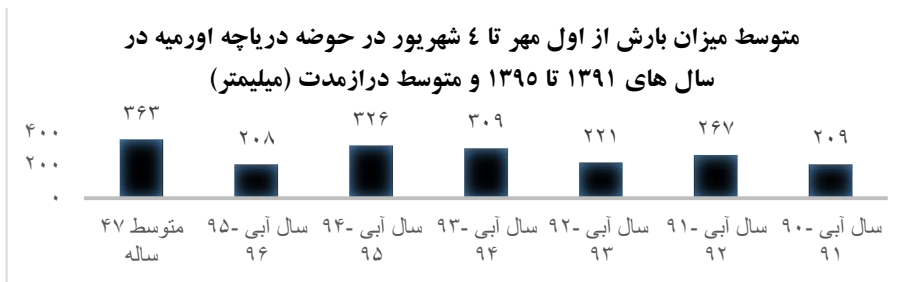
آب کشاورزی را تا ۱۸ درصد کاهش دهد. همچنین، در صورتی که کشاورزی اصلاح و صنایع فرآوری مربوط به بخش کشاورزی تقویت شود، شاهد افزایش اشتغال و کاهش نرخ مهاجرت از حوضه نیز خواهیم بود. با این حال، حتی با جاری شدن آب در پایین دست رودخانه‌های منتهی به دریاچه و رسیدن سطح آب آن به تراز اکولوژیک، احیاء شدن گردشگری منطقه و بازسازی و بهسازی زیرساخت‌های آن دهه‌ها بعد از احیاء دریاچه به طول خواهد انجامید. جریان یافتن آب در پایین دست رودخانه‌ها (بعد از سدها به عنوان حق‌آبه پایین دست رودخانه‌ها و دریاچه) مسئله‌ای است که دست کم به اندازه احیاء دریاچه اهمیت دارد؛ با این حال، به این مسأله توجه کافی مبذول نشده است. عدم جریان آب در پایین دست رودخانه‌ها افزون بر این که، در خشک شدن دریاچه نقش اساسی داشته است، موجب کاهش یا از بین رفتن تنوع زیستی نیز شده است. تحقق سناریوی خوش‌بینانه نیاز به تأمین بودجه‌ای معادل ۱۸۰۰ میلیارد دلار دارد. این در حالی است که دولت با مشکلات مالی شدیدی روبه‌رو است و بنابر مصاحبه اخیر دبیر ستاد احیاء دریاچه اورمیه قسمت زیادی از اعتبارات تأمین نشده است. (یول‌پرس، ۱۳۹۵/۱۲/۲)

سناریوی پدیدای بحران در کوتاه‌مدت

اگر روند تشییع و افزایش سطح آب دریاچه اورمیه به مانند سال‌های ۱۳۹۳ تا ۱۳۹۵ ادامه نیابد و طرح‌های احیاء دریاچه اورمیه به سبب ناتوانی در اصلاح در بخش کشاورزی و مدیریت منابع آب متوقف شود و روند خشک شدن دریاچه اورمیه ادامه یابد، در این صورت علاوه بر این که دریاچه احیاء نخواهد شد، بل که شاهد زوال بخش کشاورزی و صنایع وابسته به علت کمبود آب، خشک شدن رودخانه‌ها و از بین رفتن قسمت عظیمی از تنوع زیستی، فرسایش خاک، شور شدن خاک، نابودی جنگل‌ها و مراتع به علل کمبود آب، پراکنش و تغییرات اقلیمی و آسیب دیدن دامداری و دامپروری و در نهایت افزایش بی‌کاری (به سبب وابستگی مستقیم و غیر مستقیم اهالی ساکن در حوضه به کشاورزی و صنایع وابسته) خواهیم بود. واقعیت این است که برخی از آثار این پیش‌بینی، مانند عدم صرفه اقتصادی مناسب بخش کشاورزی، کاهش بازده آبخوان‌ها و مهاجرفرست بودن استان‌های مربوط به حوضه از اکنون شروع شده است. اگر جدیت و عزم کافی برای مدیریت منابع آب و اصلاح بخش کشاورزی وجود نداشته باشد و وضعیت نظام کشت سنتی کشاورزی در منطقه به صورت کنونی ادامه یابد و چاه‌های بیش‌تری حفر شود، تا سال ۱۴۱۵ با کاهش شدید آب مواجه خواهیم بود. پس از آن، بی‌کاری و فقر و خشونت در منطقه افزایش خواهد یافت. همچنین شاهد افزایش مهاجرت از روستاها و شهرهای حوضه خواهیم بود. بنا بر آمار سال‌های قبل، مقصد بسیاری از این مهاجرت‌ها شهرهای بزرگ



حوضه یعنی تبریز و اورمیه و همچنین شهرهای بزرگ کشور از جمله تهران خواهد بود. این شهرها هم‌اکنون نیز با مشکل افزایش جمعیت، آلودگی هوا، عدم آمادگی کافی در مقابل زلزله و مسئله حاشیه نشینی رو به رو هستند. افزون بر این، خصوصاً شهرهای تبریز و اورمیه از اثرات مستقیم خشک شدن دریاچه اورمیه مصون نخواهند بود. افزایش بی‌کاری، همچنین احتمال وقوع خشونت را افزایش داده و زمینه را برای ناامنی مساعد خواهد کرد. پرواضح است که در صورت وقوع ناامنی بسیاری از سرمایه‌گذاری‌ها از منطقه رخت برخواهد بست. در هر حال، ناامنی منطقه، بر امنیت سراسری کشور دارای تأثیر منفی خواهد بود. اگر روند افزایش تراز با همین سرعت ادامه یابد و اقدامات عمده دیگری صورت نگیرد، رسیدن به تراز اکولوژیک بیش از ۱۵ سال به طول خواهد انجامید. اگر چه با توجه به شکل ۳ به نظر می‌رسد افزایش میزان بارندگی در سال‌های آبی اخیر منجر به افزایش تراز دریاچه شده است، با کاهش ۱۱۸ میلی‌متری میزان بارندگی در سال آبی ۹۶-۹۵ نسبت به سال قبل از آن، تراز آب دریاچه اورمیه نیز در این سال نسبت به سال قبل، ۲۵ سانتی‌متر کاهش داشته است. هر چند کاهش اخیر ممکن است کوتاه مدت و بر اثر کاهش میزان بارندگی در سال اخیر باشد، اما با این فرض بدبینانه، احتمال بهبود منابع آبی حوضه و احیاء دریاچه اورمیه باز هم به تعویق خواهد افتاد.



شکل ۳- (شرکت مدیریت منابع آب ایران، دفتر مطالعات پایه منابع آب، ۱۳۹۶)

کمبود منابع تجدیدپذیر مانند آب، جنگل و غذا ممکن است موجب بروز بحران‌های زیست‌محیطی دیگری شود؛ جنگل بین رواندا و بروندي و شروع کوچ‌های احتمالی در مصر و شبه‌قاره هند و تغییرات جمعیتی می‌تواند نمونه‌هایی برای این مسئله باشد (Ak, 2013: 101). تضعیف منابع آبی در بلند مدت سبب می‌شود مناطقی که با صرف منابع عظیم به زیر کشت رفته بودند، به تدریج امکانات کشت را از دست بدهند. این اتفاق به خودی خود یک فاجعه است، اما آن چه حدت این فاجعه را تعمیق می‌بخشد نیروی انسانی است که در صورت وقوع این وضعیت به اصطلاح «آزاد» خواهد شد. این نیروی آزاد شده یا به بیان به‌تر «بی‌کار»، به دلیل نبود هرگونه آمادگی در مدیریت کشور برای مقابله با این وضعیت، عملاً امکان جذب در کار



دیگری را نمی‌یابند. برای مثال می‌توان به وضعیت فعلی استان «سیستان و بلوچستان» اشاره نمود. در سال ۱۹۷۲م. کمیونی به نام «دلنا» برای رسیدگی به مشکلات میان ایران و افغانستان بر سر آب رود هیرمند تشکیل شد. نتیجه نشست‌های این کمیسیون، انعقاد قرارداد ۱۹۷۲ میان ایران و افغانستان بود. مطابق این قرارداد کاهش سهم ایران از ۵۰ درصد آب رود هیرمند به کم‌تر از ۵/۱۴ درصد بود. این استان بر اثر کم‌آبی از انبار غله آسیا به یکی از فقیرترین استان‌های ایران بدل گشت (معاهده ۱۹۷۲، ماده ۲). این منطقه اکنون به دلیل فقر ناشی از نابودی کشاورزی و همچنین به دلیل همسایگی با کشورهایی که بنیادگرایی مذهبی در آن‌ها پررنگ است و همچنین به دلیل گرایش مذهبی اهالی، بدل به یکی از کانون‌های ناامنی ایران شده است. ماروین سترون، پیش‌بینی‌گری که اغلب در پست مشاور سازمان‌های ایالت متحده ظاهر می‌شود، معتقد است که یکی از به‌ترین گزینه‌ها برای آگاهی از احتمال گرایش انسان‌ها به خشونت نرخ بیکاری مردان جوان است. اغلب فعالیت‌های خشونت‌آمیز و تروریستی را مردان جوانی انجام می‌دهند که عجز و ناتوانی در پیدا کردن شغل مناسب در آن‌ها احساس درماندگی ایجاد کرده است. (کورینش، ۱۳۸۸: ۶۶)

پیامدها و چالش‌های تعمیق مسائل زیست‌محیطی

مشکلات زیست‌محیطی در شمال غرب کشور به خصوص بحران آب و دریاچه اورمیه، بخش کشاورزی، گردشگری و اشتغال و به تبع آن روند مهاجرت از منطقه را تحت تأثیر قرار داده و بحران آب موجب کاهش تنوع زیستی شده است. واقعیت آن است که با گذر زمان بر شدت این مشکلات و تأثیرات آن‌ها افزوده خواهد شد.

۱. افزایش مهاجرت

استان‌های شمال غرب عمدتاً جزء استان‌های مهاجرفرست کشور بوده‌اند. از مجموع واردشدگان به استان تهران بیش‌ترین تعداد مربوط به آذربایجان شرقی بوده است که ۱۲ درصد از کل مهاجرین به تهران را تشکیل می‌دهد. در همین دوره، استان‌های کرمانشاه و کردستان نیز جزء استان‌های مهاجر فرست بوده‌اند (مرکز آمار ایران، ۱۳۸۵: ۲۲). با توجه به اشتغال ۲۹/۳ درصد ساکنان حوضه آبریز دریاچه اورمیه در بخش کشاورزی و روند نزولی تخلیه و برداشت از چاه‌ها در سال‌های آبی ۸۹-۸۸ تا ۹۲-۹۱ (ستاد احیاء، شهریور ۱۳۹۴: ۲۲)، همچنین شور شدن خاک کشاورزی، خشک شدن درختان، کاهش توان تولید مراتع و کاهش توان تولید بخش دامپروری در صورت ادامه روند خشکی دریاچه اورمیه (همان: ۳۴)، احتمالاً بخش



کشاورزی از رونق خواهد افتاد و بر شدت مهاجرت خواهد افزود و مقصد عمده این مهاجرین نیز به احتمال زیاد استان تهران و دیگر کلان‌شهرهای کشور خواهد بود.

۲. کاهش تنوع زیستی

تنوع زیستی ارزش‌های اخلاقی، زیبایی‌شناختی، اقتصادی، اکولوژیکی، فرهنگی، فکری، احساسی و عاطفی، مذهبی و تفریحی دارد. آلودگی، مدیریت ناصحیح و بهره‌برداری بی‌رویه از منابع، به خصوص منابع آبی، تخریب زیستگاه‌ها و شکار موجب کاهش تنوع زیستی می‌شود. در واقع خشک شدن رودخانه‌ها و به ویژه پایین دست سدها و خشک شدن دریاچه اورمیه روند کاهش تنوع زیستی را تشدید خواهد کرد. با تداوم روند خشک شدن دریاچه اورمیه و رودخانه‌های حوضه آبریز بسیاری از جانداران از میان خواهند رفت. با این روند علاوه بر از بین رفتن گونه‌های بومی و آندمیک (از جمله پوست *Artemia urmiana* گونه آندمیک دریاچه اورمیه و ماهی *Acanthalburnus urmianus* گونه آندمیک حوضه آبریز دریاچه اورمیه در جهان، ماهی *Chalcalburnus atropatena* گونه آندمیک حوضه دریاچه اورمیه در ایران)، این منطقه از مقصد بسیاری از پرندگان مهاجر نیز حذف خواهد شد. بدین ترتیب تنوع زیستی رو به کاهش خواهد گذاشت که سبب ساده‌تر شدن زنجیره غذایی و شکنندگی هر چه بیش‌تر اکوسیستم و بروز انواع آفت‌ها می‌شود.

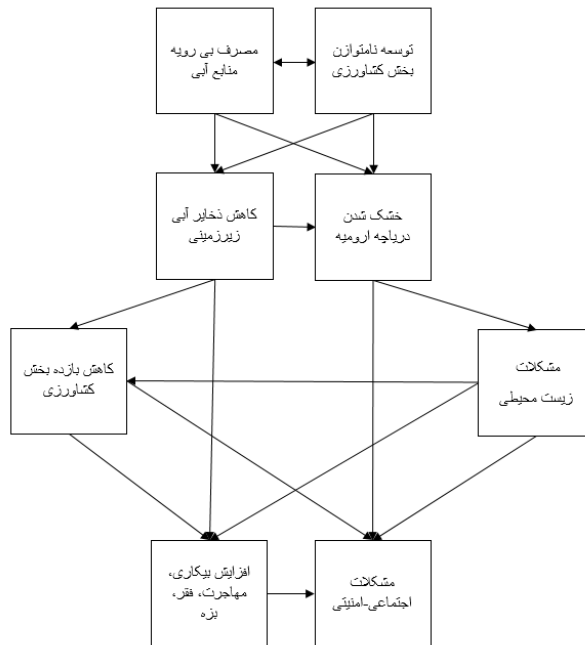
۳. گردشگری

راهبردهای گردشگری پایدار در این منطقه که می‌توانست در زمینه حفاظت از پایداری منابع حیاتی و ایجاد پایداری در بهره‌وری درازمدت با مشارکت مردم و حفظ تنوع و گوناگونی گردشگری، همراه با افزایش سطح رفاه عمومی شکل گیرد، به دلیل سه دهه توسعه ناپایدار و بی‌رویه در منطقه، بارگذاری‌های غیرقابل‌تحملی را برای منطقه مورد مطالعه ایجاد کرده است. هم‌اکنون دشت‌های پیرانشهر، سلماس، اورمیه، تبریز، آذرشهر، مراغه، میاندوآب، مهاباد، نقده و اشنویه که همگی اطراف این دریاچه قرار دارند با مشکلات عدیده زیست محیطی مواجه شده‌اند که این روند بر صنعت گردشگری این شهرستان‌ها به گونه مستقیم تأثیرات منفی به جا گذاشته است. شهرستان‌های اطراف دریاچه اورمیه که زمانی گردشگران بسیاری را جذب می‌کردند، در حال حاضر با رکود فعالیت‌های گردشگری مواجه‌اند (اصغری سراسکانرود، ۱۳۹۱: ۱۱۲-۱۰۹). این رکود نیز به طور حتم بر افزایش بی‌کاری و فقر و مهاجرت بی‌تأثیر نخواهد بود. همچنین باید توجه داشت که حتی بعد از احیاء دریاچه اورمیه نیز رونق گرفتن صنعت گردشگری منطقه به وضع سابق ممکن است سال‌های بیش‌تری طول بکشد.



پیامدهای امنیتی بحران‌های زیست‌محیطی در شمال غرب

آن چنان که در شکل ۴ قابل مشاهده است، عدم مدیریت صحیح منابع آبی و مصرف بی‌رویه آن در اثر توسعه نامتوازن کشاورزی به کاهش ذخایر منابع آبی از جمله افت آب‌های زیرزمینی و خشکیدن رودخانه انجامیده که نتیجه آن خشک شدن دریاچه اورمیه است. افت شدید ذخایر منابع آبی، کاهش بازدهی بخش کشاورزی را سبب شده است که این موضوع رو به تشدید است. در کنار آن، بحران آب و خشک شدن دریاچه اورمیه سبب بروز مشکلات زیست‌محیطی فراوانی شده است و خواهد شد که قبلاً به آن‌ها اشاره شد. پرواضح است که مشکلات زیست‌محیطی و مشکلات بخش کشاورزی در کنار هم سبب بروز بسیاری از مشکلات اجتماعی مانند بی‌کاری، فقر و مهاجرت و در صورت تشدید حتی تخلیه سرزمینی گردد. بروز چنین مشکلاتی همچنین ممکن است باعث کاهش سرمایه‌گذاری‌ها در منطقه و حتی خروج بسیاری از سرمایه‌ها از منطقه شود.



نمودار ۴. تأثیر عدم مدیریت صحیح منابع آبی بر مشکلات اجتماعی-امنیتی

پیامدهای سطح محلی - منطقه‌ای

با زوال کشاورزی در منطقه که احتمال وقوع آن در اثر برداشت بی‌رویه از منابع آبی و همچنین فرسایش خاک و شوری خاک بر اثر خشک شدن یا احیاء دیر هنگام دریاچه اورمیه زیاد است



بخش صنعت به خصوص صنایع فرآوری محصولات کشاورزی نیز متزلزل خواهد شد. همه این عوامل باعث افزایش بی کاری خواهد شد. افزایش بی کاری ممکن است سبب افزایش بزه کاری شود. مجموع عوامل ذکر شده نیز سبب کاهش سرمایه گذاری ها خواهد شد. نظیر همین مسئله را می توان در مورد استان سیستان و بلوچستان مشاهده کرد. در دهه ۱۳۴۰ هنگامی که آب رودخانه هیرمند کاهش یافت، بخش کشاورزی در این بخش از کشور از رونق افتاد که بی کاری گسترده ای نیز در پی داشت. بی کاری ای که موجب افزایش بزه کاری شد و در چنین شرایطی زمینه برای پیدایش و پرورش گروه های تروریستی فراهم شد. با توجه به موارد یاد شده و با توجه به شرایط کنونی منطقه شمال غرب کشور و تضعیف منابع آبی این مناطق، چندان ناممکن نخواهد بود که تضعیف منابع آبی که با خشک شدن دریاچه اورمیه شکل کاملاً عینی به خود گرفته است و به دنبال آن بی کار شدن جمعیتی عظیم از ساکنان این نواحی که به شکل مستقیم یا غیر مستقیم با بخش کشاورزی، صنعتی و گردشگری در ارتباط بوده اند، زمینه «بزه» در منطقه شود و به تبع آن امنیت منطقه کاهش یابد. البته خوش بختانه منطقه شمال غرب ایران هم به دلیل مذهبی و هم به دلیل همسایگی با کشور سکولار ترکیه چندان در خطر گسترش بنیادگرایی مذهبی قرار ندارد، اما قاچاق و نضح یابی جریان های ناحیه گرا می تواند از نتایج شرایط یاد شده باشد. تجربه های مشابه نشان می دهند که خشک شدن یک دریاچه، خصوصاً دریاچه ای به بزرگی دریاچه اورمیه و با ویژگی های منحصر به فرد (به خصوص شوری و قرار گرفتن در یکی از کانون های اصلی تراکم جمعیتی) به طور قطع مخاطرات زیست محیطی فراوانی به دنبال خواهد داشت. همچنین عدم مدیریت صحیح منابع طبیعی به ویژه آب، خاک، جنگل ها و معادن مشکلات زیست محیطی، اجتماعی، اقتصادی فراوانی را سبب خواهد شد که در ادامه به برخی از آن ها اشاره می شود:

- شیوع آلودگی و انواع بیماری ها از جمله سرطان
- از دست رفتن شغل های متعدد به ویژه در بخش کشاورزی، دامداری و صنایع تبدیلی، صادرات و...
- فقر، مهاجرت، افزایش حاشیه نشینی در شهرهای بزرگ کشور، افزایش قاچاق و بزه کاری
- افزایش نارضایتی جریان های زیست محیطی، اقوام و دیگر اقشار جامعه
- افزایش تنش بر سر منابع به خصوص منابع آبی

پیامدهای مقیاس ملی

همان گونه که قبلاً اشاره شد، یکی از پیامدهای بحران آب در شمال غرب کشور، افزایش پدیده مهاجرت از این ناحیه خواهد بود که بر اساس آمارهای موجود مربوط به مهاجرت دهه های



پیشین، کلانشهرهای دیگر کشور از جمله تهران مقصد این مهاجران خواهد بود. این در حالی است که همین کلانشهرها و به خصوص تهران هم اکنون نیز با مشکلات و بحران‌هایی مانند تراکم جمعیت، حاشیه نشینی، آلودگی هوا، بحران آب، عدم آمادگی لازم و کافی در مقابل زلزله، افزایش بزه و مشکلات زیست‌محیطی و اجتماعی فراوانی دست به گریبان هستند که بحران آب و خشک شدن دریاچه اورمیه بر شدت این مشکلات خواهد افزود. علاوه بر این، افزایش مهاجرت از شمال غرب کشور در پی تحقق سناریوی بدبینانه و تشدید بحران آب، موجب تخلیه سرزمینی، برهم خوردن تعادل جمعیتی - اتمیکی، ناامنی مرزها و افزایش پدیده قاچاق، نابودی یا کاهش کشاورزی، صنایع، تجارت و سرمایه‌گذاری در این قسمت از کشور خواهد بود که مسلماً نتایج و پیامدهای منفی بر امنیت سراسر کشور خواهد گذاشت. از سوی دیگر، واقعیت آن است که اغلب مناطق کشور نیز از هم‌اکنون با بحران‌های زیست‌محیطی مانند پدیده ریزگردها، آلودگی هوا، بحران آب و... مواجه هستند. از طرف دیگر، در صورت تحقق «سناریوی بحران» شاهد افزایش شدید مهاجرت از منطقه می‌توان بود که به تخلیه سرزمینی خواهد انجامید. پر واضح است که تخلیه سرزمینی باعث افزایش مشکلات زیست‌محیطی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی خواهد شد (بازخورد مثبت). همچنین تخلیه سرزمینی و اختلال در تعادل جمعیتی مشکلات اقتصادی و اجتماعی که به تبع آن به وجود خواهد آمد منجر به ناامنی منطقه و ناامنی مرزها خواهد شد که مجموع این مسائل امنیت ملی را متأثر خواهند کرد.

نتیجه‌گیری

با توجه به نوع و سرعت روندها، احتمال وقوع «سناریوی استمرار وضع موجود» بیش از سناریوی بدبینانه است. با این حال اگر اقدامات جدی‌تری به ویژه در بخش کشاورزی و همچنین جلوگیری از حفر چاه‌های غیر مجاز صورت نگیرد، احتمال تحقق موارد مطرح شده در «سناریوی بدبینانه» بیش‌تر از دو سناریوی دیگر خواهد بود. در هر حال به نظر می‌رسد، با ادامه این روندها، به خصوص ادامه کشاورزی به شیوه کنونی و برداشت از چاه‌های غیر مجاز و برداشت‌های بیش از حد مجاز از چاه‌های مجاز در حوضه آبریز که در نهایت منجر به عدم صرفه کشاورزی و آسیب دیدن این بخش خواهد شد این بحران تشدید شود. هرچند بنابر آمار ستاد احیاء دریاچه اورمیه تا سال آبی ۹۶-۹۵، در مصرف آب در بخش کشاورزی حوضه، ۱۸ درصد صرفه جویی شده است، با این حال احتمال وقوع «سناریوی خوش‌بینانه» بعید به نظر می‌رسد. مگر آن که اقدامات بسیار کلانی انجام گیرد و تنها به احیاء دریاچه اورمیه به معنای پرکردن آن با آب اکتفا نشود. از میان سه سناریوی منطقاً موجود، چنین به نظر می‌رسد که سناریوی بدبینانه نیز امکان بیش‌تری برای تحقق دارد (دست کم به اندازه سناریوی استمراری).



تحقق این سناریو با توجه به موارد برشمرده پیشین می‌تواند اثرات ناخوشایندی بر وضعیت امنیتی منطقه داشته باشد. چنان که گفته شد بنا به وضعیت فرهنگی، مذهبی و ژئوپولیتیکی منطقه امکان رشد جریان‌های بنیادگرا (همچون سیستان و بلوچستان) وجود ندارد، اما شرایط برای شکل‌گیری و تقویت جریان‌های ناحیه‌گرای قومی - مذهبی، مساعدتر خواهد بود. به نظر می‌رسد تنها با عزم جدی و مدیریت دقیق می‌توان از مشکلات پیش‌بینی شده در سناریوهای بدبینانه و استمراری کاست. به هر حال امید بسیار اندکی به تحقق سناریوی خوش‌بینانه وجود دارد. عدم امنیت زیست‌محیطی می‌تواند منجر به بروز مشکلات اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و جمعیتی شده، شکاف‌های موجود ناحیه را تشدید کند. در واقع بحران‌های موجود در منطقه شمال غرب ایران نیز، از آن جایی که این ناحیه شکاف‌های قومی و مذهبی درهم تنیده ناحیه‌ای با هم و با مرکز و اکثریت دارند، می‌تواند شکاف‌های قومی - مذهبی در منطقه را تعمیق دهد. چنان چه در رویدادهای اخیر منطقه نیز اعتراضاتی با محوریت مسائل زیست‌محیطی طرح مسئله شد و در قالب آن‌ها معترضان حکومت را مسئول بحران‌های زیست‌محیطی منطقه دانستند. مجموع مطالب بیان شده نشان می‌دهد که با ارتقاء حقوق محیط زیست و اهتمام در حفاظت از آن می‌توان از بروز بحران‌های زیست‌محیطی به بحران‌های اقتصادی، اجتماعی، جمعیتی، بهداشتی و امنیتی پر هزینه پیش‌گیری کرد. کوتاه سخن آن که، همان‌گونه که اثرات مشکلات و معضلات زیست‌محیطی مرزهای جغرافیایی و سیاسی را درمی‌نوردد و در کیلومترها دورتر، در شهرها، کشورها و حتی قاره‌های دیگر احساس می‌شود، تأثیرات عدم امنیت زیست‌محیطی نیز ممکن است مناطق وسیعی را تحت الشعاع قرار دهد.

منابع:

- ابراهیمی، نبی‌الله، (۱۳۸۶)، تأملی بر مبانی و فرهنگ مکتب کپنهاک، مجله سیاست خارجی، شماره ۸۲، ص: ۴۵۸ - ۴۳۹
- اصغری سراسکانرود، صیاد، جلالی عنصرودی، طاهره، زینالی، بتول (۱۳۹۱). تحلیل تغییرپذیری وضعیت گردشگری شهرهای واقع در اطراف دریاچه ارومیه، فصلنامه علمی - پژوهشی برنامه‌ریزی منطقه‌ای، سال ۳، شماره ۱۱: ۹۹-۱۱۴
- بخشنده مهر، لیلیا؛ سلطانی، سعید؛ سپهر، عادل (۱۳۹۲). ارزیابی وضعیت فعلی بیابان‌زایی و اصلاح مدل مدالوس در دشت سگزی اصفهان. نشریه مرتع و آبخیزداری، مجله منابع طبیعی ایران، سال ۹۲، شماره ۱، دوره ۶۶: ۴۱-۲۷.
- پایگاه خبری تحلیلی انتخاب (۱۳۹۳/۲/۲۳). دریاچه ارومیه ۵ سال آینده احیاء می‌شود، (کدخبر: ۱۶۱۲۳۲).
- جاجرمی، کاظم؛ پیشگامی فرد، زهرا؛ مهکویی، حجت (۱۳۹۲). ارزیابی تهدیدات زیست‌محیطی در امنیت ملی ایران، فصلنامه راهبرد، سال ۲۲، شماره ۶۷: ۲۳۰-۱۹۳.
- دفتر پایش فراگیر آلودگی سازمان حفاظت محیط زیست (۱۳۹۵). قابل دسترسی در؛ www.t.me/payeshemohitzist/
- سایت ستاد احیای دریاچه ارومیه (۱۳۹۶):



www.urlp.sharif.ir/page/urmia-lake-level

- ستاد احیاء دریاچه اورمیه (شهریور ۱۳۹۴). دریاچه اورمیه - علل خشکی و تهدیدات احتمالی، با همکاری دانشگاه صنعتی شریف.

- ستاد احیاء دریاچه اورمیه (تیر ۱۳۹۴). ضرورت احیاء دریاچه اورمیه - علل خشکی و تهدیدات، با همکاری دانشگاه صنعتی شریف.

- سو، آلوین، ی، (۱۳۷۸). تغییر اجتماعی و توسعه: مروری بر نظریات نوسازی، وابستگی و نظام جهانی، ترجمه محمود حبیبی مظاهری، تهران، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.

- شمسی پور، علی اکبر؛ نجیب زاده، فهیمه؛ زارعی چقابلکی، زهرا (۱۳۹۲). مدل سازی عددی و شبیه سازی بادهای روی حوضه دریاچه اورمیه، پژوهش های جغرافیای طبیعی، سال ۴۵، شماره ۱: ۱۲۴-۱۱۹.

- عبدالله خانی، علی، (۱۳۸۲)، نظریه های امنیت، تهران، مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ایران معاصر.

- عزمی، مجید؛ قاسمیان رودسری، فروزان (۱۳۹۳). مقایسه تجمع سرب در دندان های شیری و دائمی مناطق شهری و روستایی شهرستان زنجان، مجله دانشگاه علوم پزشکی مازندران، دوره بیست و چهارم، شماره ۱۱۸: ۱۳۵-۱۲۳

- عزمی، مجید؛ عابدینی، یوسفعلی؛ تقی لو، بهزاد؛ کتابی، حسین (۱۳۹۱). چالش های حقوقی حفاظت از مناطق چهارگانه تحت مدیریت سازمان حفاظت محیط زیست، اولین همایش ملی حفاظت و برنامه ریزی محیط زیست.

- عزمی، مجید (۱۳۸۹). نگاه مادرانه به جهان، چشم انداز ایران، دی و بهمن، ۱۴۰-۱۳۷

- حاجی مینه، رحمت، بی تا، مکتب کپنهاک، مفاهیم و آموزه ها، بی تا، بی ج.

- خبرگزاری اقتصادی ایران (۲۰ تیر ۱۳۹۶).

www.econews.com/fa/content/725918

- کاویانی راد، مراد (۱۳۹۰). پردازش مفهوم امنیت زیست محیطی (رابطه امنیت و اکولوژی)، فصلنامه ژئوپولیتیک، سال ۷، شماره ۳: ۱۰۰-۸۰

- کاویانی راد، مراد (۱۳۹۰). نسبت ژئوپولیتیکی امنیت زیست محیطی و توسعه پایدار؛ مطالعه موردی دریاچه اورمیه، فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره ۵۱: ۱۴۷-۱۱۶

- کورنیش، ادوارد (۱۳۸۸). آینده پژوهی پیشرفته: نگاهی ژرف تر به اصول، مبانی و روش های آینده پژوهی، ترجمه سیاوش ملکی فر و فرخنده ملکی فر، نشر اندیشکده صنعت و فناوری.

- لطفی، حیدر؛ نامی، محمدحسن؛ حسن پور، جعفر؛ بحیرایی، حمید (۱۳۹۰). امنیت زیست محیطی و سیاست گذاری امنیت ملی، فصلنامه علمی - پژوهشی نگرش های نو در جغرافیای انسانی، سال ۳، شماره ۴: ۱۴۴-۱۲۱

- متقی، افشین؛ کاویانی راد، مراد؛ نجفی، سجاد (۱۳۹۴). رابطه امنیت زیست محیطی با امنیت ملی (مطالعه موردی بیوتورریسم)؛ مجلس و راهبرد، سال ۲۲، شماره ۸۳: ۱۰۰-۷۵

- مرکز آمار ایران (۱۳۸۵). نتایج سرشماری ۱۳۸۵، مهاجرت دهه ۸۵-۱۳۷۵

- معاهده ایران و افغانستان، ۱۹۷۲، بی تا، بی نا.

- یول پرس (۱۳۹۵/۱۲/۲). نسل آینده آذربایجان مجبور به مهاجرت می شود،

www.yolpress.ir/?p=31017



- Ak, Tarık (2013). Çevre ve güvenlik ilişkisi bağlamında çevresel güvenlik kavramı. *Atılım Sosyal Bilimler Dergisi* 3 (1-2), s. 99-115.
- Çiçek A., Abalı Y., Edgünlü G., Uzunoğlu S. Tirtom V. N. (2009). İnsan saçında bulunan (Manisa İlinin üç farklı yerleşim bölgesinde) bazı ağır metallerin ICP-OES yöntemi ile tayini. *Ekoloji* 19 (73): 72-75.
- Esmat Saatloo, Seyed Jafar; Esmat Saatloo, Mehdi; Siosemarde, Maaroo; Merufinia, Edris (2014). Investigation and Measurement of Heavy Metals Amount (As, Pb, Cd, Hg) within Rivers Estuaries Located in the West Side of Urmia Lake, *Journal of Civil Engineering and Urbanism*, Volume 4, Issue 3: 233-238.
- Sneed, M., Ikehara, M. E., Stork, S. V., Amelung, F., Galloway, D. L. (2003). Detection and measurement of land subsidence using interferometric synthetic aperture radar and global positioning system, San Bernardino county, Mojave Desert, California, U.S. Geological Survey, Water Resource Investigations, Report 03-4015.
- Dos Santos, Theotonio (1971) The structure of dependence, in K.T. Kan and Donald Hodages, Boston; Extending Horizons.
- Pazooki J., Abtahi B., Rezaei F. (2009). Determination of heavy metals (Cd, Cr) in the muscle and skin of *Liza aurata* from the Caspian Sea (Bandar Anzali). *Environmental Sciences*, 7: 21-32.
- Nowak B., Kozłowski H. (1998). Heavy metal in human hair and teeth: the correlation with metal concentration in the environment. *Biological Trace Element Research*. 62: 213.



دستان حجاب در ایران (بخش دوم: حجاب در یهودیت و مسیحیت)



ننا

برای بررسی موضوع حجاب بانوان در ایران و کشورهای مسلمان منطقه، از آن جا که در قرآن اشاره‌ای به «پوشاندن موی سر زنان از دیدگان مرد نامحرم» نشده و از طرف خداوند مجازاتی نیز برای بی‌حجابی تعیین نگردیده است، بد نیست نگاهی بنیان اندیشانه به این موضوع، از دید مذهب یهودیت و مسیحیت بیندازیم. از آن جا که احکام و توصیه‌های الهی جز برای آرامش و سعادت بشر نازل نشده است، پس درباره پوشش انسان و حدود روابطش در زندگی اجتماعی نیز باید دستورات منطقی و مطابق با موازین عقلی صادر شود. پیش از هر چیز اشاره به این موضوع لازم است که قرآن کتاب احکام نیست و امر و نهی‌های فقهی از قبیل مکروه، نجس، مباح و مستحب و... در آن به چشم نمی‌خورد. پایه و اساس روابط انسانی در قرآن بر اساس «حسن نیت»، یعنی صداقت و انصاف در روابط و عدم دخالت در مسائل شخصی و خصوصی دیگران است.

بنیان اندیشان امروز می‌دانند که «حجاب موی سر بانوان» قبل از هر چیز پدیده‌ای یهودی است. در تعالیم یهود به شکل واضح درباره «برقع» و «چادر» صحبت شده و اگر چه به دلیل پراکندگی این قوم در جهان و اختلاط آن‌ها با فرهنگ کشور محل زندگیشان، بسیاری از دستورات عقب افتاده توراتی قابل اجرا نیست، اما آن دست از زنان یهودی معروف به «اولترا ارتدوکس» که بسیار متعصب و مذهبی هستند، عملاً بدون حجاب وارد اجتماع نمی‌شوند. مطابق تعالیم فقهی آنان، لباس زن یهودی تابع کنیسه، باید گشاد و آزاد باشد تا اندام بدن به هیچ عنوان در آن برجسته نگردد و حتی کمر بند نیز نباید به لباس بسته شود. آستین‌ها باید تا مچ دست را پوشانند. یقه لباس نیز باید تمام دور گردن را پوشانند. پاها باید پوشیده باشد و از روی جوراب، نباید پوست پا دیده شود و پوشیدن جوراب‌های طرح‌دار و با رنگ‌های تند ممنوع است. باید تمام موی سر زن پوشیده باشد و آرایشی که باعث جلب توجه دیگران گردد، گناه بسیار بزرگی به حساب می‌آید. قوانین حجاب موی سر زنان در میان هیچ مذهبی به شدت و سختگیری مذهب یهودیان نیست. رفتارهایی در زنان چون عدم پوشاندن موی سر در برابر نگاه مردان نامحرم، گفت و گوی سبک‌سرانه با آنان و صحبت درباره امور زناشویی، به گونه‌ای که همسایگان

صدای او را بشنوند، خلاف شرع است، موجب بطلان ازدواج می‌شود و تا حدی نابخشودنی است که باعث محرومیت از دریافت مهریه نیز می‌گردد.

پوشش زنان، قبل و بعد از ازدواج با هم تفاوت دارد. دختر یهودی قبل از ازدواج، باید از لباس ساده‌ای که دامن آن **حدود ۱۰ سانتی متر زیر زانو و آستین آن تا آرنج است**، استفاده کند. موی سر در صورتی که ساده و بی آرایش باشد، لازم نیست پوشیده شود و اگر بلندی موها به شانه برسد، باید بسته شود. البته طبق تعالیم دینی یهود، دختر باید حوالی بلوغ ازدواج کند و پس از آن است که رعایت حجاب بر او واجب می‌شود.

ارزش حجاب در قوانین یهودی تا حدی است که برای تنبیه خیانت زن شوهردار، دستور به بازکردن موقتی حجاب آن‌ها داده شده است. (تورات، سفر اعداد، باب ۵: ۱۸)

مردان یهودی هاردی معتقدند موهای زن باید کوتاه باشد. آنان همچنین زنان را از رانندگی اتوبوس و تاکسی منع کرده و معتقدند زنان فقط زمانی مجاز به رانندگی هستند که مرد غریبه‌ای در خودرو نباشد. هاردی‌ها همچنین قوانین سختگیرانه‌ای درباره جداسازی مدارس پسرانه و دخترانه از یکدیگر دارند.

واژه عبری Tznius و Tzniut به معنای «عفت» مسئولیت‌هایی پیچیده بر گردن زنان در اجتماع می‌گذارد. این زنان متعصب و افراط‌گرای مذهبی دامن‌های چاکدار به تن نمی‌کنند، دامن‌شان گشاد و بلند است و روی زمین کشیده می‌شود؛ آن‌ها جوراب شلواری‌های سیاه رنگ و یا قهوه‌ای رنگ به پا می‌کنند و کفش‌های بسته می‌پوشند.

بر اساس آموزه‌های «تلمود» زن متأهل یهودی باید سرش را از مرد نامحرم بپوشاند. زیبایی موی یک زن برانگیزاننده است و تنها کسی که باید از زیبایی موی یک زن لذت ببرد همسر او است. زنان هاردی مویشان را با روسری، کلاه گیس مصنوعی (و نه طبیعی که با موی واقعی سر اشتباه شود) و یا سربند می‌پوشانند. بعضی زنان فرقه حسیدیک ملزم به از ته تراشیدن موی سر خود پس از ازدواج هستند تا اطمینان حاصل شود که موی واقعی سر آن‌ها از زیر کلاه گیس بیرون نمی‌زند. این زنان در آرایشگاه‌هایی موی خود را می‌تراشند که پنجره یا روزنه‌ای به بیرون نداشته باشد. در جوامع فوق ارتدوکس یهودی، زنان حق آواز خواندن در مقابل مردان را ندارند.

مردان و زنان ارتدوکس که با یکدیگر نسبت شرعی ندارند با یکدیگر دست نمی‌دهند و بستگان نیز زنان بستگان دور خود را در آغوش نمی‌گیرند؛ حتی زن و شوهر نیز ممکن است چنین مواردی را در محافل عمومی نیز رعایت کنند. مردان و زنان مجرد به خود اجازه نمی‌دهند در موقعیت‌های خاصی قرار بگیرند که در آن واحد و در زیر یک سقف با هم تنها باشند؛ وقتی زن و مرد ارتدوکس یهود نامزد یکدیگر می‌شوند، در محافل عمومی چون لابی هتل و یا پارک با یکدیگر قرار ملاقات نمی‌گذارند.





زنان یهودی با روسری و کلاه گیس

Orthodox Jewish Dress Code





جدا کردن زنان و مردان در هنگام نایش در کنیسه، زن یهودی در حال دعا



حجاب زنان یهودی



حجاب زنان یهودی



یهودیان و جوب حجاب در شریعت یهود را مستند به داستانی در سفر «پیدایش» تورات در نقل ماجرای ازدواج اسحاق (پسر ابراهیم ع) با رفته یا ربکا) می‌دانند. اگر چه که تورات‌های امروزی متونی دستکاری شده توسط کنیسه است، ذکر این داستان‌ها که از قول خداوند نیز بیان نمی‌شود، به عنوان منبع سنجش درست و غلط رفتار مردمان در زندگی اجتماعی قابل پذیرش نخواهد بود.

«و رفته چشمان خود را بلند کرده، اسحاق را دید و از شتر خود فرود آمد، زیرا که از خادم پرسید: این مرد کیست که در صحرا به استقبال ما می‌آید؟ و خادم گفت: آقای من است. پس **برقع خود را گرفته، خود را پوشانید.**» (تورات، سفر پیدایش، ۶۴-۶۵:۲۴)

«و بوعز گفت: زنهار کسی نفهمد که این زن به خرمن آمده است و گفت **چادری که بر توست بیاور و بگیر،** پس آن را بگرفت و او شش کیل جو پیموده و بر وی گذارد و به شهر رفت.» (عهد عتیق، کتاب روت، ۱۵:۳-۱۴)

«زنی که از اجرای قوانین یهود سرپیچی می‌کند و **فی المثل بدون پوشانیدن سر خود به میان مردان می‌رود،** در کوچه و بازار پشم می‌ریسد و با هر مردی از روی سبکسری به گفت و گو می‌پردازد، زنی که در حضور شوهر خود به والدین او دشنام می‌دهد و زن بلند صدا که در خانه در حضور شوهر خود به والدین او دشنام می‌دهد و...» (تلمود، میشنا کتوبت: ۶۷)

«پس رخت بیوگی را از خویشتن بیرون کرده، **برقعی به رو کشیده، خود را در چادری پوشید** و به دروازه عینایم که در راه تمنه است، بنشست.» (تورات، سفر پیدایش، باب ۱۴:۳۸)

«و خداوند می‌گوید: از این جهت که دختران صهیون متکبرند و با گردن افراشته و غمزات چشم راه می‌روند و به ناز می‌خرامند و **به پایهای خویش خلخال‌ها را به صدا درمی‌آورند،** بنابراین خداوند فرق سر دختران صهیون را کل خواهد ساخت...» (عهد عتیق، کتاب اشعیا، ۱۷:۳-۱۶)

حالا معلوم شد که چرا مترجمین فارسی قرآن اصرار دارند در آیه ۳۱ سوره نور کلمه «زینت» را «خلخال‌های پای زنان» ترجمه کنند. در صورتی که در متن عربی آیه کلمه «خلخال» وجود ندارد.

«بر اساس اصول یهود حداقل حجاب برای دختران مجرد: پوشش موی سر هنگام برگزاری نماز و خواندن دعا، پوشاندن دست‌ها تا زیر آرنج و پاها تا حدود ۱۰ سانتی متر زیر زانو می‌باشد. حجاب برای زنان متأهل: زن یهودی ملزم به رعایت پوشش موی سر در مقابل افراد نامحرم، پوشاندن دست‌ها حداقل تا زیر آرنج و پاها تا حد میچ پا می‌باشد. کل پوشش به صورت **استفاده از روسری یا کلاه بسته به کشورها و فرهنگ‌های مختلف،** متفاوت می‌باشد.» (یونس حامی لاله‌زار، سایت انجمن کلیمیان تهران)



«اینک تو زیبا هستی ای محبوبه من، اینک تو زیبا هستی و چشمانت از پشت برقع تو، مثل چشمان کبوتر است... و شقیقه‌هایت در عقب برقع تو مانند پاره انار است.» (تورات، کتاب غزل‌های سلیمان، باب ۴: ۱ و ۶)

نگاهی به تصاویر قدیمی یهودیان ساکن فلسطین، واجب بودن حجاب موی سر را، به عنوان یکی از ملزومات دینی یهودیان به خوبی نشان می‌دهد.



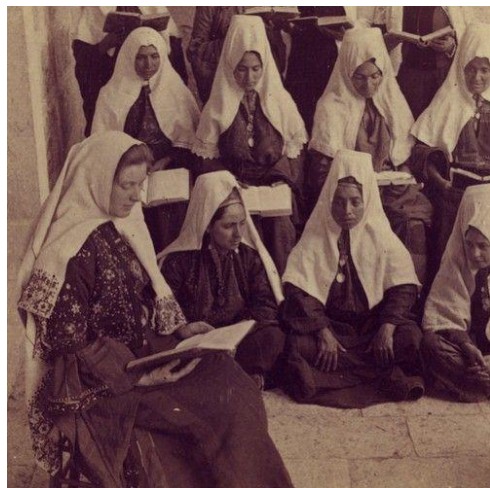
عکسی قدیمی از دیوار غربی ندبه و زنان یهودی محجبه مشغول نیایش، زنان یهودی مشغول دعا در کنار دیوار ندبه - تاریخ عکس مربوط به سال ۱۹۰۶ میلادی است.

این زنان علاوه بر شالی که روی شانۀ انداخته‌اند، جداگانه برای موی سر خود نیز روسری دارند. زنان یهودی حق ندارند کنار دیوار ندبه با صدای بلند دعا بخوانند و دعا خواندن با صدای بلند فقط در انحصار مردان است و به این جهت همواره درگیری‌هایی بر سر این موضوع، بین گروه‌های مختلف یهودی ساکن فلسطین در جریان بوده است.



این نقاشی اثر معروف «شالوم کوبوشویلی» نقاش یهودی قرن نوزده و بیست گرجستان است که یهودیان گرجستان را در آثارش به تصویر کشیده.

این زنان محجبه که چادر به سر دارند و با آن صورت خود را نیز پوشانده‌اند زنان یهودی هستند که عروس را با چادر سفید و ساز و آواز به میقواه (حمام مخصوص یهودیان) می‌برند.



حال به تصاویر آرامنه و کلاس درس انجیل در بیت اللحم فلسطین دقت کنید. این فرم روسری‌های زنان مسیحی که محکم زیر گلو بسته شده، برای فرار از گرمای آفتاب نیست و معنی حجاب کامل و مقید می‌دهد. بیت لحم در کرانه باختری را محل تولد عیسی بن مریم می‌دانند. لازم به ذکر است دلیل انتخاب تصاویر قدیمی ساکنان فلسطین برای این یادداشت، حضور سه گروه مسلمانان و مسیحیان و یهودیان، کنار یکدیگر در آن سرزمین و مقایسه پوشش زنان فلسطینی با زنان یهودی و مسیحی بوده که اطلاعات خوبی از حجاب یهودیان و مسیحیان و مسلمانان آن منطقه در سده اخیر به دست می‌دهد.





زنان مسیحی در فلسطین و حجاب آن‌ها

«گمان مبرید که آمده‌ام تا تورات یا صحف انبیاء را باطل سازم. نیامده‌ام تا باطل نمایم؛ بل که تا تمام کنم. زیرا هر آینه به شما می‌گویم **تا آسمان و زمین زایل نشود، همزه یا نقطه‌ای از تورات هرگز زایل نخواهد شد تا همه واقع شود!!!**» (انجیل متی، باب ۵، آیات ۱۷ و ۱۸)

وجود چنین آیه‌ای که یهودیان در انجیل‌های جدید نوشته در دهان عیسی بن مریم گذاشته‌اند و با آیه‌های قرآن درباره تحریف تورات در تناقض قرار می‌گیرد، همچنین علامت ستاره داوود یهودیان بر کلاه پاپ اعظم و پنجره کلیسای واتیکان، به بنیان اندیشان نشان می‌دهد که فرهنگ و کتاب و باورهای مسیحیان، تا چه اندازه زیر نفوذ و تأثیر خاخام‌های یهود است. از آن جمله باور به حجاب موی سر که از تورات وارد فرهنگ مسیحیان کرده‌اند. در رساله اول پولس البته نه از جانب خداوند می‌خوانیم:

«اما هر زنی که **سر برهنه دعا یا نبوت کند، سر خود را رسوا می‌سازد.** زیرا این چنان است که تراشیده شود. زیرا اگر زن نمی‌پوشد، موی را نیز ببرد. و اگر زن را موی بریدن یا تراشیدن قبیح است، باید پوشد. زیرا که مرد را نباید سر خود را پوشد، چون که او صورت و جلال خداست. اما زن جلال مرد است. زیرا که مرد از زن نیست، بل که زن از مرد است. و نیز مرد به جهت زن آفریده نشد، بل که زن برای مرد. از این جهت زن می‌باید عزتی بر سر داشته باشد به سبب فرشتگان... در دل خود انصاف دهید. آیا شایسته است که زن ناپوشیده نزد خدا دعا کند؟» (انجیل، رساله اول پولس رسول به قرنتیان، باب ۱۱، آیات ۵ تا ۱۳)





مسیحی فلسطینی در سال نو میلادی ۱۹۴۶، مسیحیان در چادر سیاه زانو زده در مقابل دادگاه پونتیسوس بیلاطس در فلسطین



مسیحیان ناصره، روسری به سر در بازار، (تاریخ عکس ۱۹۵۴ میلادی را نشان می دهد).

و حالا به نمونه‌ای از تصاویر قدیمی ارمنه اصفهان و حجاب موی سر آنان و یاشماقی که بر دهان بسته‌اند توجه کنید:



72 — A Nun, an Armenian woman and girl / راهبه، یک زن و دختر ارمنی



69 — Armenian bride / عروس ارمنی





ارامنه اصفهان

به طور سنتی صدای نوعروسان ارمنی بعد از ازدواج نباید توسط مردان شنیده شود. البته که در زمان ما کسی به این قوانین اعتنایی ندارد، اما مسلماً آن چه کتب عهد عتیق و جدید به معتقدان خود القاء می کند، مایه افتخار هیچ شخص مسیحی یا یهودی نیست. وقتی مسیحیان غرب هر یکشنبه قسمتی از وقت خود را به کلیسا اختصاص می دهند، پس به آن مطالبی که انجیل القاء می کند باور دارند. و این تصاویر را باید به کسانی نشان داد که اسلام را دین عقب افتاده می شناسند و دختران مسلمان ساکن اروپا را به خاطر حجابشان به دانشگاه راه نمی دهند. و باید از آن ها پرسید که با چه هدفی در قرون اخیر فرهنگ توراتی را وارد زندگی مسلمانان خاورمیانه کرده اند.

یاشماق را از رسوم کهن ترکان به معنی نیمه پوشاندن صورت و تمرین سکوت در برابر بزرگ تر دانسته اند که نوعی قداست نیز محسوب می شود و در میان شاهسون ها، ترکمنان و افشارها رواج دارد. اما در تصاویر قدیمی از ارامنه اصفهان نیز این یاشماق ها دیده می شود!



تندیس مریم مقدس در واتیکان

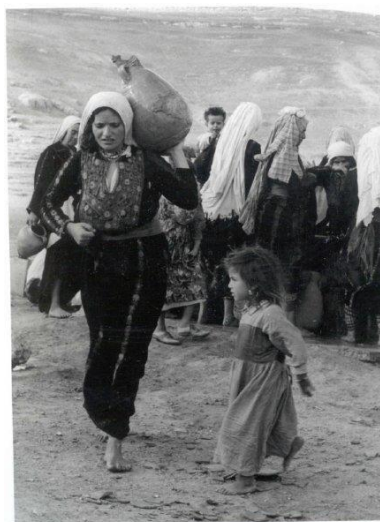


همان طور که در این تصاویر می‌بینید در مسیحیت هیچ شخصیتی را محجبه‌تر از حضرت مریم پیدا نمی‌کنید که در مجسمه‌ها و نقاشی‌هایی که از او وجود دارد، همه جا با «چادر» و «مقنعه» جلوه‌گری می‌کند. و البته زنان روحانی مسیحی نیز مقنعه و چادر خود را هرگز باز نمی‌کنند.



نحوه پوشش در مذهب مسیحیت و یهودیت

حال به تصاویر بعد نگاهی بیندازیم که نحوه پوشش زنان مسلمان فلسطینی را در سده اخیر نشان می‌دهد. تصویر سمت راست مربوط به دوران آوارگی مسلمانان فلسطینی در ۱۹۴۸ می‌باشد.





۱۹۴۹- آوارگان فلسطینی، رام الله / شارع ركب. ۱۹۶۷ میلادی



بازار، زنان و دختران فلسطینی با پارچه‌های سفید که روی سر انداخته‌اند.

زنان فلسطینی مسلمان در لباس سنتی، پارچه‌ای سفید رنگ را روی سر خود می‌انداختند که از پشت سر به حال خود رها می‌شد. درست به مانند چفیه مردان عرب که به خاطر آفتاب سوزان بر روی سر خود می‌اندازند.



«چفیه یا کوفیه یک نوع سربند رایج، به ویژه یکی از بخش‌های پوشاک سنتی مردم خاورمیانه است. چفیه به عنوان سربند استفاده می‌شود تا از سر و چشم و دهان مردان در برابر آفتاب و شن محافظت کند. در مواقعی بستن کوفیه فقط برای تکمیل بودن لباس فرد استفاده می‌شود. چفیه را با رشته‌ای به نام عقال بر سر می‌بندند که در مجموع چفیه و عقال نامیده می‌شود. چفیه همچنین ممکن است بر روی سر بسته نشود و دور گردن زده شود.»

در تصاویر قدیمی از مردم فلسطین بر سر زنان مسلمان، به هیچ وجه چادر و روسری مشکی نمی‌بینید. پارچه‌هایی که این زنان به سر خود می‌اندازند سفید رنگ است. همان طور که می‌دانید رنگ تیره نور خورشید و گرمای آن را بیش از رنگ‌های روشن جذب می‌کند. بنابراین در جوامعی که آب و هوای گرم یا حاره‌ای دارند، همچون آفریقا، هندوستان، جنگل‌های شرق آسیا و... مردم یا نیمه عریان‌اند، یا از پارچه‌های خنک با رنگ‌های شاد به عنوان پوشش استفاده می‌کنند. در جغرافیای گرم و خشک جنوب ایران همچون بندر کنگ و...، یعنی جایی که در طبیعت «رنگ» وجود ندارد، لباس‌های محلی زنان را به رنگ نارنجی تند و سرخابی و قرمز و... می‌بینید.



لباس سنتی زنان فلسطین

با این اوصاف پذیرفتن این موضوع که مردم خاورمیانه و نجد عربستان – که اکثر قسمت‌های آن گرمسیر است – از صدر اسلام تاکنون زنان خود را در چادر یا برقع مشکی می‌پوشانده‌اند،

مشکل است و خلاف طبیعت زندگی انسان به نظر می‌رسد. حتی مردان عرب لباس‌های بلندی به تن می‌کنند که سر تا پا سفید رنگ است و البته پارچه‌ای را که برای گریز از تابش مستقیم آفتاب به سر خود می‌بندند، معنی حجاب ندارد. اما اکنون در همان سرزمین فلسطین و بر سر زنان، شال‌هایی می‌بینیم که دور سر پیچیده شده و با گیره یا سنجاقی محکم می‌شود. بدون این که تار مویی از زیر شال دیده شود. چنین مد حجابی قبلاً در این سرزمین وجود نداشته و به نظر می‌رسد مانند حجاب زنان سرزمین اندونزی و مالزی وارداتی و مربوط به دهه‌های اخیر است.

«مشکی رنگ طبیعت نیست، رنگ دنیای صنعتی و مدرن ماست. در نیویورک مردم همیشه لباس مشکی می‌پوشند. مشکی رنگی است که ساخته دست بشر است. این رنگ واقعاً تصویر و انعکاسی از مغز انسان است. (؟؟؟) این رنگ ذهن است.» (نشریه اختصاصی خانه هنرمندان ایران، گفت و گویی با ماسیمو وینه لی، معمار و طراح گرافیک معروف ایتالیایی و استاد دانشگاه هاروارد)



هتوز هم در بین زنان سالخورده فلسطینی پوشش سستی را می‌توان مشاهده کرد.



دختران فلسطینی در لباس سستی و با چهره‌های خندان کوزه‌های آب را حمل می‌کنند. تاریخ عکس ۱۹۳۹ و قبل از حمله ددمشانه یهودیان به فلسطین را نشان می‌دهد.



زن فلسطینی با روسری سفید در حال مبارزه با سربازان یهودی



لیلی خالد عضو شورای مرکزی جبهه مردمی برای آزادی فلسطین



خالد به دلیل نقشی که در دو هواپیمارایی سال ۱۹۶۹ و ۱۹۷۰ (میلادی) داشت، مشهور گردید. این دو هواپیمارایی بخشی از رخدادهایی بود که به سپتامبر سیاه شهرت دارند. مردم فلسطین در مبارزه علیه اسرائیل و اشغال وطنشان مشکل و دغدغه حجاب موی سر نداشتند.



اما این یهودیان «اولترا اورتدوکس» ظاهراً همه جا، به درد حجاب موی سر مبتلا هستند. موهای زن حتی در شب عروسی اش نیز نباید به چشم مرد نامحرم بیفتند.



زن یهودی برقع پوش اولترار تادوکس

منابع:

- کتاب تورات و انجیل
- مظاهری، هوشنگ، سیصد تصویر، چاپ چهارم، ۱۳۹۱
- خبرگزاری فارس (www.farsnews.com) عفت در دین یهود؛ از زنان تا مردان. تاریخ خیر (۱۳۹۲/۲/۲۴)
- سایت انجمن کلیمیان تهران (www.iranjewish.com)



ارگ بيم، برگه تازه از تاريخ معاصر ايران



در اوائل دهه ۸۰ شمسی با وقوع زلزله مهیبی در استان کرمان، توجه و نگاه جهانیان معطوف به ارگ تاریخی بيم شد که در آن زلزله آسیب‌های فراوانی دیده بود. روشن‌فکری بی‌مایه ایران در این میان به جای همدردی با مردم داغدار، دستمال به دست، با زدودن اشک چشم، از فاجعه‌ای عظیم سخن می‌گفت. بلافاصله پای یونسکو و بانک جهانی و کشورهای چون ژاپن، ایتالیا و فرانسه برای مرمت آن به میان کشیده شد و رئیس جمهور وقت، وعده بازسازی آن را به مردم داد. گویی همه برای تخریب بنا، بیش از کشته و بی‌پناه شدن آوارگان بيم دل می‌سوزاندند و از آن جا که تاریخ‌نگاری آکادمیک دنیا این بنا را به عهد باستان متعلق می‌داند، کسی در میان این هیاهو یک بار هم سوال نداد که آیا در منطقه زلزله خیز ایران، از عهد باستان تاکنون، هرگز زلزله‌ای در کرمان رخ نداده است؟ چه گونه یک بنای خشت و گلی در طی چند هزار سال می‌تواند این چنین سالم بماند؟

«ارگ بيم بزرگ‌ترین سازه خشتی در جهان است که در نزدیکی شهر بيم در استان کرمان در جنوب شرقی ایران قرار دارد. این ارگ عظیم که در مسیر جاده ابریشم قرار دارد، سده ۵ پیش از میلاد ساخته شده است و تا سال ۱۸۵۰ پس از میلاد نیز همچنان مورد استفاده بوده. به طور قطع مشخص نیست چرا پس از آن دیگر مورد استفاده قرار نگرفته. کل بنا یک دژ بزرگ است که در قلب آن، ارگ واقع شده، اما به دلیل ظاهر پرابهت ارگ، که پراارتفاع‌ترین قسمت مجموعه نیز به شمار می‌آید،

کل بنای دژ به عنوان ارگک بم نامیده می‌شود. مساحت این ارگک نزدیک به ۱۸۰ هزار متر مربع است که با دیوارهایی به بلندی ۶ تا ۷ متر و طول ۱۸۱۵ متر احاطه شده است. ارگک از دو بخش جدا از هم تشکیل شده است که هر کدام ویژگی‌های خاص خود را دارد. حدود ۶۷ برج در سطح شهر باستانی بم پراکنده شده است. **به نظر می‌رسد طراح یا طراحان، شکل نهایی کل ساختمان و شهر را از همان قدم‌های ابتدایی مراحل ساخت، پیش بینی کرده بوده‌اند.** در حین هر کدام از مراحل پیشرفت کار، قسمت ساخته شده از یک شکل کامل برخوردار بوده و هر بخش اضافه می‌توانسته است به راحتی به قسمت‌های موجود دوخته شود.

ارگک در مرکز شهر نظامی در نقطه‌ای با به‌ترین دید از لحاظ امنیتی قرار دارد. بخش حکومتی که در درونی‌ترین دیوار قرار گرفته، شامل دژ نظامی، عمارت چهارفصل، سربازخانه، چاه آب ۴۰ متری و اصطبل به گنجایش ۲۰۰ اسب است.

بخش رعیت نشین که اطراف بخش حکومتی است و شامل ورودی اصلی شهر، مسیر اصلی متصل کننده ورودی شهر به دژ و بازار در امتداد آن، نزدیک به ۴۰۰ خانه و ساختمان‌های عمومی مانند مدرسه و مکان ورزش است.

در ارگک ۳ نوع مختلف خانه وجود دارد که قابل توجه هست: خانه‌های کوچک‌تر با دو - سه اتاق برای خانواده‌های فقیر، خانه‌های بزرگ‌تر با سه - چهار اتاق برای طبقه متوسط جامعه، بعضی از آن‌ها ایوان هم دارد و مجلل‌ترین خانه‌ها با اتاق‌های بیش‌تر که به خاطر فصل‌های مختلف سال در نقاط گوناگون قرار گرفته‌اند، با یک حیاط بزرگ و یک طویله در نزدیکی برای حیوانات. تعداد این خانه‌ها در ارگک خیلی کم است. از این جمله می‌توان به خانه سیستانی‌ها و **خانه یهودیان** اشاره کرد. همه ساختمان‌ها از آجرهای رسی پخته نشده یعنی خشت، ساخته شده است. ارگک بم احتمالاً پیش از زمین لرزه ۲۰۰۳، بزرگ‌ترین مجموعه خشت و گلی جهان بوده است. «دانش نامه آزاد ویکی پدیا»

اگر چه ویکی پدیا این بنا را به سده پنج پیش از میلاد (حدود ۲۵۰۰ سال پیش) نسبت می‌دهد، اما منابع آن را بنای ساسانی و حتی اشکانی نیز دانسته‌اند. اما بنای مزبور چه ساسانی باشد و چه هخامنشی یا اشکانی، از روی کدام نشانه سبک معماری آن را می‌توان به این یا آن سلسله نسبت داد؟ و مسئله مهم‌تر این که در اسناد و کتب قدیمی مربوط به تاریخ ایران، هرگز نام و نشانی از ارگک بم برده نشده است و همین مسئله ظن جدید ساخت بودن آن را بالا می‌برد.

بنیان اندیش با دیدن شمای ظاهری این قلعه از خود می‌پرسد در سرزمین پوریم زده و خالی از سکنه ایران که تا چند دهه پیش نام هم نداشت، دژ نظامی بم به چه کار می‌آمده و در آن علیه کدام دشمن تجهیز می‌شده‌اند.

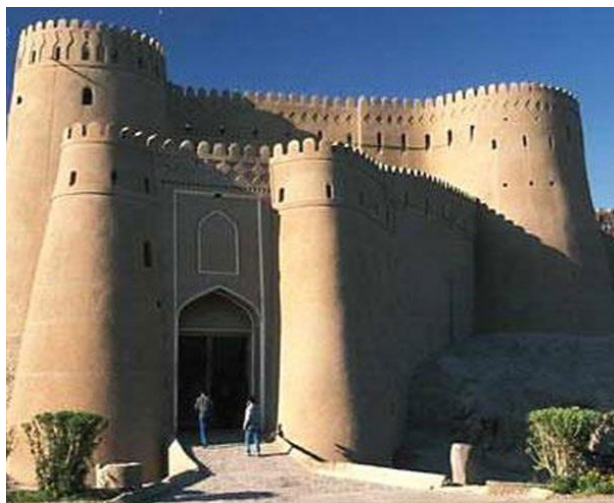
با یک نگاه سطحی به قلعه‌های موجود در کشور، نسخه بدل‌هایی فراوان از ارگک بم کرمان را، به خصوص در نیمه جنوبی کشور می‌توان یافت که اگر چه از نظر مساحت به اندازه ارگک بم نیستند، اما در شمایل و معماری بنا، تفاوت چندانی با آن ندارند. ولی چرا ارگک بم را این چنین برجسته کرده‌اند و در عین حال نسبت به بناهای مشابه آن بی‌تفاوت مانده‌اند؟





تصویر بالا مربوط به «**ارگ راین**» در استان کرمان است که بزرگ‌ترین بنای خشتی، بعد از ارگ بم به حساب می‌آید. این بنا بر بلندای تپه‌ای قرار گرفته و از نظر معماری به ارگ بم شباهت بسیاری دارد. پلان قلعه تقریباً مربع شکل و با چندین برج در اطراف مزین شده است. دور تا دور قلعه را حصار در بر گرفته که ارتفاع آن بیش از ده متر است. تنها ورودی قلعه، از جبهه شرقی آن است که با سردر بزرگ و باشکوه به محوطه داخلی راه دارد. تاریخ ساخت آن را به عهد **ساسانیان** نسبت می‌دهند که به واسطه قرار گرفتن در بزرگراه غرب به شرق و راه کرمان به جیرفت و بندرعباس موقعیتی مناسب داشته است.

تاریخ



این تصویر نیز نمایی از «**ارگ بردسیر**» است، واقع شده در مرکز شهر بردسیر در استان کرمان. مساحت آن بیش از ۲۳۰۰ متر مربع می‌باشد. اگر چه که بنا به ارگ بم شباهت‌هایی دارد،



اما قدمت آن را به ۳۰۰ سال پیش نسبت می‌دهند. فضاهای بیرون آمده در کاوش‌های مختلف، یک حیاط با چهار ایوان قرینه و هشت ورودی است، و نیز سایر امکانات سکونتی از قبیل آشپزخانه و سیستم آبرسانی نیز در آن موجود است. **این بنا به عنوان یک قلعه نظامی مورد استفاده قرار می‌گرفته** و مصالح به کار رفته در ساخت بنا خشت خام است و در مواردی مانند فرش حیاط و ساخت حوض، از آجر استفاده شده است. برای تأمین آب مورد نیاز، از چاه‌های موجود در ارگ استفاده می‌شده است. تاکنون اشیاء مختلفی مانند سفال‌های ساده و لعاب‌دار، اشیای فلزی و آلات جنگی و دو گوی فلزی مربوط به توپ‌های جنگی، معروف به زنبورک در داخل بنا یافت شده است.



در مرکز شهرستان انار در شمال استان کرمان، ارگ انار واقع شده است. تاریخ احداث آن را درست به مانند ارگ بم به دوره **ساسانی** نسبت می‌دهند که در دوره اسلامی تکمیل شده است. پلان ارگ به شکل مستطیل شکل می‌باشد که بر روی تپه‌ای واقع شده و توسط شش برج و بارو محصور گردیده است.

این ارگ متشکل از فضاهای یک طبقه و دو طبقه‌ای است که فضاهای یک طبقه عمدتاً در حاشیه ارگ قرار گرفته‌اند و دارای کاربری خدماتی – مسکونی بوده‌اند و در واقع بخش عامه نشین آن محسوب می‌شده که شامل فضاهای خدماتی نظیر اصطبل‌ها، طویله‌ها و ... و همچنین محل سکونت مردم عادی و خدم و حشم بوده است.

اما کرمان تنها منطقه‌ای نیست که قلعه‌های خشتی نظیر «ارگ بم» را در خود جای داده است. در جنوب ایران، نظیر این ابنیه‌های خشتی را به طور فراوان می‌توان دید.



قلعه ناصری در ایرانشهر که ظاهراً قدیمی ترین شهر بلوچستان است و بزرگ ترین شهر منطقه مکران، که به پایتخت قدیم آن نیز معروف است.



تصویر بالا مربوط به قلعه بمپور معروف ترین قلعه بلوچستان است. بنا بر تحقیق باستان شناسان قدمت آن به دوره های **ساسانی** و **اشکانی** برمی گردد. این قلعه به صورت دو تکه ساخته شده که این دو بخش به لحاظ ارتفاع با هم یکسان نیستند، صحن پایین در ورودی دیواره شرقی قلعه قرار گرفته و چند برج نیز آن را احاطه کرده است که مصالح به کار رفته در آن خشت و گل است. تاریخ نگاری کنونی ایران به علت شباهت بنای قلعه بمپور با بناهای منتسب به دوره ساسانی

منطقه، از جمله «قلعه دختر کرمان» و «قلعه بزم»، تاریخ ساخت اولیه آن را تا دوران ساسانیان به عقب می‌برد (؟؟؟)



منابع تاریخی ارگ جلال آباد را به دوره قاجار متعلق می‌دانند که در کیلومتر ۱۸ جاده زابل به هیرمند واقع شده است. و مانند دیگر بناهای شاخص سیستان، برای مصون ماندن از شر رطوبت و زه زمین بر روی تپه‌ای طبیعی ساخته شده و دارای پلانی مربع شکل، با حیاط مرکزی و چهار برج دیده‌بانی در گوشه‌های بناست. این ارگ یکی از شاهکارهای معماری سیستان معرفی شده (؟؟؟) که عناصر و جزئیات معماری ایرانی (؟؟؟) در قالب جرزها، پوشش‌ها و تزئینات خشتی زیبای ورودی در بطن این بنا مشهود است. این ارگ در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه توسط خان ملک؛ که چند سالی از دوران جوانی جزء حقوق‌بگیران انگلیس در سیستان بود، بنا شده است. در این ارگ باغ‌های بسیار زیادی وجود داشت که هندی‌ها آن‌ها را ساخته بودند. در بندر چابهار نیز آثار این قلعه‌های خشتی به شکل فراوانی به چشم می‌خورد.



ارگ کریمخان زند در شیراز





ارگ تاریخی گوگرد در گلپایگان. ساخت آن را به ۴۰۰ سال قبل نسبت می‌دهند.

همان طور که می‌بینید این بناهای از نظر تکنیک و نوع کاربری مشابه هم را در جریان تولید تاریخ به طور مساوی بین دوران قاجار، اشکانی و ساسانی تقسیم کرده‌اند تا سلسله‌های ساختگی‌شان بی‌سند و جا و مکان نمانده باشد. اگر سبک معماری ایرانی از زمان اشکانی تا قاجار این چنین یکسان باقی مانده است، پس ما هرگز با تحول و پیشرفت در معماری سرزمینمان روبه‌رو نبوده‌ایم. جدا از این فریب کاری‌ها، سوال اساسی همچنان پابرجاست که این قلعه‌های نظامی در این سرزمین خالی از سکنه چه کاربردی داشته است و چگونه بی‌خدا مانده‌اند؟

□ بنیان‌اندیشان می‌دانند که مشرق زمین عرصه دعوی اهل کتاب پیشین با مسلمانان، از زمان محمد نبی تاکنون است. پس از بیداری علمی و فناوری در جهان غرب، و آن هنگام که مشرکین موفق به ساخت کشتی‌هایی شدند که توان آن را داشت تا ماوراء‌القینوس‌ها را بکاود، با پدیده‌ای برخوردند که خارج از ظرفیت فهم و ادراک آنان بود.

دین اسلام بسیار سریع‌تر و پیش‌تر از کشتی‌های آنان قاره‌ها را درنوردیده بود. قاره‌هایی که با ماهیت و مفهوم آن اندک‌اندک و به تازگی آشنایی می‌یافتند.

کنیسه و کلیسا دریافتند که زمان اهترار پرچم لا اله الا الله در اروپا و سپس جهان شناخته شده آن روز نزدیک است و اسلام سراسر آفریقا را فراگرفته و در حال گذر از مرزهای هند می‌باشد. پس سراسیمه کشتی‌های مسلح را به آب انداختند تا پرچم برافراشته ایمان و تسلیم به خدا را فرو اندازند. زمانی که کشتی‌های استعماری جهان غرب، به آسیا و آفریقا رسیدند، آن اماکن در تصرف مسلمین بود. این استعمارگران در جنگ‌های منطقه - خلاف ادعاهای کنونی که انگلیسی‌ها برای تجارت لؤلؤ و پارچه فاستونی به آن مناطق رفته‌اند - در اصل علیه مسلمانان

لشکرکشی کرده‌اند. و در هند و آفریقا کشتار [مسلمانان] را شروع کردند، نه [سیاه پوست] و [هندی] را.

حاصل این که اینک به زمان ما، در اثر حمله ارتش انگلیس - که در آن زمان بازوی نظامی یهود بود - تابلوی فقر و جهل در هندوستان را به شکل توده مردمی می‌بینیم که بدون حمایت و پیوندهای خانوادگی و قبیله‌ای در گوشه خیابان متولد می‌شوند، همان جا بزرگ می‌شوند، زاد و ولد می‌کنند و سرانجام نیز همان جا گوشه خیابان می‌میرند، در حالی که کمی آن سوتر ردیف ویلاهای باشکوه و اتومبیل‌های لوکس طبقه ثروتمند هند در برابر دیدگانشان قرار دارد. جالب این جاست که آن‌ها به فقر و فلاکت خود اعتراضی هم نمی‌کنند و از این بابت در سرزمین هندوستان شورش صورت نمی‌گیرد. آن‌ها وضعیت خود را تقدیری از جانب «خدایان» می‌دانند.

ارتش بریتانیا برای توقف گسترش اسلام در هند دست به تفرقه افکنی و ایجاد فرق و مذاهب متعدد زد و به مردم آن سرزمین تلقین می‌کرد که مسلمانان هند تجاوزکارانی از تیره و قوم عرب‌اند که سرزمین شما را اشغال کرده‌اند و بدین ترتیب یهودیان توسط نظامیان انگلیسی ساکنان غیرمسلمان هند را علیه مسلمانان تحریک کردند تا به اشتراک بر مسلمین بتازند. چنان چه همین امروز نیز دولت دموکرات هند در مجامع بین المللی معمولاً به نفع مسلمانان رأی نمی‌دهد. انگلیسی‌ها نیروهای نظامی خود را تا حد امکان وارد نبرد نمی‌کردند، چرا که هزینه‌های هنگفت برایشان دربرداشت. به علاوه نیروی محلی با تعصب می‌جنگید. تعصبی که در سربازهای انگلیسی وجود نداشت.

مقاومت مسلمانان در برابر استعمار انگلیس و بومیان متعصب و تحریک شده، هرچند آنان را به خروج از هند و تشکیل دولت مستقل پاکستان ناگزیر کرد، اما با این همه کلنی‌های پراکنده و بر جای مانده، به مدد تبلیغ قرآن به حفظ تمدن اسلامی در هند ادامه دادند و در حال حاضر هم هندوستان بیش‌ترین جمعیت مسلمان جهان را در خود دارد و اگر چه نوک پیکان تجاوزات ارتش انگلیس، جامعه مسلمانان را نشانه رفته بود، امروزه هیچ کدام از آن بی‌خانمانان ساکن کنار خیابان‌ها «مسلمان» نیستند. مسلمانان هند در کشور خود غالباً به تجارت و داد و ستد مشغول‌اند. ثروت‌های بادآورده ندارند، اما از سطح زندگی متوسطی در این سرزمین برخوردارند. به همان دلیل ساده که راهنمای بزرگ و مطمئنی مانند قرآن در اختیار دارند که تجارت و کسب و کار (و نه رباخواری) را حلال دانسته و بندگان را تشویق به تلاش برای کسب روزی و اعتماد به حمایت آسمانی پروردگار و پیروی از خرد کرده است. الگوی عملی که هندوان و دیگر مردم آن سرزمین از آن بی‌بهره‌اند.



از طرف دیگر ظهور انقلاب صنعتی در اروپا و رواج تولید ماشینی و انبوه، که از تقاضای بازارهای داخلی بیش تر بود و همچنین کمبود مواد اولیه، نگاه دولت‌های بزرگ صنعتی را متوجه شرق و کشورهای عقب مانده به عنوان بازار فروش کالا و در عین حال منبع مواد طبیعی اولیه تولید کالا کرد.

استعمار بریتانیا تجاوز بر دیگر سرزمین‌ها از جمله «خاورمیانه» و آسیای شرقی را از آفریقا و هند آغاز کرد تا آفتاب در امپراطوری اش - که به پهنای جهان گسترده بود - هرگز غروب نکند. اداره مستعمرات وسیع، به پهنای نیمی از جهان، مقدم بر همه به تجهیز ارتباطات نیاز داشت. اشغالگران هند به علت فاصله طولانی با مرکز فرماندهی خود در لندن به ارتباطات سریع نیازمند بودند. در آن زمان تنها ابزار رفع این نیاز «خطوط تلگراف» بود که در سال ۱۸۳۵ توسط «ساموئل مورس» ابداع شده بود. آن‌ها برای ارتباط به تر و سریع تر با مرکز فرماندهی در بریتانیا و مبادله اخبار و گزارش‌ها و گرفتن دستورات، تصمیم گرفتند بین هند و سرزمین بریتانیا خط تلگراف ایجاد کنند. شورش بزرگ هند در ۱۸۵۷ که اخبار آن پس از مدت‌ها به دربار ملکه می‌رسید، ضرورت ایجاد ارتباط مستقیم با هند را برای بریتانیا بیش تر کرد و سرزمینی که بعدها «ایران» نامیده شد، به عنوان به‌ترین مسیر ارتباطی مورد توجه قوای نظامی انگلیس قرار گرفت. این خط تلگراف کشیده شده مابین هند و امپراطوری بریتانیا، در تاریخ معاصر به نام «خط ماوراء بحار» (Overseas Line) معروف است.

به این ترتیب ارتش انگلیس همراه نیروهای مهندسی و لجستیکی خود وارد خاک سرزمین ما شدند و البته در میان ارتش آن‌ها سربازهای هندی و سیک هم وجود داشت. این سربازهای هندی بعدها در بین النهرین و شرق میانه نیز به نام ارتش انگلیس با قبایل مسلمان جنگیدند.



تصویر قبل نمای ساختمان قدیمی تلگرافخانه **چابهار** است که توسط انگلیسی‌ها در سیستان و بلوچستان ساخته شده. و در گذشته به «بنگلو»^۱ معروف بود. دور تا دور ساختمان رواق‌های هلالی دارد. بنا در دو طبقه ساخته شده است و پوشش سقف‌ها، مسطح با تیرهای چوبی است و در طبقه اول نیز از الوارهای چوبی استفاده شده. بلوچستان در اصل کمربند دفاعی جنوب غربی هند است. همچنین انگلیسی‌ها در خاک ایران برای بررسی‌های جغرافیایی، اسکان یا انبار مواد غذایی و تجهیزات و نگهداری نظامیان و استراحت و شست و شو، به قرارگاه‌هایی احتیاج داشتند که دفاتر ارتباطی با مرکز اصلی در هند نیز به حساب می‌آمد و در فواصل مختلفی از هم چیده شده بود. به علاوه مورش برای تقویت، در مسیر خود به ایستگاه‌های تقویتی احتیاج داشت. آن‌ها در این قلاع، اطلاعات نظامی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی را از منطقه جمع‌آوری می‌کردند و مجموعه فعالیت‌هایشان لجستیکی بود. آثار این مکان‌ها که قلعه‌های **تدارکاتی - نظامی اند** و البته آثار و نشانه‌های دیگر، در نیمه جنوبی کشور ما هنوز هم پابرجاست. در ساخت بنای این قلعه‌ها همچون «ارگ بم» و «ارگ ماهان»، سیستم کلنی نشینی دیده می‌شود. نخستین و بالاترین مرتبه ارگ بم بخش اعیان نشین آن بود که علائم اشرافیت انگلیسی، هم در دیوارها و هم در سردرهای آن دیده می‌شد و دیوارها گچبری و تزئین شده بودند و در ساخت آن بیش‌تر آجر به کار برده شده بود تا خشت، و فضاها وسیع‌تر و نورگیرتر بودند.

طبقات پایین‌تر متعلق به خدمه و سربازها بود. لازم به ذکر است قلعه «فلک الافلاک» در خرم آباد نیز در قسمت مدیریت، بسیار به ارگ بم شبیه است. همچنین بنای موسوم به ارگ کریمخان زند در شیراز نیز یک قلعه انگلیسی است که رد اثر معماری ارمنی در فضای داخلی ساختمان آن نمایان است.

در قسمت‌های دیگر، خانه فرماندهان نظامی، اصطبل، چاه آب، محل نگهداری تجهیزات و سربازها و فروشگاه‌های مختلف و... از یکدیگر مجزا و مشخص است. بنابراین طبقات مختلف در زمان کوتاهی و برای منظور خاصی در این قلاع شکل گرفته، نه در دوران طولانی تاریخی. و همچنین اهداف نظامی در ساخت آن کاملاً به چشم می‌خورد.

به طور خلاصه این ارگ‌ها در اصل قرارگاه‌های نظامی اند که به فواصلی از هم چیده شده‌اند. و چون شهرهای هنوز نوتأسیس ایران، جایی برای تشکیلات فنی نداشته، این قلعه‌ها برای حفاظت و انبار وسایل و سکونت، ساخته شده‌اند؛ و محل اسکان و غذا دادن به اسب‌ها و تغذیه سربازان بوده است. و از نظر سبک معماری و اتاق بندی انگلیسی اند.

۱. بنگلو (Bungalow) به ساختمان‌هایی گفته می‌شود که اولین بار در بنگال مقر اصلی ارتش بریتانیا در هند گسترش یافت. و اکنون در بسیاری از کشورهای جهان از جمله آمریکا ساخته می‌شود و معروف است.



ارتش انگلیس برای جمع آوری اطلاعات و پیدا کردن جای پا برای آینده به این قلعه‌ها احتیاج داشت. به نظر می‌آید ایران برای آن‌ها نوعی مرکز پشتیبانی بود و به نوعی انبار لوازم و بقایای مورد نیاز برای ماندن در هند و البته انجام پروژه‌های ساخت خاورمیانه بزرگ.

«... در امتداد جاده دو خط تلگراف قرار دارند. یکی از این خط‌ها که سیم‌هایش به ستون‌های آهنی بسته شده است، **خط تلگراف هند و اروپا است و از ایران و قفقاز می‌گذرد.** خط دوم که به ستون‌های چوبی بسته شده است، خط تلگراف روسی است، که چیزی برای تلگراف ندارد. چون از دیروز اعتصاب پست و تلگراف شروع شده است...»

«جلفای ایران دهکده‌ای است لخت و کم ارزش، با معدودی خانه، که میان این خانه‌ها اداره گمرک ایران، که یک ساختمان دو طبقه است با بالکن و ستون‌های طرفین سردرش مانند کاخی در میان یک مشت کلبه فلاکت زده به چشم می‌خورد. با این وصف جلفا یک حاکم دارد، یک اداره پست و **یک اداره تلگراف انگلیسی** که سرپرست آن یک نفر آلمانی است...» (کویرهای ایران، سون همدین، ترجمه پرویز رجبی، ص ۱۰۸ و ۱۱۳)

«هزینه زندگی در میانه، از زنجان و تبریز گران‌تر است. **خط تلگراف انگلیسی از میانه سه سیم دارد، که از این سه سیم، دو سیم کلکته و لندن را به هم می‌پیوندد و سیم سوم متعلق به ایران است.** در ایران هر کیلومتر اقل ۱۲ و حداکثر ۲۰ تیر تلگراف دارد، در قفقاز معمولاً ۱۶ تیر و در روسیه ۲۰ تیر.» (همان جا، ص ۱۳۷)

«در زمینی تقریباً هموار که گاهی وسیله «میانه چای» زیر آب می‌ماند، از روی پل باشکوهی که از سنگ و آجر ساخته شده است، می‌گذریم. روی پل سنگ فرش است و دیوار کوتاه طرفین پل از آجر است. در قسمت جنوبی پل **تیرهای تلگراف انگلیسی** در دیوار پل کار گذاشته شده است.» (همان جا، ص ۱۳۸)

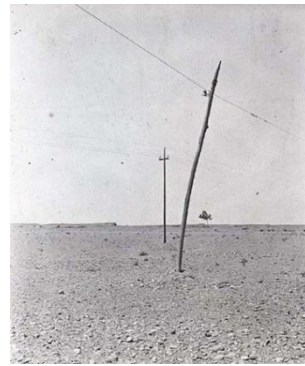
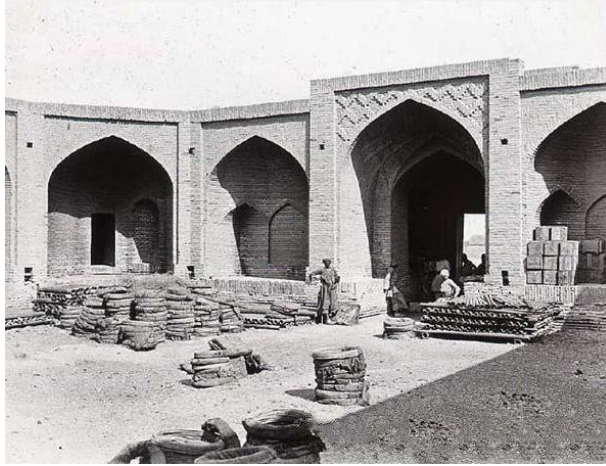
«تنها نشانی از تمدن که هنوز در نزدیکی‌ام قرار دارد - پس از سپری شدن دمی که چند لحظه پیش داشتم - خط تلگراف انگلیسی است که سیم‌هایش حامل رازهای بزرگی از هندوستان است. دلم می‌خواهد از این تیرهای پی در پی تلگراف، که مرا یاد توری بی‌روح، که فرهنگ اروپا دور دنیای آشنا بافته است می‌اندازد، دور شوم. می‌خواهم وارد راه‌های ناشناخته شوم، جایی که در آن از رازهای سیم‌های گویا خبری نیست.» (همان جا، ص ۱۴۱)

چه می‌توان گفت. آیا امپراطوری ساسانی برای جنگ با اعرابی که با شمشیر قصد مسلمان کردن مردم این منطقه را داشتند مجبور به ساخت این قلاع شدند؟ ولی چرا در کرمان و سیستان و بلوچستان؟ اعراب بالطبع باید از مرزهای غربی وارد سرزمین ما شده باشند، نه مرزهای شرقی. به این ترتیب حضور نظامیان ارتش بریتانیا را در ایران به بهانه کشیدن «خط تلگراف» مشاهده می‌کنیم. بعدها این حضور و تحرکات نظامی با کشف و استخراج نفت در جنوب غرب ایران کامل‌تر گردید. امروزه بیش‌ترین آثار و نشانه‌های حضور قوای این ارتش در بندر بوشهر

خودنمایی می‌کند. تأسیسات مخابراتی انگلیسی که در فواصل مشخصی بنا شده بود، بعدها توسط شرکت نفت انگلیس تغییر کاربری داد.

«باغ سردشت، عمارت بزرگی نزدیک پل که در سال ۱۸۶۵ تلگرافخانه هند و اروپایی بوده و بعدها به جای مرکز دیده‌بانی هیئت اعزامی آلمانی ونوس به کار رفته است، بدیخانه اکنون رو به ویرانی است...» (ایران در یکصد و سیزده سال پیش، خاطرات ارنست هولستر، ص ۸)





تصاویر بالا از عکس‌های مجموعه «سرپرسی سایکس» مستشار نظامی بریتانیا در کرمان برداشته شده است، منابع تاریخی او را مأمور دولت بریتانیا برای کشیدن خط تلگراف به ایران معرفی می‌کنند. این عکس‌ها که تاریخ دقیق و عکاس آن‌ها مشخص نیست، از مراحل سیم‌کشی و بلند کردن تیرهای تلگراف برای دایر کردن تلگرافخانه کرمان برداشته شده و از معدود منابع مصور از ورود تلگراف به ایران به شمار می‌رود. تصاویر بعد او را در ماهان کرمان نشان می‌دهد.





تصویری منسوب به کنسولگری انگلیسی‌ها در کرمان که در اکتبر ۱۸۹۴ میلادی، توسط سر
پرسی سایکس تأسیس شده است، این ساختمان پایگاه دیده‌بانی انگلیسی‌هاست تا گزارش
عملیات خود را به وزارت خارجه کشورش در هند بدهد.





بد نیست نگاهی به تصاویر بنای معروف «باغ شاهزاده» در شهرستان ماهان واقع در استان کرمان بیندازیم. نمای پلکانی محوطه جلوی عمارت مانند بناهای منسوب به سلسله قاجار در ایران، بنایی انگلیسی است، با حوض آب طولی در جلوی عمارت که در اکثر ابنیه‌های منسوب به قاجار در ایران نیز مشاهده می‌شود.

تاریخ نگاری آکادمیک دنیا به همراه نیروهای پشتیبان خود همچون سازمان یونسکو و ... بناهای انگلیسی معاصر ساخته شده در ایران را به طور مساوی بین امپراطوری‌های قلابی پیش از اسلام و حتی بعد از آن تقسیم کرده است. این که آن‌ها در حول موضوع «ارگ بم» به عنوان اثر شاخص باستانی هیاو و تبلیغات زیادی راه انداخته و در عین حال نسبت به بناهای مشابه آن در همان مناطق و استان‌های همجوار بی‌اعتنا مانده‌اند، دلیلی جز این ندارد که امیال توسعه طلبانه‌شان را در منطقه مخفی نگه دارند. والا بی‌شمار از این قلعه‌ها در نیمه جنوبی کشور وجود دارد. و البته به نقش یهود در سازماندهی و تأمین مخارج پشت پرده تمامی این جریانات نباید بی‌توجه بود.

مرکز فرماندهی انگلستان در شرق، سرزمین هندوستان بود. و از همان جا است که شروع به خط کشی خاورمیانه و ساختن «کشور» در این منطقه می‌کنند. این هنگ‌های مستقر در این قلاع، هنگام تحرکات نظامی می‌توانست به نیروی پشتیبان تبدیل شود. آن‌ها عناصر جاسوسی خود را به میان قبایل مختلف در خاورمیانه فرستادند و سیستم قبیله نشینی آن مناطق را به سیستم حکومتی

با دولت‌های دست‌نشانده خود تبدیل کردند و برای این که اعتباری به این کشورهای جدیدالتأسیس بدهند و ردپای خود را در ساخت این دولت‌ها بپوشانند، شروع به ساخت «تاریخ پرفراز و نشیب» برای منطقه کرده و این طور نمایانند که آن سرزمین‌ها از ابتدا وجود داشته‌اند و مثلاً از نژاد آریایی یا ... هستند.

برای سرزمینی که عربستان نام نهادند «آل سعود» را به عنوان پادشاه گماشتند و کلید خانه کعبه، قبله مسلمین را به دست این خانواده یهودی سپردند. و برای این که پادشاهی یک شبه آنان موجه جلوه نماید، تاریخ قلابی عثمانی اختراع کردند تا وانمود کنند آل سعود در جدال با آن‌ها به قدرت رسیده است.

از پس هجوم امپریالیسم به بخش عقب مانده دنیا، مردم این مناطق هرگز تصمیم گیرنده سرنوشت خود نبوده‌اند و قرن‌هاست مشغول مبارزه برای بازپس‌گیری ابتدایی‌ترین حقوق زندگی خود به عنوان «انسان» هستند و هرگز فرصت نداشته‌اند به ساده‌ترین آرزوهای خود در زندگی جامه عمل بپوشانند. پروفیسور ولفگانگ مومسن در کتاب خود با نام «تئوری‌های امپریالیسم» معتقد است امپریالیسم برای مردم جهان سوم تمدن آورده است. اگر آن‌ها مورد استثمار قرار نمی‌گرفتند و زندگی و ثروت‌های طبیعی‌شان به یغما نمی‌رفت، هرگز از محدوده قبیله خود اندکی آن‌سوتر نمی‌شناختند، با تکنولوژی غربی و با اقتصاد و سیاست و فرهنگ و صنعت روز دنیا آشنا نمی‌شدند. این امپریالیسم است که مردم آمریکای شمالی و جنوبی، شرق میانه، آفریقا و آسیای شرقی را وادار کرد از دایره محدود قبیله‌ای خود خارج شده و رودرروی استعمارگران بایستند و از طریق مبارزات مدنی یا سیاسی با مسائل روز دنیا آشنا شوند. فرصت پیدا کنند به مدرسه و دانشگاه بروند و با جهان متمدن تماس برقرار کنند...

اما مسئله این جاست که خود کشورهای سرمایه‌داری نیز تنها ۴۰۰ سال است با شرق و غرب جهان آشنا شده‌اند. اگر آن‌ها به کشورهای منطقه ما آب و برق یا خط تلگراف آورده‌اند، به خاطر منافع خودشان بوده است، اگر نیروی انسانی تحصیل کرده تربیت کرده‌اند، برای خدمت به خودشان بوده که البته با نمونه‌هایی چند از آنان همچون مهاتما گاندی در هند آشنا هستیم. آن‌ها متوجه نیستند هزینه‌های روانی، مادی، نظامی و فرهنگی که در جهان سوم برای فریب افکار عمومی یا مبارزه و سرکوب آن‌ها صرف می‌کنند از نفتی که مثلاً به رایگان از عراق می‌برند، بسیار هنگفت‌تر است.

افتخار بنیان اندیشی این است که با روشنگری‌های خود به دیوار دروغ‌ها و موهومات ساختگی‌شان ترک وارد کرده است و ثابت کرده که تا همین چند قرن پیش قلمی در جهان ساخته نشده بود که بتواند مکتوبات منظم در قالب «کتاب» به جهان ارائه دهد و داستان‌سرایی‌های سران کینسه و کلیسا را در مورد تاریخ و فرهنگ جهان یکسره بر باد فنا داده است.



مورخان غربی درباره هر سند و ابنیه تاریخی ساخته شده در جهان، داستان‌های فراوانی تراشیده‌اند و بر آن نام «علم» نیز گذاشته‌اند. در کتب و مقاله‌های مختلف تاریخی آن قدر که به بررسی و توضیح اجزاء بناهای تاریخی یعنی مساحت و تعداد برج‌ها و طول و عرض و ارتفاع و مواد و مصالح ساخت آن و... می‌پردازند، به مسائل بنیانی و علل و عوامل ایجاد آن وارد نمی‌شوند. همین مسئله را در مورد بنای «ارگ بم» شاهدیم.

«توضیح و تشریح اسناد و ابنیه تاریخی البته به کار مورخ می‌آیند، اما به خودی خود تاریخ نیستند و بدون حضور در یک «فضای تاریخی» به سادگی از عرصه تاریخ رانده و در گمنامی محو می‌شوند.» (برآمدن هخامنشیان، ناصر پورپیرا، مقدمه)

به راستی بنای «ارگ بم» در کدام فضای تاریخی ایجاد شده و هدف از ساخت آن چه بوده است؟ مورخان پاسخی جز قصه‌ها و حدس‌های مطرح شده بی‌سند ندارند. اگر بستر تاریخی ایجاد این قلعه نظامی مشخص نباشد، چنین بنایی برای مورخ چیزی جز یک ساختمان خشت و گلی قدیمی نیست.

دهه‌های پیش رو دهه‌هایی است که سران کنیسه و کلیسا پاسخگوی تک تک جنایت‌ها و انحرافات و دستکاری‌هایی که در تمدن جهان و مفهوم زندگی کرده‌اند، خواهند بود. اینک شاهدیم که مردم تحت ستم قرار گرفته دنیا اندک اندک با زبان اسلحه با آن‌ها سخن می‌گویند که نمونه کوچکی از آن را در انتقام جویی‌های مردم عادی فلسطین در کرانه باختری شاهدیم، که به جای پرتاب سنگ، این بار با چاقو یا اتومبیل شخصی به طرف یهودیان هجوم می‌آورند.

اما همچنان آن‌ها از حوادث اطرافشان درسی نمی‌آموزند و هر روز بیش‌تر از قبل در کثافت کاری‌های فرهنگی و سیاسی خود غرق خواهند شد و همان اشتباهات تاریخی را بارها و بارها تکرار خواهند کرد.

والله لا یهدی القوم الظالمین...

نا



شواهد فروپاشی سراسری در تپه حسنلو



محمد میرزایی

حسنلو یکی از بزرگ‌ترین تپه‌های دشت سولدوز در ضلع جنوب غربی دریاچه ارومیه در استان آذربایجان غربی و در ۹ کیلومتری شمال شرقی شهرستان نقده واقع شده است. این تپه در مختصات ۳۷ درجه و صفر دقیقه و ۱۶/۶۰ ثانیه عرضی جغرافیایی و ۴۵ درجه و ۲۷ دقیقه و ۳۲/۳۰ ثانیه طول جغرافیایی و در غرب دهستان حسنلو قرار دارد. تپه مرکزی (بالاترین نقطه تپه)، ۲۵ متر بالاتر از دشت پیرامونی است و ۲۰۰ متر قطر دارد. البته تعیین حدود و ثغور دقیق این تپه دشوار است؛ چرا که بخش‌های اعظم آن توسط دو روستای حسنلو و امینلو و زمین‌های کشاورزی و باغات این روستاها از میان رفته است (تصویر ۱).



تصویر ۱. نمایی از ارتفاع از تپه حسنلو

در سمت جنوب دریاچه ارومیه، دریاچه کوچکی به نام «شور گؤل» قرار دارد (تقریباً به طول ۵/۵ کیلومتر و عرض ۳/۵ کیلومتر). آب این دریاچه بسیار شور و تلخ بوده و اطراف آن را باتلاق‌هایی از لجن سیاه‌رنگ متعفن گرفته است. به فاصله ۲/۵ کیلومتری از کناره جنوبی این

دریاچه کوچک، قریه حسلی قرار دارد و در سمت غربی آبادی‌های قریه نامبرده، تپه نسبتاً بزرگی به نام حسلو موجود است که تپه‌های کوچک دیگری هم به فاصله‌های مختلف از اطراف آن را احاطه نموده است. (دیباچ، ۱۳۳۹: ۸)

این تپه باستانی که در ۱۰ کیلومتری غرب دریاچه ارومیه و نزدیک شهر نقده قرار دارد، در فهرست آثار باستانی به شماره ۴۸۵ به ثبت رسیده است. در سال ۱۹۳۴ یک هیئت ایرانی در آن جا حفاری مختصر تجارتي انجام داد. در سال ۱۹۳۶ اورل استین باستان شناس انگلیسی چندین گمانه علمی در آن تپه حفر کرد و مقداری از اشیاء متعلق به هزاره اول ق.م را یافت. در سال ۱۳۱۹ استین مجدداً به حسلو رفته و گمانه‌ای هم در آن جا زد و نیز در دینخواه تپه نزدیک حسلو هم گمانه‌ای حفر نمود. در سال ۱۳۲۶ شمسی فرهادی با نظارت محمود راد یک کاوش تجارتي در این تپه انجام داد. در سال ۱۳۲۸ علی حاکمی و راد در قسمت شرقی این تپه چندین گمانه زدند و بررسی‌های مقدماتی را انجام دادند. در سال ۱۳۳۱ دوباره حاکمی و راد در حسلو حفاری را ادامه دادند و اشیاء جالبی یافتند که اغلب متعلق به هزاره اول پیش از میلاد بودند. در سال ۱۹۵۵ رابرت دایسون استاد دانشگاه پنسیلوانیا برای کاوش‌های علمی به ایران آمد و خواستار کاوش در تپه حسلو شد. اداره کل باستان شناسی وقت هم بررسی‌ها و کاوش‌های تپه حسلو را به این هیئت آمریکائی به ریاست دایسون سپرد. کاوش‌های حسلو از سال ۱۹۵۶ عملاً به وسیله هیئت مشترک ایران و آمریکا به ریاست دکتر دایسون آغاز شد و تا انقلاب اسلامی ادامه داشت. این هیئت هر دو سال یک بار به ایران آمده و در تپه حسلو کاوش می‌کرد.

این تپه امکان دسترسی به آغاز استقرار بر روی دشت را کاملاً امکان پذیر می‌ساخت؛ بزرگ‌ترین محوطه در دشت بود که نشان می‌داد محل استقرار اصلی در برخی دوره‌ها بوده است. منطقه به وسیله تعداد زیادی از محوطه‌های کوچک دوره‌های قدیمی تر محصور می‌شد که امکان حفاری لایه‌ای را در آن دوره‌ها فراهم می‌کرد؛ منطقه‌ای طبیعی برای بررسی‌های قابل دسترس و در نهایت به اندازه کافی نزدیک به بین‌النهرین شمالی بود تا امکان ارتباطات فرهنگی و تاریخ‌گذاری نسبی را در این منطقه فراهم کند. این امر در عوض، استفاده از تپه حسلو را به عنوان رابطه میان بین‌النهرین و بخش‌های دیگر فلات ایران ممکن و عملی می‌ساخته است. حفاری‌ها به صورت جدی در سال ۱۹۵۷ م. در حاشیه شهر مورد مطالعه آغاز شد که توالی لایه‌های سکونت را تا ۸/۵ متر عمق مشخص می‌کرد. با آغاز حفاری در قلعه تپه به سال ۱۹۵۸ م. این طرح با سطوح عصر آهن آن منطقه، در نتیجه کشف سطوح شدیداً سوخته شده قرن ۹ پیش از میلاد که چندان در زیر سطح نبود، درگیر شد. (ویت، ۱۳۸۸: ۸)



پروژه حسنلو

دایسون در پی برنامه بررسی ده روزه خود در سال ۱۹۵۶ کاوش‌هایی را در ده فصل در فاصله سال‌های ۱۹۵۷ و ۱۹۷۴ در محوطه اجرا می‌کند. عبارت «پروژه حسنلو» به منظور تبیین استراتژی حفاری تپه‌های دیگر واقع در دره سولدوز و اشنویه که با هدف کسب اطلاعات بیش‌تر پیرامون تاریخ فرهنگی و سیاسی منطقه حفاری شده‌اند وضع شده بود. حفاری تپه حسنلو قسمتی از برنامه وسیعی بود که هدف‌های آن عبارت بودند از شناخت وضعیت باستان‌شناختی پیش از تاریخ تمام آذربایجان، تحقیق درباره عصر آهن و شناسایی وضعیت باستان‌شناختی منطقه تا قبل از مهاجرت ایرانیان. (طلایی، ۱۳۷۴: ۴۶)

علاوه بر حسنلو در هفت محوطه دیگر پژوهش صورت گرفت. اما حسنلو شناخته شده‌ترین محوطه منطقه و به تنهایی شایستگی ارزیابی را داشت. در کل از لایه‌های حفاری شده در حسنلو هزاران شیء باستانی (نزدیک ۷ هزار اثر فرهنگی) کشف و شناسایی شده است. این آثار عبارت‌اند از: طیف وسیعی از ابزارها (آهن، مفرغ، طلا، نقره)، سلاح‌ها، جواهرآلات، کاشی‌های دیواری تزئینی، ظروف فلزی و سفالی، یراق اسب، مهرها و اثر مهرها، صدف، عاج، استخوان، کهربا، شیشه، چوب و سنگ. همچنین پروژه مزبور در طی این ده سال از حمایت‌های مالی و کمک‌های اداره کل باستان‌شناسی ایران بهره‌مند بوده است. در هفت فصل نیز موزه هنر متروپولیتن نیویورک با همکاری دکتر کروفرود و دکتر ماسکارالا به عنوان سرپرستان مشترک از پروژه حسنلو حمایت کرده‌اند. حمایت‌هایی نیز در زمینه‌های خاص از طرف افراد حقیقی، باشگاه کاوشگران نیویورک، بنیاد کورکیون، موزه رویال اونتاریو، بنیاد ملی علوم و بنیاد فورد به عمل آمده است. (دایسون، ۱۳۸۹: ۱/۳۰۴)

دوره‌های ده‌گانه استقرار در حسنلو

هیئت حفاری دانشگاه پنسیلوانیا برای مشخص ساختن طبقات استقرار در تپه مرکزی، گمانه‌ای را به عمق ۱۷/۵ متر حفاری نمودند و در این عمق به خاک بکر برخورد کردند. با توجه به لایه نگاری به عمل آمده ۱۰ طبقه استقرار شناسایی گردید که معرف استقرار از هزاره ۶ پ.م تا اوایل دوره اسلامی بود. این لایه نگاری امروزه توسط دانتی مورد بازنگری قرار گرفته است.

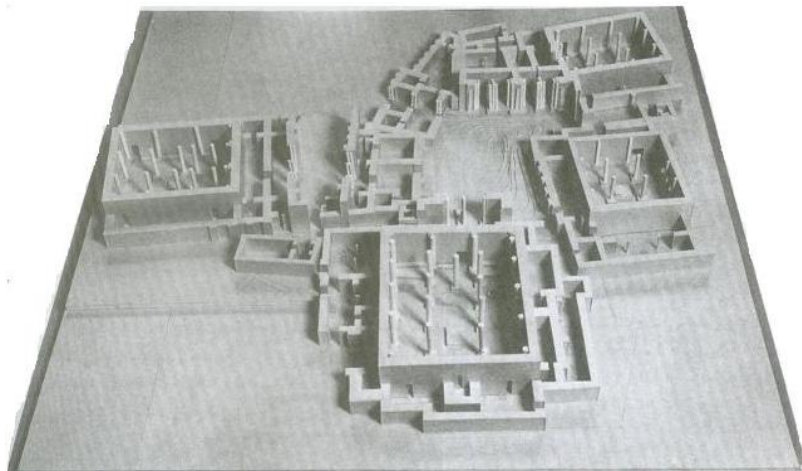
دوره X، ۶۰۰۰ پ.م (فرهنگ حاجی فیروز)، دوره IX، ۴۵۰۰-۵۰۰۰ پ.م، دوره VIII، ۳۰۰۰-۴۵۰۰ پ.م (فرهنگ پیسیدیهلی)، دوره VII، ۲۰۰۰-۳۰۰۰ پ.م (فرهنگ ظروف منقوش نازنجی)، دوره VI، ۱۴۵۰-۲۰۰۰ پ.م (فرهنگ خابور)، دوره V، ۱۲۵۰-۱۴۵۰ پ.م (عصر آهن I)، دوره IV، ۸۰۰-۱۲۵۰ پ.م (عصر آهن II)، دوره IIIB، ۴۵۰-۷۰۰ پ.م (عصر آهن



(III)، دوره IIIA، ۳۰۰-۴۰۰ پ.م (دوره هخامنشی)، دوره III، قبل از پارت - ۳۰۰ پ.م، دوره I لایه فقیری از بقایای دوره اسلامی (پورفرج، ۱۳۸۶: ۱۰۵).

دوره IV و فازهای آن

«بر اساس داده‌های کاوش‌ها، دوره IV را می‌توان در قالب سه فاز لایه نگاشتی و معماری مجزا، موسوم به فازهای چهارم پ، چهارم ب و چهارم الف بررسی کرد. قدیمی‌ترین فاز از بنای اولیه ساختمان‌های سوخته دوم، چهارم شرقی و پنجم تشکیل یافته است. (تصویر ۲)



تصویر ۲: ماکت مجموعه‌های ساختمانی در دوره IV حسنلو

این بناها نظافت می‌شدند و به استثنای آثار حاوی سفال موجود بین دو سطح کف اتاق چهارم پ ساختمان سوخته پنجم هیچ زباله‌ای سر جای اصلی خود از داخل آن‌ها یافت نشده، بناهای فازهای چهارم پ و چهارم ب در هر دو ربع جنوب غربی و شمال غربی تپه مرکزی دقیقاً روی ویرانه‌های ساختمان‌های دوره پنجم قرار گرفته‌اند. بناهای بزرگ واقع در ربع جنوب غربی (ساختمان‌های سوخته دوم، چهارم شرقی و پنجم) بر اثر حریق شدید آسیب دیده بودند. بناهای یاد شده پس از این حریق در دوره چهارم پ بازسازی شده‌اند. این بازسازی در تغییراتی که در پلان بناها ایجاد شده‌اند (مسدود شدن درگاه‌ها، تغییر ستون‌های اضافی، بازسازی راه پله‌ها، با استفاده از خشت‌های سوخته، ساخت دیوارهای جدید روی لایه نازکی از ذغال و غیره) و اندود شدن مجدد صفت‌های خشتی، دیوارها، پایه ستون‌ها و غیره تبلور یافته است. در جریان این بازسازی رواق‌هایی به ساختمان سوخته چهارم - چهارم شرقی و ساختمان سوخته دوم الحاق و سپس ساختمان‌های سوخته اول شرقی و اول غربی احداث شده و دروازه‌ای جهت کنترل تردد به داخل حیاط پایین اضافه شده، ساختمان‌ها در انتهای دوره چهارم پ بر اثر آتش‌سوزی مهیب به کلی ویران می‌شوند و محتویات آن‌ها زیر آوار می‌ماند. پس از آن روی آوارهای سوخته دوره چهارم ب استقرار متصرفان شکل می‌گیرد (دوره چهارم الف). گواه این‌گونه

شدن سرداب‌های تک افتاده در دل آوارها، وجود انبارهای چاله‌ای و بخش‌های کوچک مفروش با گل و استفاده مجدد از جاده واقع در دامنه غربی می‌باشد.» (دایسون، ۱۳۸۹: ۲/۱۹۴)

هیچ یک از استدلال‌های فوق در جداسازی و فازبندی حسنلوی IV پذیرفتنی نیست. با کدام دلایل فنی و ذهنی به این نتیجه رسیده‌اند که اتاق‌های دوم، چهارم شرقی و پنجم از بقیه قدیمی‌تراند، معلوم نیست. اگر هم بپذیریم تعمیرات و بازسازی‌هایی در دیوارها و غیره صورت گرفته، آیا این امکان وجود ندارد که همین وصله کاری‌ها و پاکسازی‌ها در یک دوره و قبل از آتش سوزی از طرف همان مردمان صورت گرفته باشد؟ جالب این جا است که در این جا باید قبول کنیم که استقرارهای سوخته دوره الف بر روی ساختمان‌های سوخته دوره ب و بر روی آوارها ادامه داشته و گواه این امر را در کندن سرداب‌های تک افتاده در دل آوارها، وجود انبارهای چاله‌ای و ... دیده‌اند!!! استدلال‌هایی که از نظر بنیان‌شناسی و عقلی قابل قبول نیست و هرگز پذیرفته نخواهد شد. نگارنده می‌پرسد که آیا با این فازبندی، باستان‌شناسان مزبور می‌توانند آثار یافت شده از قبیل ظروف سفالی، لوازم آهنی و ... را هم فازبندی کنند؟!!!

تأکید راقم بر این است که امکان این که فازی به نام و عنوان «استقرار متصرفان» - آن چه که در تپه‌های نوشیجان، باباجان و گودین و حسنلو ... از آن یاد شده است - ممکن نیست و وجود خارجی نداشته است و توجیهی است برای بودن ادامه حیات و استقرار در این محوطه‌ها و هیچ استدلال منطقی و معقولی در پس این گفته‌ها نمی‌بینیم و گمان بر این است که حسنلوی IV یک فاز بوده و به عنوان آخرین لایه شناخته می‌شود.

«با آغاز حفاری در قلعه تپه به سال ۱۹۵۸ م. این طرح با سطوح عصر آهن آن منطقه در نتیجه کشف سطوح شدیداً سوخته شده قرن ۹ پیش از میلاد که چندان در زیر سطح نبود، درگیر شد.» (ویت، ۱۳۸۸: ۸)

مری ویت از دیگر باستان‌شناسانی است که بر اولین لایه بودن دوره IV تأکید دارند و این رویداد را تصدیق می‌کنند که لایه سوخته، سطحی‌ترین لایه را تشکیل می‌دهد.

«حفاری‌های نظام‌مند «پروژه حسنلو» در سال ۱۹۵۸ و در بالای تپه مرکزی آغاز شد و تقریباً بلافاصله لایه سوخته‌ای که در نهایت حسنلوی IVB نام‌گذاری گردید نمایان گشت. این مجموعه قابل توجه شامل بناهای خشتی بود که هنوز دو تا سه متر از ارتفاع آن‌ها باقی مانده و با آوارهای سوخته پر شده بود... در داخل ساختمان‌ها مقادیر بسیار زیادی ذغال وجود داشت.» (دایسون، ۱۳۸۶: ۱۴)





نمایی از ساختمان سوخته II

شاهد هستیم که حفاران حسنلو معتقداند که اولین لایه‌ای که از سطح تپه با آن روبه رو شده‌اند لایه‌ای سوخته با آوارهای زیاد است.

«تحقیقات استین در غرب ایران در سال‌های ۱۹۳۶-۱۹۳۵ از اهمیت زیادی برخوردار است. در آذربایجان به کشف و حفاری تپه‌های معروف حسنلو و دین خواه موفق گردید... در قسمت حاشیه شمالی تپه حسنلو گمانه‌ای باز کرد و قبرهای مربوط به طبقه IV حسنلو را پیدا نمود.» (طلائی، ۱۳۷۴: ۴۵)

باز در این جا کاوش‌های استین مشخص می‌سازد که لایه‌های قبل از دوره IV، لایه‌های خیالی و با اهدافی خاص از سوی حفاران منظور شده است. برای این که مشخص شود هیچ پیوندی میان لایه IV و لایه‌های III، II، I وجود ندارد به بخشی از پیوندهای سیستماتیک و جزئی میان لایه‌های V و IV خواهیم پرداخت.

الگوی استقراری دوره V که متشکل از چند روستای کوچک بود جای خود را به الگوی متشکل از چند مرکز حصار بندی شده مستحکم (دوره IV) داده است. این تغییر از شکل‌گیری تحول فرهنگی حکایت دارد. اما به عیان می‌توان تداوم و استمرار را در این دو لایه مشاهده کرد.

«استمرار مستقیم سنت معماری دوره V را می‌توان در تداوم استفاده از خشت‌های مربع بزرگ (۱۵×۳۹×۲۹ سانتی متر) و شالوده‌های مستقل از سنگ‌های بدقواره با حدود ۱ متر ارتفاع مشاهده کرد. در زمینه سفال نیز سفال تک رنگ داغدار خاکستری دوره V به همراه همان سفال‌های نخودی رنگ و خشن مخصوص مطبخ همچنان تولید می‌شود. با این حال احداث یک حصار عظیم و ساختمان‌های متعدد در داخل آن، جایگزینی لیوان با کوزه لوله‌دار با لوله پل‌دار افقی در مقابر، و افزایش چشمگیر

گونه‌های سفالی از نوع سفال تک رنگ از وجوه مختلف دوره‌های چهارم و پنجم در حسلو به شمار می‌روند.» (دایسون، ۱۳۸۹: ۲/۴۲)

سؤال این جاست که آیا می‌توان این تداوم را در دوره‌های I، II، III مشاهده کرد؟

«به رغم حجم بسیار اندک یافته دوره V، می‌توان به صراحت گفت که فرهنگ‌های این دو دوره تا حدودی مشابه هستند و شواهدی از استمرار فرهنگی میان آن‌ها به دست آمده است. همچنین به نظر می‌رسد ساکنان دوره قدیمی‌تر اجداد مردمی بودند که در شهر دوره چهارم سکونت داشتند.» (ماسکارلا، ۱۳۸۹: ۱/۱۱۶)

نکته‌ای ظریف که در این پاراگراف خودنمایی می‌کند، تأکید بر این نکته است که نویسنده مطلب فوق با مشاهده تداوم فرهنگی در این دو لایه معتقد است که ساکنین دوره V اجداد و نیای مردمان دوره IV می‌باشند. این در صورتی امکان پذیر هست که لایه‌هایی را به صورت ممتد در سیر پیشرفت و بهبود یافتن در ساخت و پرداخت معماری و لوازم زندگی دیده باشیم.

«با کاوش در بخش مربوط به دوره پنجم، برخی بقایای ساختمانی پراکنده به علاوه تالار مرکزی ساختمانی با ابعاد متوسط و پلاتی تقریباً یکسان با پلان ساختمان سوم دوره چهارم نمایان شده است. در پلان و سنت‌های معماری شباهت زیادی میان این دو دوره دیده می‌شود.» (دایسون، ۱۳۸۹: ۱/۱۹۱)

در جزئیات بیش‌تر خواهیم دید که به راستی نیای مردمان این دوره در لایه قبلی می‌زیسته‌اند و این بیان، حقیقتی است انکار ناپذیر. دوره IV به جد دوران وفور نعمت و خوشگذرانی مردمان حسلو بوده است و در صورت تداوم می‌بایست معماری بهبود یافته، عناصر دیگری وارد ساختمان‌ها شده، لوازم آهنی بیش‌تر کاربرد داشته و ظروف‌ها در شکل‌های متفاوت‌تری ظاهر می‌شدند. اما به هیچ وجه تداوم را در لایه‌های بعدی نمی‌بینیم. بل که یک سقوط مطلق را شاهد هستیم! ساکنانی که از سطح رفاه و ثروت بالایی برخوردار بودند و وجود مقادیر متناهی از فلزات نظیر طلا، نقره، آنتیموان، برنز، آهن و سایر مواد قیمتی از قبیل کهربا، شیشه و عاج گواهی بر مقادیر مدعا است. اما در این میان کدام یک از فلزهای فوق را در لایه‌های بعدی یافته‌اند که مدعی تداوم لایه‌ها بعد از حسلوی IV باشند؟!!!

«برای اولین بار بقایای گیاهی از محوطه کشف شده است: انجیر نخ کشی شده، گندم، جو و احتمالاً ارزن. اسکلت‌های انسان‌ها که زیر آوارهای ساختمان متلاشی شده بودند و نیز اسکلت کره اسبی در داخل حیاط در بیرون ساختمان کشف شده‌اند.» (دایسون، ۱۳۸۹: ۱/۱۰۱)

با عبارت فوق به آشکاری و به آسانی می‌توان از نبود لایه‌های قبلی آگاه شد و سؤال کرد که بقایای گیاهی و انسانی و مصنوعی لایه‌های I، II، III را در کجا می‌توان پیدا کرد؟!



«پژوهش گرانی که لایه نگاری بقایای این دوره را مطالعه کرده‌اند نظرات هوشمندانه‌ای در این زمینه ارائه داده‌اند. دایسون و برنی و یانگ ۶۵۰/۷۰۰ ق.م؛ کرول، پکورلا و سالوینی و کلایس نیز زمان شکل‌گیری آن را به قرن ۸ ق.م دانسته‌اند. با تفسیر بی‌طرفانه داده‌های موجود می‌توان چنین جمع‌بندی کرد که احتمال اثبات ادعای احداث این استقرارگاه را در قرن ۸ ق.م دانسته‌اند؛ چرا که دامنه زمانی دوره چهارم الف حسنلو و مدت وقفه‌ای که به شکل‌گیری نهشته‌های فرسایشی منجر شده است مشخص نیست و نیز غیر از تاریخ‌گذاری تطبیقی حصار، در مجموعه اشیای مکشوفه چیزی که به روشنی متعلق به قرن ۸ ق.م باشد وجود ندارد. بنابراین در صورت پذیرش آن تاریخ‌گذاری نمی‌توانیم قاطعانه در اثبات احداث استقرارگاه دوره سوم در اواسط یا اواخر قرن ۸ ق.م استدلال کنیم. با این حال تفسیر بی‌طرفانه مدارک موجود ایجاب می‌کند که حداقل احتمال شکل‌گیری این استقرارگاه را در قرن ۸ ق.م بپذیریم. قرن ۸ و ۷ ق.م در دوره‌های اشنویه و سولدوز و در حالت کلی در شمال غرب ایران، دورانی بسیار مبهم برای پژوهش‌گران معاصر به شمار می‌روند.» (دایسون و ماسکارلا، ۱۳۸۹: ۱/۲۱۸)

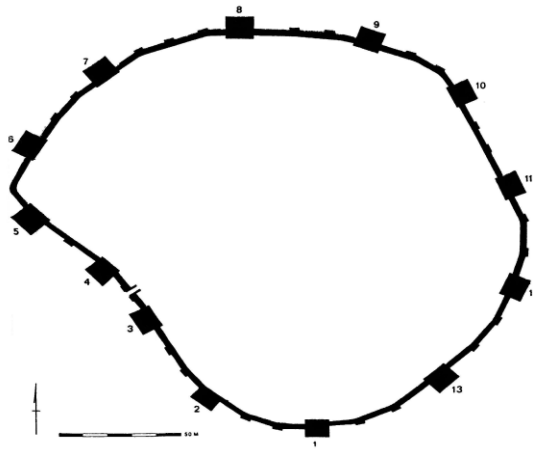
مبهم بودن قرن ۷ و ۸ پ.م، باعث می‌شود که دوره III را متعلق به این قرن بدانند! تعبیری که می‌بایست ما هم قبول کرده و چون یانگ و دایسون و اساتیدی از غرب که پس پرده هستند ما هم می‌بایست بدون چون و چرا بپذیریم!!!

«دوره سوم الف که مربوط به سکونت مجدد کوتاه مدت بازماندگان محوطه است که در نهایت در اوایل قرن هشتم ق.م طعمه حریق شده و از بین رفته است. پس از آن اورارتوها در ارگ حسنلو مستقر شده و حصار دوم را احداث کرده و تا اواخر قرن هفتم ق.م از محوطه به عنوان پادگان نظامی استفاده کرده‌اند.» (دایسون، ۱۳۸۹: ۱/۲۰۴)

با کدام نشانه‌ها اورارتوئیان را صاحب پادگان نظامی در حسنلو بدانیم؟! مجهولاتی دامنه‌دار که فقط باید تئوری پردازان این نظریه بدان پاسخ دهند. به راستی با کدام معماری و کدام آثار اورارتوئیان را مستقر در این محوطه بدانیم؟! آیا صرف وجود چند قطعه سفال می‌تواند گواهی بر وجود یک امپراطوری در محوطه‌ای به بزرگی حسنلو باشد؟

نگارنده باز معتقد بر این است که لایه‌های بعد از دوره IV، ساخته و پرداخته باستان‌شناسان هیئت پنسیلوانیا به سرپرستی دایسون است که بارها خود اذعان داشته‌اند اولین لایه‌ای که در سال ۱۹۵۸ بدان برخورده‌اند همان لایه همراه با آتش سوزی است که بعدها به آن دوره IV گذارده‌اند؛ لایه‌ای که در اصل دوره I و اولین دوره از سطح تپه را تشکیل می‌دهد.





تصویر ۳-۷. پلان حصار دفاعی استقرار اورارتوئی در حسنلوی III!!!

«در (دایسون ۱۹۵۹) و (بانگ ۱۹۵۹) اشاره شده است که قبرهای سنگی (چه تعداد؟) که از میان آثار دوره سوم کشف شده‌اند شاید به دوره دوم تعلق داشته باشد. در (دایسون ۱۹۵۷) به مقابر کلان سنگی اشاره می‌شود که شاید متعلق به دوره پارتی یا دوره دوم باشند. تصویری از این مقابر منتشر نشده است. در منبع اخیر در اشاره به دوره دوم از لفظ دوره مرموز که شامل «ساختمان بزرگی» بر روی مصطبه می‌باشد استفاده شده است. در این منبع به دو قبر سنگی اشاره شده است. یکی از قبرها در داخل آوارهای سوخته ساختمان سوخته دوم کشف شده است!!! در (دایسون ۱۹۷۷) تصریح می‌شود که بنایی که هنوز تصویرش منتشر نشده است «اتاق‌های بزرگ مربع و مستطیلی» و یک راه پله و اجاق دارد. چند دهه بعد (دایسون ۱۹۹۹) اطلاعات اندک دیگری منتشر می‌کند: این بنا از «اتاق‌های زیر زمینی در دو طرف یک حیاط رو باز» تشکیل می‌شود و حصار نیز وجود دارد. این بنای مهم تاکنون نه به طور کامل توصیف شده و نه پلانی از آن چاپ شده است.» (ماسکارلا، ۱۳۸۹: ۲/۱۵۷)

هیچ گاه و در هیچ مجله یا کتابی، پلانی که مربوط به دوره های I، II، III دیده نشده است. جریان و اتفاقی که بیش تر مرا و می‌دارد که بر آن باشم که آخرین لایه در تپه حسنلو، ساختمان‌های سوخته یا همان دوره IV می‌باشد.

شالوده‌های سنگی و ردیفی از اتاق‌های کنار هم که شبیه سربازخانه است! این شمای کلی زندگی بعد از آن لایه معروف IV است که سراغی از پلان آن نداریم. کدام یافته‌های آهنی بی بدیل دوره IV را در دوره III یافته‌اند؟ کدام نشانه‌های گیاهی و اسکلت‌های انسانی و حیوانی در این دوره پیدا شده است؛ آیا می‌توان در این دوره آن تداومی که در لایه‌های IV، V و VI دیده شده را ببینیم؟! سؤالاتی که به انکار این دوره‌ها در تپه حسنلو خواهد انجامید.

«در زمینه گاه‌نگاری در (دایسون ۱۹۵۷) دوره دوم مربوط به عصر اشکانی در (دایسون ۱۹۶۱) به هخامنشی تا ساسانی در (دایسون ۱۹۶۷-۱۹۷۳) به اواخر هخامنشی، در (دایسون ۱۹۶۸) به پس از ۴۰۰ ق.م خوانده شده است. در (دایسون ۱۹۷۲) اشاره می‌شود که تاریخ گذاری آن دشوار است. در (دایسون ۱۹۷۳) این دوره مربوط به قبل از دوره پارسی خوانده شده است. در (دایسون ۱۹۹۹) به سفال‌های عصر هلنی و یک تکه مربوطه به سفال یونانی اشاره شده، اما تصویری ارائه شده و به قبل از ۲۷۵ ق.م تاریخ گذاری شده است.» (ماسکارلا، ۱۳۸۹: ۲/۱۵۸)

نقل قول فوق از ماسکارلا بدیع‌ترین نکته در مبهم بودن و حتی معدوم بودن دوره II حسنیو است. باستان شناسانی که بعد از گذشت چندین دهه فقط بر یافته‌های سفالی تکیه کرده و با دیدن رنگ و لعاب تازه بر روی تپه تاریخ‌های متفاوتی بر آن می‌گذارند! دوره‌ای که نه سراخی از معماری آن داریم و نه ادوات معمول آدمی برای گذران زندگی و نه می‌دانیم در چه سطحی از زندگی به سر می‌برده‌اند؛ فقط یافته‌هایی از سفال از آنان داریم و این بر باستان شناسان غربی کفایت می‌کند تا آن را از سلسله‌ای به سلسله‌ای دیگر دست به دست کنند!

حسنیو I

«دوره اول که لایه بسیار ضعیفی است و شامل دوره ایلخانی است. اما متأسفانه کلیه آثار و مدارک این دوره از میان رفته است، اما مهم‌ترین دوره سکونت همان دوره IV است (حیدری، ۱۳۸۶: ۵۰). **باری چنان چه دکتر خطیب شهیدی در کاوش‌های بازنگری خود در حسنیو هیچ نشانی از این دوره در هیچ نقطه تپه پیدا نکرد** (خطیب شهیدی، ۱۳۸۳: ۷۵)

مطلب خانم حیدری و دکتر خطیب شهیدی شاید به‌ترین بیان برای دوره I در تپه حسنیو باشد. اما منظور از این که کلیه آثار و مدارک این دوره از میان رفته است معلوم نیست. آیا مؤلفان فوق آثاری از دوره خاصی در این تپه مشاهده کرده‌اند که اینک مدعی نابودی آن هستند؟!!!!

منابع:

- پورفرج، اکبر، بازنگری عصر آهن شمال غرب ایران: مطالعه موردی محوطه شهر یثری اردبیل و قلاع اقماری، رساله دکتری، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ۱۳۸۶
- خطیب شهیدی، حمید، پژوهش‌های جدید در حسنیو و بازنگری لایه‌های فوقانی آن، مجموعه مقالات همایش بین‌المللی باستان شناسی ایران: حوزه شمال غرب، به کوشش مسعود آذرنوش، انتشارات سازمان میراث فرهنگی و پژوهشکده باستان شناسی، تهران، ۱۳۸۳
- دایسون، رابرت هنری و ماسکارلا، اسکار وایت، «گاه‌نگاری و اشارات تاریخی دوره چهارم حسنیو»، مجموعه مقالات شهر تاریخی حسنیو، جلد دوم، گردآوری و ترجمه علی صدرائی و صمد علیون، انتشارات گنجینه هنر و سازمان میراث فرهنگی استان آذربایجان غربی، تهران - ارومیه، ۱۳۸۹



- دایسون، رابرت هنری و ماسکارلا، اسکار وایت، «گاه‌نگاری و اشارات تاریخی دوره چهارم حسنلو»، مجموعه مقالات شهر تاریخی حسنلو، جلد دوم، گردآوری و ترجمه علی صدرائی و صمد علیون، انتشارات گنجینه هنر و سازمان میراث فرهنگی استان آذربایجان غربی، تهران - ارومیه، ۱۳۸۹
- دایسون، رابرت هنری، «یک دهه در ایران»، مجموعه مقالات کاوش‌های پروژه حسنلو، ج ۱، گردآوری و ترجمه علی صدرایی و صمد علیون، انتشارات گنجینه هنر و سازمان میراث فرهنگی ارومیه، تهران - ارومیه، ۱۳۸۹
- دایسون، رابرت هنری، «بازیابی حسنلو»، دژ حسنلو، به کوشش رابرت دایسون و مری ویت، ترجمه علی صدرائی و صمد علیون، انتشارات گنجینه هنر و سازمان میراث فرهنگی استان آذربایجان غربی، تهران - ارومیه، ۱۳۸۶
- دیباج، اسماعیل، ۱۳۳۹، کاوش‌های علمی در تپه حسنلو، تخت سلیمان، قره تپه با خلاصه‌ای از تاریخ بنای قدیمی کلیسای طاووس آذربایجان، نشر انجمن آثار ملی آذربایجان، تبریز
- طلائی، حسن، ۱۳۷۴، باستان‌شناسی و هنر ایران در هزاره اول پ.م، نشر سمت، تهران
- ماسکارلا، اسکار وایت، «حسنلو ۱۹۶۴»، مجموعه مقالات کاوش‌های پروژه حسنلو، ج ۱، گردآوری و ترجمه علی صدرایی و صمد علیون، انتشارات گنجینه هنر و سازمان میراث فرهنگی ارومیه، تهران - ارومیه، ۱۳۸۹
- ماسکارلا، اسکار وایت، «ارزیابی باستان‌شناختی کاوش‌های حسنلو»، مجموعه مقالات شهر تاریخی حسنلو، جلد دوم، گردآوری و ترجمه علی صدرائی و صمد علیون، انتشارات گنجینه هنر و سازمان میراث فرهنگی استان آذربایجان غربی، تهران - ارومیه، ۱۳۸۹
- ویت، مری، ۱۳۸۸، تپه حاجی فیروز، ترجمه علی صدرایی و صمد علیون، انتشارات گنجینه هنر، تهران



جهانے شدن پلے به سوی سرب



صالح صیادیان

میراث جهانی یونسکو نام عهدنامه‌ای بین‌المللی است که در تاریخ ۱۶ نوامبر ۱۹۷۲ میلادی به تصویب کنفرانس عمومی یونسکو رسید. موضوع آن حفظ آثار تاریخی، طبیعی و فرهنگی بشر است که اهمیت جهانی دارد و متعلق به تمام انسان‌های زمین فارغ از نژاد، مذهب و ملیت خاص می‌باشد. بر پایه این کنوانسیون کشورهای عضو یونسکو می‌توانند آثار تاریخی، طبیعی و فرهنگی کشور خود را نامزد ثبت به عنوان میراث جهانی کنند. حفاظت از این آثار پس از ثبت ضمن باقی ماندن در حیطه حاکمیت کشور مربوط، به عهده تمام کشورهای عضو خواهد بود. مکان‌های میراث جهانی ثبت شده در یونسکو مکان‌هایی مانند جنگل، کوه، آبگیر، صحرا، بقعه، ساختمان، مجموعه و یا شهر است.

کشور ایران سه سال پس از تصویب کنفرانس عمومی یونسکو در ۲۶ فوریه ۱۹۷۵ به کنوانسیون میراث جهانی یونسکو پیوست.

آثار تاریخی ثبت شده ایران در فهرست میراث جهانی یونسکو

- چغازنبیل، شوش، ۱۹۷۹
- میدان امام، اصفهان، ۱۹۷۹
- تخت جمشید، فارس، ۱۹۷۹
- تخت سلیمان، تکاب، ۲۰۰۳
- بم و چشم‌انداز تاریخی آن، کرمان، ۲۰۰۷-۲۰۰۴
- پاسارگاد، فارس، ۲۰۰۴
- سلطانیه، زنجان، ۲۰۰۵
- بیستون، کرمانشاه، ۲۰۰۶
- مجموعه قره کلیسا، آذربایجان غربی، ۲۰۰۸
- سازه‌های تاریخی - آبی شوشتر، ۲۰۰۹
- بازار تبریز، ۲۰۱۰
- بقعه شیخ صفی‌الدین اردبیلی، اردبیل، ۲۰۱۱

- نه باغ ایرانی: اکبریه بیرجند، فین کاشان، شاهزاده ماهان، ارم شیراز، عباس آباد بهشهر، چهلستون اصفهان، دولت آباد یزد، پاسارگاد شیراز، پهلوان پور یزد، ۲۰۱۱
- گنبد قابوس، استان گلستان، ۲۰۱۲
- مسجد جامع اصفهان ۲۰۱۲
- کاخ گلستان، تهران ۲۰۱۳
- شهر سوخته ۲۰۱۴
- چشم انداز فرهنگی میمند ۲۰۱۵
- محوطه باستانی شوش ۲۰۱۵
- قنات‌های ایران ۲۰۱۶

بیست و دومین و تاکنون آخرین اثر ایرانی ثبت شده در مرکز یونسکو با ۱۷۶ عضو شهرستان یزد می‌باشد و کاندیدای بعدی برای ثبت جهانی شدن در آن مرکز شهر بندرکنگک. اکنون و در آستانه این مهم بیم و امیدهای زیادی در پیچ‌پیچ‌های سرمیدانی از عوام شنیده می‌شود که آیا این ثبت جهانی شدن کنگک چه سود و زیان‌هایی برای مردم به دنبال دارد. گروهی بر این باورند که این مسئله علاوه بر افزایش بی‌منطق قیمت املاک و اجاره بهاء عرصه تنگ ساکنان بافت فرسوده را باز هم تنگ‌تر خواهد کرد و بر مشکلاتی که امروز سازمان میراث فرهنگی کشور با وضع قوانین بدون مطالعه و بدون در نظر گرفتن حق آسایش شهروندان برای آنان به وجود آورده، خواهد افزود. اما گروه دیگر این عینک بدبینی را ندارند و از هم اینک کودکان‌های خود را بساط کرده و آموزش مقدماتی زبان انگلیسی را برای مخاطبان خود آغاز کرده‌اند تا احتمالاً برای سیل توریست‌هایی که هنوز به یزد نرفته‌اند، مترجم و راهنما و بلد بومی تربیت کنند. آن‌ها امیدوارند با ثبت شدن کنگک به عنوان یک میراث جهانی، شهرت این شهر زبانشهر شده و بر رونق آن بیفزاید. رویای اقتصادی پویاتر و سفره‌ای پررنگ‌تر هول حلیم را افزوده و خوش بینان را به سمت این دیگ می‌کشاند. دیگی که تا جوش آمدنش با توجه به تجربه شهرستان یزد لااقل یک دهه زمان نیاز دارد. صرف نظر از خوش‌بینی‌ها و بدبینی‌های پاسلیدانی^۱ طبق نظر کارشناسان امر بندرکنگک در حال نزدیک شدن به ثبت جهانی است.

فرهاد نظری مدیر دفتر بافت‌های تاریخی در گفت‌وگو با روزنامه ایران، یزد را نخستین شهر تاریخی کشور می‌داند که به عنوان بیست و دومین اثر تاریخی - فرهنگی توانست رأی قاطع کشورهای عضو یونسکو را کسب کند. او همچنین بندرکنگک در هرمزگان را دومین شهر تاریخی می‌داند که به جهانی شدن نزدیک می‌شود. شهرهای تاریخی دیگر چون «مید»،

۱. در زبان محلی بندرکنگک؛ **پاسلیدان** محل آشپزی در لنج است و حرف‌های خاله زنگی را **پاسلیدانی** گویند.



«اردکان» و «دامغان» در اولویت‌های بعدی برای ثبت در فهرست جهانی یونسکو قرار دارند. به گفته فرهاد نظری یزد سرآغاز ثبت جهانی شهرهای تاریخی در یونسکو است. او بیش از هر کجا «بندر تاریخی کنگ» را حائز معیارهای یونسکو برای ثبت در فهرست جهانی می‌داند.

ارزیابی آثار فرهنگی برای ثبت در فهرست میراث جهانی:

ارزیابی و تشخیص این که آثار پیشنهادی واجد معیارها و شرایط اصالت برای ثبت در فهرست میراث جهانی هستند با شورای بین المللی آثار و محوطه‌های فرهنگی - تاریخی ICOMOS است. در مورد چشم اندازهای فرهنگی علاوه بر ICOMOS، اتحادیه‌های حفاظت IUCN نیز بر ارزیابی اثر پیشنهاد شده نظارت خواهد کرد.

ICOMOS و IUCN پس از دریافت اطلاعات اضافی که احتمالاً برای رفع نواقص پرونده پیشنهادی لازم است تا کشور عضو ارسال دارند، گزارش نهایی ارزیابی خود را تسلیم کمیته میراث جهانی می‌کند.

در بندر کنگ چه چیز حائز اهمیتی وجود دارد که این شهر را واجد شرایط جهانی شدن می‌کند. این سوالی است که هنوز در ذهن خیلی از اهالی کنگ پاسخی درخور نیافته است. به گفته منتقدان این طرح بندر کنگ تاریخی بیش از حداکثر دو سده ندارد و بناهایی که توسط مسئولین به قاجارها نسبت داده می‌شود، در نزد اهالی پنجاه سال هم قدمت ندارد. آن‌ها بر این عقیده‌اند که بناهای منسوب به پرتغالی‌ها نیز بناهای کاملاً بی کاربرد و از نظر فنی معیوب هستند که همگی نیاز به کارشناسی دارند. کاروانسرای کنگ را نیز ادامه کاروانسرا سازی‌های عباس صفوی می‌دانند که نمی‌تواند بدون حضور و معرفی متعلقات دیگر جمعیت، گواهی بر وجود مردم در این منطقه باشد. آن‌ها مساجد و آب‌انبارها را نشان وجود جمعیت می‌دانند که همه آن‌ها نوپدید هستند. البته نوپدید بودن آب‌انبارها و مساجد نمی‌تواند مانعی بر سر راه جهانی شدن باشد. چنان که شهر زیرزمینی ارزائفود، پرونده زنجیره‌ای میراث معماری معاصر ایران شامل برج آزادی تهران، ساختمان سازمان میراث فرهنگی، مقبره بوعلی سینا در همدان و مقبره باباطاهر به همراه محوطه‌سازی آرامگاه استر و مردخای نیز در مرحله ارسال به فهرست موقت یونسکو هستند. ولی منتقدین طرح می‌گویند که این طرح نیاز به کارشناسی و مطالعات بومی بیش‌تری دارد. از مطالعاتی که تاکنون از نظر بوم‌شناسی در کنگ انجام شده حتی به قدر کف دستی مقاله بیرون نیامده است. این تحقیقات تنها به حذف کولرهای پنجره‌ای و کاشتن گل‌های کاغذی محدود بوده که بیش‌تر جنبه شوخی و تفنن دارد تا یک کار کارشناسانه. باز هم باید افزود این گفت و گوها نیز جنبه علمی نداشته و باز هم همان گپ‌های پالسیدانی است. از نظر کارشناسی شرایط برای ثبت جهانی شدن به گونه‌ای دیگر است. برای درج یک شهر مسکونی در فهرست میراث جهانی باید معیار IV یعنی نمونه‌ای برجسته از نوعی بنا یا مجموعه معماری یا فن‌آوری و یا منظره



باشد که نمایانگر مراحل مهمی در سرگذشت بشر است و نباید صرفاً به دلایل فکری دارا بودن معیار IV ثبت شود. در این راستا چهار دسته شهر قابل تشخیص و پیشنهاد است:

دسته اول: شهرهایی که نمونه‌ای مناسب از یک دوره یا فرهنگ خاص است که تقریباً به طور کامل حفظ گردیده و در نتیجه تحولات بعدی دستخوش تغییر نشده است که در این مورد شهر و تمامی محیط پیرامون آن باید ثبت و حفاظت شود.

دسته دوم: شهرهایی که از جنبه‌هایی خاص تکامل یافته‌اند و بعضی مواقع در مرکز یک محیط طبیعی، ساختارهایی را حفظ کرده‌اند که مشخصه مراحل متوالی تاریخچه آن‌ها است و در این مورد بخش تاریخی واجد ثبت و حفاظت است.

دسته سوم: مراکز تاریخی که دقیقاً همان منطقه باستانی اولیه خود را می‌پوشانند و در حال حاضر در داخل شهرهای امروزی محصور شده‌اند، باید پیرامون اطراف این مراکز در بالاترین مساحت خود ثبت و مورد حفاظت واقع شود.

دسته چهارم: بخش‌ها و یا نواحی مجزا که با وجود باقی ماندن به صورت بقایایی از حالات اولیه و اصلی خود، مدرکی درباره هویت تاریخی شهر ناپدید شده پیشین هستند.

مراکز و محوطه‌های تاریخی که در قالب بافت شهری به ثبت می‌رسند باید حاوی تعداد زیادی از بناهای باستانی با اهمیت باشد و ثبت چند بنای دور افتاده و غیر مرتبط با این ادعا که به خودی خود نمایانگر شهری است که بافت شهری آن دیگر قابل تشخیص نیست، امکان ندارد. ساخت و ساز در محوطه‌هایی که باستانی خوانده می‌شود، مانع بزرگی در سر راه تبدیل شدن به میراث جهانی است. چنان که برای بافت‌های قدیمی موجود در کرمان رخ داد و تیغ نوسازی مانع از ثبت جهانی شدن این محوطه‌ها گردید.

بیشتر دل‌مشغولی‌های ساکنان بافت فرسوده کنگک، تنگ‌تر شدن عرصه‌ها و سخت‌تر شدن قوانینی است که در امر ساخت و ساز و دخل و تصرف در املاک مسکونی خود متناسب با نیاز روز وجود دارد. اگر در نیل به هدف بزرگ جهانی شدن به این مشکل نیز رسیدگی شود کاری نیک و پسندیده است. اما وادار کردن مردم به زندگی در زیر سنگ‌های در حال سقوط از بادگیرهای متخلخل که به آفر^۱ شمالی آماده فروریختن است، محل تأمل بیش‌تری دارد. به گفته نظری، یونسکو از ایران خواسته تا ساخت و سازها در محدوده بافت تاریخی یزد را کنترل کند. او در پاسخ به این سوال که آیا ثبت جهانی باعث می‌شود تا ساخت و سازهای انجام گرفته تخریب شود هم می‌گوید: «به نظرم هنوز زود است تا درباره این مسائل گفت و گو شود». این ابهام در پاسخ این مسئول باز هم بر دلشوره‌ها می‌افزاید و کنگی‌ها در مقابل این طرح یک گام

۱. آفر به معنای نسیمی آرام و خنک که از سمت جنوب شرقی می‌وزد.



دیگر به عقب برمی‌دارند. عدم اعتماد مردم به سازمان میراث فرهنگی به عنوان میراث‌دار فرهنگ، یکی دیگر از دلایل تشکیک نسبت به هر پروژه‌ای است که این سازمان بانی آن می‌باشد. یقه‌گیری‌های سازمان در تخریب یادگیرهای نیم فروریخته‌ای که چون کوجه معشوقه ما سر می‌شکند دیوارش از یک سو و سکوت در برابر محوطه سازی‌های شتابزده شهرداری کنگ در سایت قدیمی منسوب به پرتغالی‌ها و مدفون کردن مخروطه‌هایی که به لطف ضربه‌های موج سر از خاک برآورده‌اند، از سوی دیگر دلیلی کافی برای این عدم اعتماد است.

مزایای ثبت جهانی در یونسکو

محمدحسن طالبیان معاون سازمان میراث فرهنگی و گردشگری قبلاً درباره مزایای ثبت جهانی یک اثر در یونسکو به روزنامه ایران گفته بود: امروزه مفهوم میراث جهانی تا به آن پایه پذیرفته شده که محوطه‌هایی که در فهرست میراث جهانی ثبت شده‌اند، عاملی برای جذب کمک‌های بین‌المللی به شمار می‌روند و به همین سبب می‌توانند از منابع گوناگون کمک‌های مالی متعلق به طرح‌های حفاظت از میراث جهانی دریافت کنند. علاوه بر این محوطه‌هایی که در فهرست میراث جهانی ثبت شده‌اند، از طراحی و اجرای برنامه‌های جامع مدیریتی سود می‌برند. برنامه‌هایی که اقدامات محافظتی و شیوه‌های نظارتی متناسبی را شامل می‌شود. به منظور حمایت از این طرح‌های جامع متخصصان آموزش‌های فنی لازم را به تیم‌های بومی مدیریت محوطه ارائه می‌دهند.

دیگر آن که ثبت محوطه در فهرست میراث جهانی سبب می‌شود افراد بیش‌تری آن را بشناسند و از ارزش‌های آن آگاهی یابند و به همین ترتیب فعالیت‌های گردشگری در محوطه نیز افزایش می‌یابد. زمانی که چنین فعالیت‌هایی با در نظر گرفتن اصول استوار گردشگری به خوبی برنامه‌ریزی و سازمان دهی شوند، می‌توانند منابع مالی مهمی را برای محوطه و نیز برای اقتصاد محلی به ارمغان آورند.

طبق گفته این مسئول ثبت جهانی شدن دو مزیت بارز دارد. یکی سرازیر شدن دلارهای بین‌المللی برای حفظ، نگهداری و مرمت کنگ که به دست مسئولان خواهد رسید و دیگری سیل توریست‌هایی که به کنگ خواهند آمد و عواید آن به جیب مردم سرازیر خواهد شد. من باب تجربه باز هم باید یادآور شد که این توریست‌ها هنوز به یزد نرفته و یزدی‌ها همچنان چشم‌بردر آن‌ها هستند. البته این مسئول آموزش مدیران محلی را هم از مزایای این طرح گفته‌اند که البته به‌ترین مزیت طرح اگر اتفاق بیفتد، همین است. این مزایا را باید با دلشوره‌های مردم و البته صعود بی‌منطق قیمت‌ها در دو کفه ترازو نهاد تا مشخص شود آیا صرف می‌کند برای ثبت شدن در فهرست آثار جهانی تلاش کنیم یا خیر.



سردرگمه ها و خلاء قوانین

به گزارش ایسنا، دکتر «محمد رضا جواهری» با بیان این که ثبت جهانی یزد و بافت تاریخی آن کار بسیار ارزشمند برای استان و کشور بود، خاطر نشان کرد هم اکنون و به دنبال این اقدام محدودیت‌هایی که در حوزه ساخت بناهای جدید یا تعمیر و مرمت ساختمان‌های موجود مطرح است، باید به صورت جدی و شفاف توسط مسئولین مرتبط مشخص و بیان شود تا سازمان نظام مهندسی ساختمان و مهندسين آن کاملاً در جریان ضوابط و مقرراتی که مورد نظر یونسکو است، قرار گیرند.

این عضو گروه تخصصی عمران در شورای مرکزی سازمان نظام مهندسی ساختمان در این باره تصریح کرد: اخیراً در جلسه‌ای که با کارشناسان میراث فرهنگی در کمیسیون تخصصی عمران سازمان داشتیم، ضوابطی به صورت شفاهی توسط میراث فرهنگی عنوان شد که به نظر می‌رسد باید خیلی جدی‌تر روی آن کار و بحث شود. چرا که بعضی از ضوابط و مشخصاتی که برای ساخت و ساز مطرح شد - که باید رعایت شود - در حال حاضر در مقررات ملی کشور وجود ندارد یا در مغایرت با مباحث ۲۲ گانه مقررات ملی است، لذا باید در این امر تسریع و تکلیف مهندسين و مردم روشن شود.

این هنوز شهرستان یزد است که یک دهه برای ثبت شدن به عنوان یک میراث جهانی تلاش کرده و این مهم را پشت سر نهاده است. هنوز هم مهندسان و مردم آن جا از بلا تکلیفی و سردرگمی گله‌مندند. به گفته این مسئول این که کسانی بدون تخصص بخواهند فقط حرف‌های زیبا بزنند، ممکن است برای مردم دل خوش کننده باشد، ولی به سود آنان نخواهد بود. کوییدن این خرمن هنوز محتاج خوشه‌چینی‌هایی است تا رویای جهانی شدن را برای کنگی‌ها تبدیل به کابوس ارگ بم نسازد.

منابع:

- ۱- نسیم آنلاین، پنجم آبان ماه سال ۱۳۹۶
www.nasimonline.ir/Content/Detail/2024494
- ۲- خبرگزاری دنیای سفر، چهارم آبان ماه سال ۱۳۹۶
www.donyayesafar.com/n/9221
- ۳- روزنامه ایران، شماره ۶۵۳۹، مورخ نوزدهم تیرماه سال ۱۳۹۶
www.pview.asp/?ID=3589597



آیا آریایه‌ها متمدن‌ترین نژاد انسان‌ها هستند؟



محمد امین نصیری پور

یکی از نظریات مهم و تأثیرگذار در تاریخ جهان، تفکیک انسان‌ها بر اساس نژاد است. این نظریه گاه آغازگر جنگ بوده و در مواقعی موجبات تحقیر و غرور یک ملت را فراهم ساخته است. سال‌هاست که ملت‌های مختلف با تبلیغ این نظریات و ساختن مفاهیمی از قبیل پان ایرانیسم، پان عریسم و انواع پان‌های مختلف به خود بالیده و یا در حسرت داشتن تمدن می‌سوزند! عده‌ای خود را نژادی هوشمند و زیبا می‌دانند و گروه دیگری را مردمانی کندهوش و غیر متمدن. منطقه خاورمیانه به عنوان مهد تمدن جهان امروزی، مملو از پرداخت‌ها و نظریاتی است که ملت‌ها را مستقل و جدای از یکدیگر دانسته و با ساختن مرزهایی از این دست، برای رسیدن به جهانی بی‌روح و متخاصم، در جهت منافی خاص حرکت می‌کند. ملت ما که این دست از نظریات را در حافظه تاریخی خود جای داده، گاه به آن دل خوش کرده و از گذشته خود قله‌ای ساخته که از اسباب‌بازی تا دایره‌المعارف‌ها و کتب تاریخی - فلسفی، معمولاً به تبلیغ آن می‌پردازند. اما به درستی، این نظریات چیست و تا چه اندازه می‌تواند صحیح باشد؟

تاریخچه نظریات نژادی

تا نیمه دوم قرن هجدهم میلادی در هیچ دایره‌المعارفی مفهوم نژاد، در رابطه با علوم اجتماعی، سیاسی و بررسی‌های تاریخی، به کار نرفته و دقیقاً از این مقطع به بعد است که نظریات نژادی برای اثبات تاریخ‌سازی گروهی از نژادها، که عموماً سفید و آریایی هستند، با استدلال‌ها و معیارهای جدید ارائه گردیده است.^(۱)

نظریات نژادی در زمان پیدایش خود، به سادگی یک مفهوم زبان‌شناختی و فاقد مفهوم نژادی/ قومیتی بود^(۲) و نخست در کشورهای اروپای غربی آغاز شد^(۳) که عمدتاً در میان گروه‌های زیستی و با توجه به تعمیم‌های رده‌بندی گیاهان و جانوران، بر اساس شکل ظاهر، انجام می‌گرفت.^(۴)

ماینرس را می‌توان نخستین کسی دانست که مفهوم و کلمه نژاد را در بررسی‌های تاریخی به کار برده است^(۵) و آرتور گوینو این مفهوم را کلید و راهنمای اصلی تاریخ جهان و بشر می‌دانست

که بر همین اساس، انسان‌ها را به سه دسته سفید، زرد و سیاه تقسیم‌بندی کرد و نژاد سفید را از همه نژادها برتر دانست؛ نژادی که متشکل از آریا، سامی‌ها، کلت‌ها و اسلاوها بود.

وی در کتاب یادداشتی بر نابرابری نژادهای انسانی، آریا را همان تمدن هند و اروپایی پیش‌تاریخی برشمرد.^(۶) اما نخستین کسی که آریا را به عنوان یک نژاد شناخت، ماکس مولر زبان‌شناس و مشاور ملکه بریتانیا بود.^(۷) هرچند که قبل از وی، آنکتیل دو پرون در مقاله‌ای در سال ۱۷۶۸ به نقل از هرودت، واژه آریا را در نام‌گذاری اقوام به کار برد.^(۸) اما بسط و شرح دقیق مفهوم نژاد آریایی و گسترش انسان‌شناسی گوینو، توسط مولر صورت یافت و جریان‌های نژادی را آغاز کرد. امروزه این دست نظریات دیگر مانند قبل مورد توجه نیستند و فقط سینه به سینه در میان مردمان می‌چرخد. بی‌آن که آنان بدانند چه بر سر تاریخ واقعی‌شان آمده است.

نظریه نژادی آریان‌ها

پرداختن به تمام نظریاتی که پیرامون نژادهای مختلف تدوین شده، مجال بسیاری می‌خواهد. اما آن چه در این نظریات، حائز اهمیت است، تفاوت و تضاد حاکم بر هر کدام از آنهاست. می‌توان گفت هیچ کدام از این دست دانشمندان نمی‌توانند نظریات خود را قطعی قلمداد کنند و در واقع پرداخت چنین نظریاتی، صرفاً بر پایه حدس و گمان است. نکته جالب توجه آن که، حتی در صورت پذیرفتن این قبیل نظریات، نمی‌توان بر برتری و سلطه نژادی گروه‌های غالب نژادی حکم کرد. باید پذیرفت که نمی‌توان برای یک قوم یا نژاد و مبداهای تاریخی آنها، زمان معینی مشخص کرد و اگر نکته‌ای نیز نگاشته می‌شود، با فرض صحت بر اساس قرارداد و حدس و گمان است که در اکثر مواقع، این دست نظریات، رابطه مستقیمی با قومیت، مقاصد سیاسی، منافع طبقاتی و استعماری مؤلف و یا محقق دارد.^(۹) نظریات نژادی، فارغ از این که به کدام قوم و گروه نسبت داده شده، بی‌آن که خود آن اقوام نقشی در آن داشته باشند، بیش‌تر در اروپا و طی ۱۵۰ سال اخیر وضع شد که جز قتل و غارت، به بند کشیده شدن ملل مختلف و ساختن گروه‌های افراطی فاشیسم و نازیسم و... ثمری برای جهان نداشته است.

مفهوم آریایی و نژاد آریایی که در هیچ یک از کتب و اساطیر ایرانی نمی‌توان ردی از آن یافت، سال‌هاست که کتب و اذهان ملت ایران را به خود مشغول کرده، بی‌آن که کسی در این میان پرسد، اگر زمانی آریایی‌ها به ایران آمده‌اند، پس اقوام بومی ایران چه شده‌اند؟ یا اصلاً این قوم آریایی که در تمام کتب، ملت پیشرفته و عالی مرتبه لقب داده شده‌اند، با مردم بومی این منطقه چه کرده‌اند؟!

فرضیه مهاجرت آریایی‌ها به فلات ایران که از سده ۱۹ میلادی به بعد مطرح گردیده، بر این پایه استوار است که مردم امروزی ایران، از نسل انسان‌هایی هستند که در سالیان گذشته از



سرزمین‌های شمالی که اوستا با نام «ایران واج» از آن نام برده، به علت سردی آب و هوا به فلات ایران مهاجرت کرده‌اند.^(۱۰)

بر فرض درستی این فرضیه چند نکته اساسی، مغفول مانده؛ نخست این که سرزمین خوش آب و هوای دیگری به نام ایران وجود داشته که قوم آریا، نخست در آن زیست می‌کرده و جبراً به ایران آمده‌اند و این فرض به این معناست که سرزمین دیگری نیز به نام ایران وجود داشته است! حال اگر سرزمینی وجود داشته، کجاست؟! م.آ. دندامایف در کتاب تاریخ تمدن‌های آسیای مرکزی، با تعبیر جالبی سرزمین اصلی ایرانیان (!) را آسیای میانه می‌داند. در جهت‌یابی مکانی سرزمین اولیه قوم ناشناخته آریایی، اختلاف نظر است و برای آن گستره وسیعی از غرب و شمال و مرکز اروپا تا شرق آسیا، حوزه دریای بالتیک، شبه جزیره اسکاندیناوی، دشت شمال آسیای میانه و قفقاز، سیبری و حتی قطب شمال ذکر شده، که این گستردگی، نشان از سستی و بی‌مایگی این نظریات دارد.^(۱۱)

دومین نکته این که آیا در زمان مهاجرت، در این سرزمین کسان دیگری هم می‌زیسته‌اند یا خیر؟ حسن پیرنیا یکی از سازندگان تاریخ باستان ایران، در کتاب معروف خود این چنین می‌گوید: «به هر حال وقتی که آریان‌ها به فلات ایران آمدند، در این جا مردمانی یافته‌اند که زشت و از حیث نژاد، عادات، اخلاق و مذهب از آن‌ها پست‌تر بوده‌اند ... رفتار آریان‌ها با این مردمان بومی مانند رفتار غالب با مغلوب بود، به خصوص، که آریان‌ها آن‌ها را از خود پست‌تر می‌دانسته‌اند ... با این‌ها دائماً جنگ می‌کردند و هر جا آن‌ها را می‌یافتند می‌کشتند»^(۱۲) با توجه به نوشته آقای پیرنیا بد نیست که اندکی به یافته‌های تاریخی ایران قبل از مهاجرت آریایی‌ها اشاره کرد. در هر جای ایران که به کند و کاو تاریخی و باستان‌شناسانه پردازید، با درخشندگی خیره‌کننده‌ای از تمدن باستانی اقوام مختلف ساکن ایران، پیش از ظهور هخامنشیان رو به رو خواهیم شد.^(۱۳) آن چه در حسنلو، زیویه، دم سرخ، تپه یحیی و ... یافت می‌شود، همه پیش از مهاجرت اقوام شمالی معروف به آریایی بوده و با اندکی تأمل، درمی‌یابیم که حداقل ۱۵ تجمع و تمدن در ایران قبل از آریایی‌ها وجود داشته است.^(۱۴) به این ترتیب آریایی‌ها را نه قومی برگزیده، بل که باید قوم متجاوز به ملتی دانست که ۶۰۰۰ سال قبل از میلاد مسیح، با دیگر اقوام متمدن در بین‌النهرین می‌زیسته و آثار درخشانی را از خود به جای گذاشته‌اند. علاوه بر این، تا به حال هیچ نشانه تمدنی و پیشرفتی از قوم به اصطلاح آریایی در مناطق مسکونی قبل از مهاجرتشان گزارش و یافت نشده و گویا این قوم پیشرفته هیچ آثاری از تمدن و شکوه خود برجای نگذاشته‌اند! این در حالی است که فقط گزارش‌های باستان‌شناسانه به دست آمده از تپه سیلک، حاکی از آن است که مردم ساکن در تپه سیلک، حدود هزاره ششم قبل از میلاد، اطاق‌های خود را با محلولی از گل آخرا رنگ آمیزی می‌کرده‌اند!^(۱۵) (ادامه دارد ...)



* موضوعات قابل ذکر در رد نظریه نژاد آریا و نظریه‌های مشابه، بسیار است که ما در این نوشته فقط به دو علت و دو سوال مهم تاریخی پرداختیم. با یاری خدا در مقالات بعدی، به موارد دیگری از جمله مکان حرکت، اصل علل مهاجرت و ... خواهیم پرداخت.

پی‌نوشت:

- ۱- رواسانی، شاپور، ۱۳۹۴، نادرستی فرضیه‌های نژادی آریا، سامی و ترک، چاپ سوم، نشر اطلاعات، صفحه ۲۰ و ۲۱
- ۲- مرادی غیاث آبادی، رضا، ۱۳۹۲، فرهنگ‌نامه ایران، پژوهش‌های ایرانی، صفحه ۵۳، مدخل آریا
- ۳- رواسانی، شاپور، ۱۳۹۴، نادرستی فرضیه‌های نژادی آریا، سامی و ترک، چاپ سوم، نشر اطلاعات، صفحه ۳۳
- ۴- همان، صفحه ۲۷
- ۵- همان، صفحه ۴۴
- ۶- مرادی غیاث آبادی، رضا، ۱۳۹۲، فرهنگ‌نامه ایران، پژوهش‌های ایرانی، صفحه ۵۴، مدخل آریا
- ۷- مصاحبه دکتر زرشناس با نشریه سوره مهر، شماره ۴۶ و ۴۷، آذر و دی ۱۳۹۸
- ۸- رواسانی، شاپور، ۱۳۹۴، نادرستی فرضیه‌های نژادی آریا، سامی و ترک، چاپ سوم، نشر اطلاعات، صفحه ۶۹
- ۹- همان، صفحه ۶۱
- ۱۰- پیرنیا، حسن، ۱۳۹۱، ایران باستان، جلد اول، مؤسسه انتشارات نگاه، صفحه ۱۵۶
- ۱۱- مرادی غیاث آبادی، رضا، ۱۳۹۲، فرهنگ‌نامه ایران، پژوهش‌های ایرانی، صفحه ۶۲، مدخل آریا
- ۱۲- پیرنیا، حسن، ۱۳۹۱، ایران باستان، جلد اول، مؤسسه انتشارات نگاه، صفحه ۱۵۷
- ۱۳- پوربیرار، ناصر، ۱۳۸۵، دوازده قرن سکوت، کتاب اول، برآمدن هخامنشیان، کارنگ، صفحه ۳۵
- ۱۴- همان، صفحه ۳۷
- ۱۵- مرادی غیاث آبادی، رضا، ۱۳۹۲، فرهنگ‌نامه ایران، پژوهش‌های ایرانی، صفحه ۲۲۹، مدخل تپه سیلک



ناراسته‌ها (بخش دوم): «کتیبه‌های اورارتویی ایران»، قسمت اول



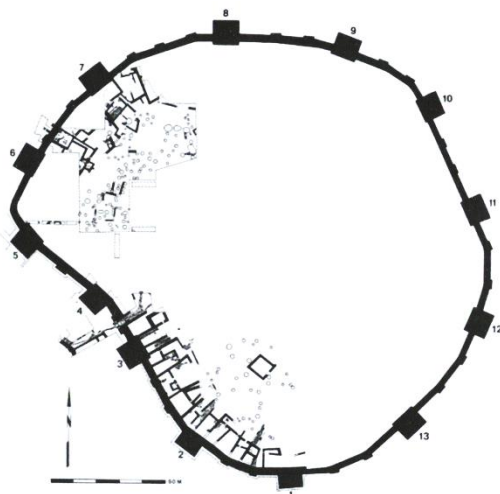
حنیف شفاعتی

در یادداشت قبلی دانستیم که کتیبه آشوری سارگون دوم و گزارش لشکر کشی او به اورارتو هیچ اطلاعات صحیحی درباره جغرافیای دقیق سرزمینی که منتسب به اورارتوهاست ارائه نمی‌دهد. حال برای بررسی دقیق این مسئله به سراغ کتیبه‌های پراکنده‌ای منتسب به اورارتوها می‌روم. در جست و جوی یافتن منابعی، برای بررسی موضوع کنونی و قابل دسترس برای همه، کتابی با عنوان «سنگ نوشته‌های اورارتویی ایران» به قلم «قادر ابراهیمی» انتشارات «پروژه ترجمه حسنلو» را یافتیم. آن چه در این یادداشت آمده بررسی ادعاهای مطرح شده در این کتاب می‌باشد. زیرا متن روان‌تری دارد، اما در مواردی خاص از کتاب «کتیبه‌های میخی اورارتویی از ایران»، خانم «مریم دارا» نیز بهره برده‌ام.

«در بررسی تاریخ اورارتو و به ویژه در دوران شکل‌گیری این پادشاهی در منطقه شمال غرب آسیا، گزارش‌های آشوری در عین حال که جزء اولین اسناد سرزمین اورارتو و پادشاهی آن است، یکی از منابع مهم و رجوع پذیر نیز به شمار می‌رود. به طوری که شکل‌گیری اطلاعات اولیه از جغرافیای تاریخی اورارتوها و بازسازی و درک وضعیت فرهنگی، اجتماعی و سیاسی سرزمین اولیه اورارتو، به ویژه طی قرن سیزدهم تا نهم پ.م، بدون استمداد از سالنامه‌های آشوری که در واقع شرحی بر کشورگشایی‌های آشوریان در مناطق شمالی‌تر آشور است میسر نخواهد بود.» (سنگ نوشته‌های اورارتویی ایران، قادر ابراهیمی، صفحه ۱۳)

هدف بنده به عنوان یک پژوهشگر موضوعات تاریخی، بررسی مسائل مختلف از دیدگاه بنیان‌اندیشانه می‌باشد. اگر سالنامه‌های آشوری فاقد اطلاعات اساسی در توضیح ساده‌ترین مسائل اورارتوها هستند و نمی‌توان از درون این سالنامه‌ها به غیر از توضیح داستان‌هایی از لشکرکشی به آن اقلیم چیز دیگری را به دست آورد، پس باید برای روشن‌تر شدن مسئله وارد جست و جویی جدید شد و بر اساس تحقیقاتی مستقل به نتیجه‌گیری لازم رسید. این یادداشت‌ها ابتدا در پی راستی آزمایی اسناد موجود است و سپس بر اساس اسناد موجود واقعی و غیر مجعول به بررسی تاریخ می‌پردازد، نه بر اساس روایت‌ها و تفاسیری که از آن ارائه می‌شود.

«در این میان مسئله دیگری مطرح می‌شود و آن این که پس از تسخیر اولیه، آشوریان مشتای یا سرزمین‌های مشتای را از دست اورارتویان خارج کرده باشند و در نتیجه منوآ با لشکر کشی دوباره آن را از آشوریان باز پس گرفته باشد. قابل توجه است که فرضیه فوق این احتمال را تقویت می‌سازد که بر خلاف دیدگاه‌های رایج فعلی که ویرانی و آتش سوزی شهر دوره IV حسنلو را به ارتش اورارتو نسبت می‌دهند، آشوریان به این شهر حمله و آن را به آتش کشیده‌اند و منوآ در لشکر کشی دوم خود آن را از آشوریان بازپس گرفته است. **با آن که موقعیت قطعی شهر مشتای مشخص نشده است، سالوینی آن را با شهر حسنلو یا همان تپه باستانی بزرگ حسنلو در مجاورت شهر امروزی نقده یکی می‌داند** (Salvini 1984; Salvini 2011:98)، (تصویر ۶)» (همان جا، صفحه ۲۲)



در زیرنویس تصویر صفحه ۲۳ کتاب سنگ نوشته‌های اورارتویی ایران آمده: «تصویر ۶. پلان بازآفرینی شده قلعه اورارتویی حسنلو (Dyson 1989: fig 6)»

سالوینی نیز چون دیگران بر اساس حدس‌هایی که مطرح می‌کند، شهر قلعه‌ای را که اکنون با نام حسنلو می‌شناسیم مشتای معرفی می‌کند. ولی هیچ کدام از این نویسندگان درباره نابودی سراسری محوطه‌هایی چون حسنلو سخنی بر زبان نمی‌آورند و درباره عدم وجود حیات انسانی بعد از این ویرانی چیزی نمی‌گویند! تاریخی که ایشان و طیف گسترده‌ای از نویسندگان سعی در ترویج آن دارند با طرح چند سوال ساده، بی‌اعتبار می‌شود. چنان چه می‌دانیم حسنلو در آتش ویرانگری به کلی نابود شده و هرگز در تاریخ سر بر نیاورده است و جنازه‌های دفن نشده و پراکنده و آثار هنری به غارت نرفته و در محل‌های شکل‌گیری قتل عام به حال خود رها شده، از یک شیخون کامل به قصد کشتار تمامی ساکنین آن محوطه خبر می‌دهد. اگر منوآ در لشکر کشی دوم خود



آن را از آشوریان باز پس گرفته، پس چرا نشانی از بازسازی در حسنلو دیده نمی‌شود؟ آن چه اکنون از حسنلو یافت می‌شود آثار یک توقف کامل است!

«یکی از وجوه تمایز آشوریان و اورارتوها نحوه برخورد آنان با سرزمین‌های مفتوحه بود. آشوریان قتل و غارت و بستن خراج بر این سرزمین‌ها را اساس قرار داده بودند. **اما در کتیبه‌های اورارتویی ذکری از کشتار مردمان و غارت و به آتش کشیدن شهرها نیامده است** و اساس کار اورارتوها متحد کردن سرزمین‌های مفتوحه علیه آشور و آباد کردن آن‌ها بود. **به عنوان مثال، در کتیبه اژدها بولاغی از اقدامات عمرانی منوا در جهت ایجاد چشمه یاد می‌شود** (Kleiss 1972: 149). در حقیقت زمامداری منوا و فعالیت‌های عمرانی وی چه در قلمرو اصلی اورارتو و چه در سرزمین‌های مفتوحه، سرآغاز شکوهمندترین بخش تمدن اورارتو است.» (همان جا، صفحه ۲۴ و ۲۵)

باید پرسید اگر اورارتوییان به آباد کردن سرزمین‌های تخریب شده توسط آشوریان پرداخته‌اند، و مثلاً ساخت چشمه‌ای را مستلزم حک کتیبه‌ای توضیح‌گر برای آیندگان دانسته‌اند، چه گونه چنین شواهدی از بازسازی در حسنلو دیده نمی‌شود؟ و اگر آشوریان به قصد غارت ثروت مردمان سرزمین‌های شمالی قلمرو خود اقدام می‌کردند، پس چرا محوطه‌های حفاری شده در منطقه آذربایجان و مناطق گسترده ایران مملو از آثار دست نخورده و به غارت نرفته است، آن هم آثار فاخری از طلا و نقره و دست‌ساخت‌هایی بسیار فنی و هنری که در جهان باستان بی‌بدیل بوده‌اند؟

«از سوی دیگر، وجود آثار و شواهد باستان‌شناختی نشان می‌دهد حد شرقی قلمرو اورارتو در دوره منوا و پس از آن آرگیشتی اول از کوهستان سهند فراتر رفته بود. چنان که **سفال‌های اورارتویی** به دست آمده از قلعه هشترو (قندگر و دیگران، ۱۳۸۳: ۲۰۵) و مهم‌تر از آن **بازوبند مفرغی کشف شده از منطقه گیلان** (تصویر ۹) که نام آرگیشتی بر آن نقر است (Tok and Grekian 2004)؛ بشاش کنزق، ۱۳۸۶ ب: ۱۴) شاید نشانگر آن باشد که حدود و ثغور اورارتو (یا حداقل حوزه نفوذ آن) در دوره آرگیشتی اول، به دامنه‌های غربی البرز کشیده شده بود.» (همان جا، صفحه ۲۶)

این نظریه پردازی‌ها به قدری کودکانه و ساده‌اندیشانه است که مثلاً کشف بازوبندی در گیلان با کتیبه‌ای که نام آرگیشتی بر روی آن حک شده، می‌تواند دلیلی بر گستردگی نفوذ جغرافیایی اورارتوها تا گیلان قلمداد شود و یا سفال‌هایی که معلوم نیست از چه روی باید نام اورارتویی بر روی آن نهاد، تسلط این حاکمان را تا هشترو آذربایجان گواهی می‌دهد! به موضوع اصلی این یادداشت باز می‌گردم و ادامه تحلیل تاریخ اورارتوها را به بعد از بررسی کتیبه‌ها و اسناد

اورارتویی واگذار می‌کنم. هر چند که بعضاً در لابه لای این بررسی‌ها توضیحات کوتاهی درباره برخی مسائل مختلف داده می‌شود.

حدود ۱۳ پادشاه برای اورارتوها نام برده‌اند که به غیر از ۹ پادشاه اول، بقیه پادشاهان دارای تاریخ ظهور و پایان مشخصی نیستند. جر این که حدس می‌زنند مقارن با پادشاهانی از آشور، زندگی کرده باشند.

شاه اورارتو	نسب	سال حکومت (پ.م.)
۱ ارمو/ارمه	نا معلوم	۸۴۴-۸۵۹
۲ ساردوری اول	پسر لوتیپری	۸۳۰-۸۴۰
۳ ایشپوئینی	پسر ساردوری	۸۲۰-۸۳۰
۴ ایشپوئینی و پسرش منوآ	پدر و پسر	۸۱۰-۸۲۰
۵ منوآ	پسر ایشپوئینی	۷۸۵-۸۱۰
۶ آرگیشتی اول	پسر منوآ	۷۵۶-۷۸۵
۷ ساردوری دوم	پسر آرگیشتی اول	۷۳۰-۷۵۶
۸ روسای اول	پسر ساردوری اول	۷۱۳-۷۳۰
۹ آرگیشتی دوم	پسر روسای اول	۷۱۳-نامعلوم
۱۰ روسای دوم	پسر آرگیشتی دوم	نیمه اول قرن هفتم
۱۱ ساردوری سوم	پسر روسای دوم	با آشوریانیال
۱۲ روسای سوم	پسر اریمنه	با آشوریانیال
۱۳ ساردوری	پسر روسای سوم	شاه نشد
۱۴ ساردوری	پسر ساردوری	با آشوریانیال

(جدول ۱. شاهان اورارتو به ترتیب فرمانروایی به همراه نسب آن‌ها) (همان جا، صفحه ۳۴)

در بررسی این جدول پادشاهان توجه به چند نکته بسیار ضروری است: نکته اول: اگر شمارگان را در نظر بگیریم، اسامی به کار رفته برای پادشاهان آشور بیش تر از هفت نام (ارمو، ساردوری، ایشپوئینی، منوآ، آرگیشتی و روسا و یک نام لوتیپری به عنوان پدر ساردوری اول و اریمنه به عنوان پدر روسای سوم) نام دیگری نمی‌باشند. خود این مسئله حاوی مسائل بسیار پر مفهومی است که به آن خواهیم پرداخت.

نکته دوم: در این لیست زمان حکومت هشت پادشاه اول در مجموع ۱۴۶ سال بوده است و از آن جایی که دوران حاکمیت آشور بانی پال را از ۶۶۹ تا ۶۲۵ یا ۶۳۱ پ.م. گفته‌اند، بنابراین دوران تسلط پادشاهان بعدی تا انتقراض اورارتوها و عدم دسترسی به اطلاعات پیرامون ایشان نهایتاً تا انتهای حاکمیت آشوربانی پال ۲۳۴ سال به طول انجامیده است.

نکته سوم: زمان به حکومت رسیدن روسای اول به عنوان فرزند ساردوری اول حدوداً ۹۰ سال بعد از مرگ پدر تحقق یافته است و اگر پدر را در سن ۲۰ سالگی در مسند پادشاهی و تاج‌گذاری تصور کنیم و تولد فرزند را در همان ۲۰ سالگی پدر متصور شویم، زمانی که روسای اول به عنوان دومین پسر ساردوری اول بر تخت می‌نشینند، باید ۱۰۰ سال سن داشته باشد که در نوع خود بسیار جالب توجه است! (اگر این مسئله حاصل ترجمه نادرست نباشد!)

«بر اساس آن چه از منابع موجود برمی‌آید، در حوالی سال‌های ۷۳۰ پ.م. روسا، پسر ساردوری، فرمان‌روای اورارتو بوده است. وی در شرایطی به سلطنت می‌رسد که اورارتو در حملات مستمر آشور و به ویژه لشکرکشی تیگلات پیلسر سوم صدمات شدیدی دیده بود. با این حال وی توانست بر وضعیت داخلی اورارتو سامان ببخشد و اقدامات شایان توجهی به انجام برساند. به استناد کتیبه موانا (بشاش کترق ۱۳۷۵؛ 497- Salvini 2008: 503) روسا علاوه بر تسلط بر مرزهای جنوبی، دوباره موفق شد بر سرزمین‌های جنوبی حوزه دریاچه اورمیه مسلط شود و بار دیگر از جاده مقدس به موساسیر برود. (خطیب شهیدی ۱۳۷۷؛ Salvini 1984) ...» (همان جا، صفحه ۲۹)

اگر گمان می‌کنید منابع دیگر درباره اورارتویان و یا آشوریان و غیره و ذلک، مطالب مستندی می‌نویسند، شماره‌های بعدی این یادداشت را دنبال کنید تا برای شما مشخص شود «اگر شخصی یک دروغ بگوید و بخواهد آن دروغ را به اثبات برساند مجبور است هزار دروغ دیگر را نیز بگوید، او در نهایت نخواهد توانست دروغ اول خود را به اثبات برساند. ولی هزار و یک دروغ گفته است» (یک ضرب‌المثل یونانی). برای بنده تصور این که روسای اول در حوالی صد سالگی چه گونه اختیار امور شخصی خود را داشته، بسیار سخت است، چه رسد به این که او را در ساماندهی کشور تخریب شده خویش به دست آشوریان توانا بدانم! چنان چه از ۷۳۰-۷۱۳ بر تخت سلطنت نشسته بود، یعنی حدود ۱۷ سال در ایام پیری پادشاهی کرده است! آیا شخصی با این سن می‌توانست دارای چنین تحرکی برای انجام تکاپوهای لازم برای شاهی باشد؟ این متن کوتاه درباره سلاطین اورارتو را از آن روی آوردم، چون در ادامه به بررسی کتیبه‌هایشان خواهم پرداخت و بدون ذکر این مقدمه فهم مسئله برای خواننده، شاید اندکی سخت می‌شد.

«سابقه آشنایی مردم ساکن در سرزمین اورارتو با خط و سیستم نوشتاری میخی به قبل از استفاده آنان از خط میخی باز می‌گردد. آنان در طول قرون نوزدهم و هیجدهم پ.م. به سبب حضور بازرگانان آشوری که در منطقه‌ای تجاری مستقر بودند و اکنون آثار و بقایای آن در محوطه کول تپه، کشف و شناسایی شده است، با سیستم نوشتاری آشنایی پیدا کرده بودند و در واقع از این دوره بود که سرزمین اورارتو دوران پیش از تاریخی را پشت سر گذاشته و وارد دوران تاریخی



شده است (Dinçol and Dinçol 2011: 179). اما اورارتویان در قرن نهم پ.م. نوع نوشتاری و زبان نوشتاری آشور را که مهم‌ترین رقیب این دولت نیز به شمار می‌رفت اقتباس کردند و در نگارش کتیبه‌های خود از آن بهره گرفتند. در این مرحله از نوشتار، آنان خط و زبان آشوری را بی‌کم و کاست به کار می‌بردند. **قدیمی‌ترین کتیبه‌ای که امروز از این دوره می‌شناسیم کتیبه ساردوری اول در مادیر بورچ است.** این کتیبه به زبان و خط آشوری نوشته شده و در آن ساردوری به معرفی خود می‌پردازد (Wilhelm 1986). با شروع اصلاحات سرزمین اورارتو در دوران سلطنت ایشپوئینی، پسر ساردوری اول، که به عبارتی می‌توان آن را به انقلاب فرهنگی در خاک اورارتو تعبیر کرد، نگارش کتیبه‌های میخی به زبان اورارتویی آغاز می‌شود... **اورارتوها علاوه بر تغییر زبان نوشتار میخی، نشانه‌های میخی آشوری را نیز که به صورت کشیده نقر می‌شد تغییر دادند و به صورت «مثلث متساوی الساقین خوابیده» درآوردند** (پیوتروفسکی ۱۳۸۳: ۵۲). البته نگارش کتیبه‌های دو زبانه اورارتویی - آشوری تا دوره روسا ادامه پیدا کرده است (بشاش کنزق ۱۳۷۵؛ خطیب شهیدی ۱۳۷۷). قابل توجه است که نوشته‌های روی تمامی استل‌های سگی به دو زبان اورارتویی و آشوری نوشته شده است و گزارش‌های نظامی که پادشاهان اورارتو در سرزمین‌های مفتوحه بر سینه صخره نقر کرده‌اند تنها به زبان اورارتویی است. بر این اساس سنگ نوشته‌های اورارتویی در ایران به دو دسته قابل تقسیم است: (۱) استل‌ها که عموماً به دو زبان نگاشته شده و در آن‌ها گزارش‌های عمومی و فعالیت‌های مذهبی پادشاهان آمده است؛ و (۲) گزارش لشکرکشی‌ها در سرزمین‌های مفتوحه که نمونه‌های آن‌ها از دوره زمامداری مشترک ایشپوئینی و منوآ تا آرگیشتی دوم در منطقه آذربایجان ایران موجود است.» (همان جا، صفحه ۳۵)

یکی از مهم‌ترین اهدافی که یادداشت حاضر برای آن می‌کوشد توضیح درباره بی‌اعتباری عبارت «**دوران پیش از تاریخ**» می‌باشد. مورخین سعی کرده‌اند تمدن‌های منطقه را که خط و الفبای باستانی نداشته‌اند و هرگز از آن استفاده نکرده‌اند، غیر قابل جست و جو در تاریخ نشان دهند. مخصوصاً تمدن‌هایی چون جیرفت و سیلک و حسنلو و زیویه و لرستان و مارلیک و ... را که در فلات مرکزی ایران باستان بوده‌اند.

«سازنده یک کوزه کوچک سفالی با تاریخ و با نیازهای زندگی درگیر است و اگر بر روی کوزه دست ساخته خود کنگره‌ای بگذارد، خطی موازی، مورب و یا مقطع بیندازد، از همان طریق حضور خود را اعلام کرده و با تاریخ سخن گفته است، به خطی که خود می‌دانسته و مفهومی که خود در ذهن داشته، که اینک آن خط و مفهوم برای ما ناشناخته است. عادلانه نیست که جهل کنونی ما سعی دیرین او را برای اعلام حضور در تاریخ منتفی بدانند.» (دوازده قرن سکوت، برآمدن هخامنشیان، صفحه ۱۷)

این آثار و دست ساخته‌های هنری و فرهنگی از آن جهت که به درد تاریخ پردازان و تاریخ سازان اوهمات نمی‌خورد، از سبد مطالعات و بررسی‌های علمی کنار گذاشته شده است و تنها برای تزئین کلکسیون ثروتمندان و موزه‌ها و برپایی بازارهای حراج عتیقه کاربرد دارد. در این بین جاعلان برای اثبات دروغ‌های خود دست به جعلیاتی گسترده در نفر کتیبه‌های قلابی بر روی این آثار برده‌اند تا شاید از این طریق بتوانند به مراد خود نایل آیند.

«در حال حاضر کتیبه‌های کشف شده از این تمدن نزدیک به ۲۰۰۰ قطعه است که بر روی سنگ‌ها (Salvini 2008) الواح گلی (Kleiss 1980, figs. 23-25; Kleiss, 1977) و نیز تعداد بی‌شمار بر روی اشیای مفرغی از قبیل سربند، چشم‌بند، تزیینات مالبندهای حیوانات بارکش، یراق اسب (دارا ۱۳۹۴)، زنگوله، تزیینات ارابه و اسب، سر پیکان، مغفر یا کلاهخود، (آجرلو و ایروانی قدیم ۱۳۸۶)، سپر، غلاف شمشیر، سایر تجهیزات نظامی و قدح و یا کاسه، سطل، شمعدان، لوازم خانگی، لباس، کمر بند، و نیز برخی حلقه‌های مفرغی حک شده است (Dinçol and Dinçol; Brilli 1991) 2003-2004. کتیبه‌های کوتاهی که بر روی اشیای فلزی نقر شده است بیش‌تر مضمون مالکیت دارد و گاه وقایع مرتبط با هدایا (بشاش کتوز، ۱۳۸۶ ب: ۱۴؛ Dalaian and Grekian 2004) یا نذورات را با آن‌ها ضبط کرده‌اند؛ و موضوع کتیبه‌های نقر شده بر روی الواح گلی فعالیت‌های اقتصادی نظیر فهرست کالاها یا نامه‌های حاوی دستورات اجرائی مختلف از سوی پادشاهان خطاب به مقامات دولتی را دربر می‌گیرد.» (همان جا، صفحه ۳۹)

یادداشت مستقلی می‌طلبد تا وارد حوزه این جعلیات شوم، اما اشاره کوتاهی در این باره خالی از لطف نیست. جاعلین و سازندگان اشیای قلابی باستانی برای انتساب دست ساخته‌هایشان به تمدن‌های منطقه، آن زمانی که نتوانسته‌اند در شگردهای کپی کشی از نمونه آثار به دست آمده در حفاری‌های علمی و رسمی بهره بگیرند و یا دست ساخته‌هایشان از نظر فنی در سطح پایینی بوده و در بازار حراج نمی‌توانست به قیمت خوبی به فروش برسد، دست به نقر این کتیبه‌ها زده‌اند. بخش دیگری از این کتیبه‌ها بر روی آثاری ایجاد شده است که در حفاری‌های رسمی به دست آمده‌اند، اما آثار به دست آمده جذابیتی برای خریداران نمی‌توانست داشته باشد، مانند:



(همان جا، صفحه ۱۱۳) در این تصویر شاهد نقوشی بر روی شکسته‌های سفالی هستیم که از نو تراش بودن حکاکی‌ها حکایت می‌کند.



تصویر رنگی از کتاب: کاوش در حسلو، انتشارات گنجینه هنر، صفحه ۸۸

در محوطه حسلو و در حفاری‌های رسمی آن محوطه توسط دایسون، چنان چه خود نیز اعلام کرده‌اند، هیچ کتیبه باستانی نقر شده بر روی گل پخته و یا سنگ پیدا نشده است. بنابراین جاعلین برای پر کردن این خلاء مجبور شده‌اند به ایجاد جعلیاتی در آثار باستانی واقعی دست بزنند. کتاب (اشیای تاریخی - فرهنگی حسلو، اسکاروایت ماسکارالا، ترجمه صمد علیون و علی صدارتی، صفحه ۱۰۶) در توضیح این اثر در زیرنویس عکس نوشته شده است: «کاسه سنگی کدشمن انلیل (Has 64-656)؛ قطر ۷/۸ سانتی متر. موزه ایران باستان».

کتیبه موجود بر روی این ظرف را مربوط به یک شاه ایلامی دانسته‌اند و آن را هدیه‌ای به فرمانروای حسلو معرفی کرده‌اند. گرچه در اصالت این ظرف پیدا شده در حسلو شکی نیست، ولی این کتیبه جعل جدید است و اگر به تصویر آن با دقت نگاه کنید، خواهید دید که مانند کوزه سفالی در صفحه قبل، سطح ظرف قرمز فام است. ولی شیارهای موجود حاصل از حک این کتیبه سفید و تازه تراش می‌باشد. همین شیوه در ظروف واقعاً باستانی با کتیبه‌های جعلی نیز به دفعات غیر قابل شمارش تکرار شده است و حتی شخصی مثل ماسکارالا که در تشخیص این مسائل استاد کامل است متوجه بسیاری از آن‌ها نشده است!

با مقایسه خطوط باستانی میخی آشوری و بابلی و عیلامی و ... می‌توان بی‌محتوایی ادعای خطوط به شکل **مثلث متساوی الساقین خوانیده اورارتویی** را به اثبات رساند. زیرا همه خطوط میخی موجود، از نظر شکل هندسی کاراکترهای نوشتاری، از مثلث متساوی الساقین بهره گرفته‌اند و این مسئله تمایزی برای الفبای اورارتویی نسبت به دیگر الفباها ایجاد نمی‌کند! فقط کوتاه بگوییم که ناکارآمدی الفبای نوظهور اورارتویی آن‌ها را مجبور کرده بود تا در کتیبه‌های مفصل خود، از الفبای آشوری نیز استفاده نمایند.

«دومین خطی که در سرزمین اورارتو رواج داشت و هنوز به طور کامل شناخته نشده و پیرامون آن تحقیق چندانی صورت نگرفته، خط هیروگلیفی است. کاوش‌های باستان‌شناسی در محوطه توپراق قلعه در نزدیکی ارزینجان در ترکیه (Klein 1974) و کالمیربلور در جنوب قفقاز و همچنین شهر اورارتویی بسطام در شمال غرب ایران (مدودسکایا ۱۳۸۸: ۱۹۷؛ 1-3؛ Klein 1970b: 106 Abb.) مشخص ساخته که اورارتوها نوعی **خط هیروگلیفی** را به کار می‌برده‌اند که به احتمال زیاد ریشه در پیشینه سرزمین اورارتو یا نائیری داشته است (پیوتروفسکی ۱۳۸۳: ۵۴). در این شکل نوشتار، شمایی را به صورت گروهی یا منفرد در قالب سر حیوانات، گیاهان، اشیای مختلف، حلقه‌ها، خطوط موجدار و جناغی به همراه خطوط کوچک بر روی ظروف سفالی مربوط به ذخیره گندم و شراب، اشیای مفرغی، مهرهای سنگی و لوح‌های گلی نقر می‌کردند (پیوتروفسکی، ۱۳۷۳: ۵۴).

پیشینه استفاده از خط هیروگلیف در منطقه دریاچه وان به دوران قبل از فروپاشی امپراطوری هیتی در اواسط هزاره دوم پیش از میلاد می‌رسد. هیتی‌ها از نوعی خط تصویر نگار موسوم به خط هیروگلیف هیتی استفاده می‌کردند (Beckman 1996؛ Yakubovich 2008). «(همان جا، صفحه ۳۶)

با این حساب اورارتوها نیز از نوعی الفبای هیروگلیفی بهره می‌بردند و آن الفبا را از هیتی‌ها به عاریت گرفته بودند!!! اگر بخواهم وارد بررسی خاستگاه هیتی‌ها و خطوط باستانی ایشان شوم، لاجرم باید به حوزه بررسی کتاب نامقدس عهد عتیق وارد شوم، به بررسی هنر هیتی پردازم و ... که باز از بحث اصلی به دور می‌مانم، بنابراین با توضیح نکته‌ای از ورود به این موضوع نیز اجتناب می‌کنم تا به مقصد اصلی این نوشتار وارد شویم:

«با مقایسه کاربرد خط هیروگلیف با خط میخی در اورارتو درمی‌یابیم خط میخی رواج بیش‌تری نسبت به خط هیروگلیف داشته است. زیرا افزون بر کتیبه‌های روایی که بر روی سنگ به یادگار مانده، بر روی انبوه اشیای مفرغی به دست آمده از دوره اورارتو از این خط استفاده شده است. بر روی الواح گلی نیز بیش‌تر خط میخی به کار رفته است. **حدود ۱۷۰۰ کتیبه اورارتویی با استفاده از این خط نقر شده است. بنابراین خط هیروگلیفی تنها در اشیایی از چند جنس محدود به کار رفته است.** البته به زعم برخی از پژوهشگران احتمال دارد از این نوع خطوط بر روی مواد فساد پذیر نظیر پوست استفاده شده باشد و از این جهت است که **کتیبه‌های زیادی با این نوع خط و نوشتار بر جای نمانده است** (Ayvazian 2012: 894؛ همچنین، نک. Klein 1974: 77). طرح این احتمال بنیان فرضیه جایگزین شدن خط هیروگلیفی با خط میخی (Dinçol and Dinçol 2011: 183) را سست می‌کند...» (همان جا، صفحه ۳۷)

یکی از اهداف پیش کشیدن بحث خطوط هیروگلیف برای اورارتوها، انتساب و ارتباط آن‌ها با هیتی‌ها می‌باشد. ولی چون این امکان به دلیل کمبود این آثار، مقدور نبود، به داستان معروف مواد فساد پذیر رجوع کرده‌اند که در جهان مدعیان فراوانی برای آن وجود دارد. برای محقق



تنها آن اسنادی قابل بررسی می‌باشد که قابل رؤیت است، نه ادعاهایی که اسناد موجود عدم صحت آن‌ها را کاملاً عیان می‌نماید. جعل کتیبه‌هایی با انواع هیروگلیف‌های مختلف منحصر به هیتی‌ها و اورارتوها نیست. برای محوطه تمدنی جیرفت (اکنون به این اسم می‌نامیم) نیز از این کتیبه‌های قلابی ساخته‌اند. این در حالی است که در هیچ متن به دست آمده از تمدن‌های دیگر، نامی از ایشان نیست! گویی آن‌ها هیچ گاه وجود نداشته و هیچ ارتباطی با تمدن‌های دیگر منطقه برقرار نکرده‌اند! در حالی که مقایسه آثار هنری بین جیرفت و دیگر تمدن‌های منطقه و به خصوص ایران نشان دهنده یک ارتباط تنگاتنگ هنری، صنعتی و فرهنگی در عصر باستان می‌باشد.

«تحقیقات زبان‌شناسی بر روی زبان اورارتویی نشان می‌دهد این زبان با زبان هوری که در هزاره دوم پ.م. در ترکیه رواج داشت خویشاوند بوده است (ملیکیشویلی ۱۳۸۷: ۲۵) و از طرف دیگر زبان اورارتویی از نظر ساختار زبانی نه هند و اروپایی است و نه سامی (ویتتر ۱۳۸۷: ۹۱). همچنین رابطه دقیق این زبان با زبان هوری مشخص نیست، اما با توجه به اشتراکات موجود در ساختار زبانی آن‌ها (ملیکیشویلی ۱۳۸۷: ۱۶) می‌توان آن‌ها را خویشاوند تلقی کرد. دیاکونوف زبان هوری را از زبان اورارتویی مستقل دانسته و این دو زبان را به زبان مادری مشترکی نسبت داده است (دارا ۱۳۹۴: ۶۷؛ ۱۹۶۷: 7؛ Diakonof 1967). فورنت نیز با تأکید بر این نظریه، به وجود رابطه خواهری بین زبان هوری و اورارتو قائل است (Fournet 2011: 43). از دید دینچول (2011: 184) نیز می‌توان رابطه خاله و خواهرزادگی بین این دو زبان برقرار کرد. اما در حالت کلی زبان اورارتویی از یک سو به لحاظ نظام صرفی به زبان کارتولی، یکی از زبان‌های قفقازی شباهت دارد و از سوی دیگر از نظر شکل بن‌ها و پسوند‌های آن بیش‌تر زبان گرجی است. از منظر برخی ضمائر و پسوندها نیز می‌تواند آن را با زبان عیلامی تطبیق داد (ملیکیشویلی ۱۳۸۷: ۲۰). با این حال باید توجه داشت آن چه گفته شده تنها تفسیر و دیدگاهی کلی در مورد زبان اورارتویی است و فقدان متون ادبی نوشته شده به این زبان، پرداختن به جزئیات آن را غیر ممکن ساخته است. در حالت کلی و با توجه به مطالعاتی که در این باره صورت گرفته است، زبان هوری و زبان اورارتویی که در هزاره‌های دوم و اول پ.م. در منطقه ترکیه امروزی صحبت می‌شد هر دو از اعضای خانواده زبان‌های قفقاز شرقی است (Dinçol and Dinçol 2011: 184).» (همان جا، صفحه ۳۸)

حضرات نویسنده و مورخ و باستان‌شناس و ... واقعاً خرد آدمی را به سخره گرفته‌اند. باید منتظر نظریه‌هایی باشیم که از رابطه «عمو و برادرزادگی» و «دایی و خواهرزادگی» و غیره نیز در مسائل زبان‌شناسی استفاده کنند. اگر بعد از کشف رمز و مطالعه این همه کتیبه اورارتویی و بررسی ارتباط زبانی توانسته‌اند خاستگاه زبانی دقیق اورارتوها را به دست بیاورند، از روی کدامین اسناد

به ترجمه این کتیبه‌ها اقدام کرده‌اند؟ آیا می‌توان بدون دانستن زبان یک کتیبه به ترجمه و مطالعه آن پرداخت؟! آیا می‌توان نام این گونه فعالیت‌ها را تحقیقات علمی نهاد؟ آیا این قبیل ادعاها توهین وقیحانه به تحقیقات علمی نیست؟ آیا با مطالعه چندین باره این پاراگراف می‌توان فهمید زبان اورارتویی چه زبانی بوده است؟ گمان نکنید این داستان‌ها را فقط برای زبان اورارتویی تهیه و تدارک دیده‌اند. اگر زبان اورارتویی با وجود این همه کتیبه، قابل شناسایی و ریشه‌یابی نیست پس درباره زبان مادی که هیچ کتیبه‌ای از آن به یادگار نمانده چه باید گفت؟ به سراغ کتیبه‌هایی روم که جان کلام در آن‌ها نهفته است و با بررسی دقیق آن‌ها ماهیت اورارتوها به روشنی قابل شناسایی است و داستان‌های رایج را بی‌روتنی کرده، از اعتبار آن می‌کاهد و از گردونه اطلاعات قابل قبول تاریخی خارج می‌نماید.

حدود شانزده کتیبه از اوراتوها به دست آمده است با نام‌های: «۱- کتیبه‌های ایشوئینی و منوآ در قلاتگاه (۱۵ کیلومتری اشنویه)، ۲- کتیبه کله‌شین (این سنگ نوشته در گذشته در مرز بین ایران و عراق در وسط گردنه کوهی که شهرستان اشنویه را از شهر رواندوز عراق جدا می‌کند قرار داشت، اکنون در موزه تاریخی اورمیه)، ۳- کتیبه داش تپه (۲۱ کیلومتری غرب میاندوآب)، ۴- کتیبه اژدها بولاغی (عین الروم، ۱۸ کیلومتری اورمیه)، ۵- کتیبه جوان قلعه عجب شیر (۸ کیلومتری شهرستان عجب شیر)، ۶- کتیبه سقین دل (۵ کیلومتری ورزقان)، ۷- کتیبه موانا (۳۷ کیلومتری غرب اورمیه)، ۸- کتیبه مرگه کاروان (۲۵ کیلومتری شمال غربی اشنویه)، ۹- کتیبه محمود آباد (۲۵ کیلومتری جنوب شهر اورمیه)، ۱۰- کتیبه یازلیق (رازلیق، ۱۵ کیلومتری شهر سراب)، ۱۱- کتیبه نشتان (۲۵ کیلومتری شرق شهر سراب)، ۱۲- کتیبه شیشه (۴۰ کیلومتری شهر اهر)، ۱۳- کتیبه بسطام (۹ کیلومتری غرب شهر قره ضیاءالدین)، ۱۴- سیاه چشمه (شمال روستای چشمه گل، اشنویه)، ۱۵- سنگ قبر منقوش به چلیپا (ماکو).»

من در این جا به سه موضوع اصلی خواهم پرداخت. ۱- محتوای موجود در کتیبه، ۲- محل‌هایی که کتیبه‌ها در آن قرار دارند و در ارتباط با آن هستند، ۳- ساختار کتیبه‌ها از نظر متریک. ابتدا به این نکته پردازم که به جز کتیبه‌های قلاتگاه، بسطام، داش تپه، سقین دل، محمود آباد و جوان قلعه مابقی این شانزده کتیبه بدون هیچ گونه ارتباطی با محوطه‌ای باستانی و تاریخی در صخره‌ها و استل‌ها و سنگ‌های تراش خورده مجزا و مجرد قرار دارند.

«قلاتگاه را اولین بار در سال ۱۹۶۸ میلادی هیئت اعزامی از موزه دانشگاهی دانشگاه پنسیلوانیا، موسوم به «پروژه حسنلو»، کشف و مورد بررسی باستان‌شناسی قرار داد. ثمره این اقدام کشف آثار مربوط به دوره اورارتو از جمله کتیبه اورارتویی آن از دوره سلطنت ایشوئینی و منوآ بود. آثار به دست آمده از این قلعه را می‌توان با نمونه‌های مکشوفه از کارمیر بلور، توپراق قلعه و ایغدی و نیز کلنکران در جنوب



قفقاز تطبیق داد. همچنین، سفال‌های یافت شده از سطح این محوطه، که به غالب احتمال مربوط به آخرین مرحله سکونت در این قلعه هستند، با سفال‌های دوره سوم حسنلو (اورارتویی و اندکی پس از اورارتوها)، زیویه و هفتون تپه در ایران و بالاترین لایه‌های سکونت آلتین تپه در منطقه وان و توپراق قلعه و تولکی تپه در ترکیه قابل مقایسه است.» (همان جا، صفحه ۴۱)

«کتیبه قلاتنگاه را کریستوفر هاملین، یکی از اعضای اعزامی «پروژه حسنلو» به بررسی قلعه قلاتنگاه، در سال ۱۹۶۸ میلادی کشف کرد. از این کتیبه در زمان نامشخصی در بدنه آب بندی که برای چشمه واقع در نزدیکی محوطه ایجاد شده بود استفاده کرده بودند.» (همان جا، صفحه ۴۳)

در این جا یک سوال اساسی مطرح می‌کنم: «فارغ از کتیبه‌های به دست آمده از اورارتوها، کدام ویژگی نشان دهنده اورارتویی بودن و نبودن یک سفال و یا دیگر اشیای باستانی می‌باشد؟ مثلاً بر اساس کدام ویژگی می‌توان یک ظرف اورارتویی را از آثار هنری دیگر متمایز کرد؟ این سوالی است که جواب آن به هیچ شکلی داده نمی‌شود. این مسئله مورد سوء استفاده گسترده توسط جاعلین قرار گرفته است و از آن جایی که بنیان این ادعاها سست و شکننده می‌باشد و تاکنون نیز کسی به آن نپرداخته، در نتیجه مقدمات بسیاری از ناراستی‌ها در فهم تاریخ منطقه را به ثمر رسانده است. به طوری که وجود تشابهات هنری در آثار باستانی می‌تواند دلایل دیگری جز جغرافیای واحد سیاسی را در پی داشته باشد. چنان چه خود حضرات نیز همواره تأکید داشته‌اند، مثلاً جغرافیایی واحد در مدت زمانی کوتاه و یا دراز بین قدرت‌های منطقه دست به دست چرخیده است و هر کدام از این مناطق تحت تأثیر فرهنگ‌های مختلفی قرار گرفته‌اند و در طی این کشمکش‌ها تأثیرات فراوانی پذیرفته و یا منتقل کرده‌اند. پس بر اساس این ویژگی نمی‌توان ادعایی را مطرح نمود.

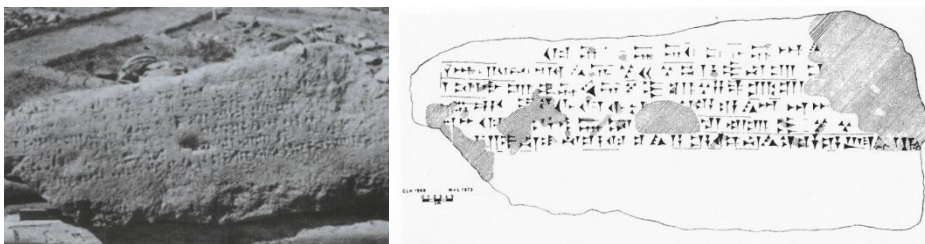
و اما سوال مهم دیگر این که «روش کشف رمز کتیبه‌های باستانی به چه شکلی بوده است؟ مدعیان کشف رمز کتیبه‌های باستانی (چنان چه پیش‌تر نیز در این یادداشت اشاره کردم) بر اساس چه اسلوبی اقدام به قرائت این کتیبه‌ها کرده‌اند و با توجه به در دست داشتن کدامین گرامر و لغت نامه به ترجمه آن‌ها پرداخته‌اند؟ ما تنها با کتیبه‌هایی با خط میخی رویه رو هستیم و ترجمه‌هایی که مدعی هستند از این کتیبه‌ها به دست آورده‌اند. در حالی که زبان دقیق کتیبه‌ها را نمی‌دانیم و ارتباط دقیق بین این دو مشخص نیست!

بنابراین به طور کلی هیچ ادله‌ای برای اورارتویی معرفی کردن یافته‌ای در اختیار نیست و به غیر از این کتیبه‌ها و زبانی که با محقق سخن می‌گویند دیگر نمی‌توان چیزی به نام هنر و یا صنعت اورارتویی به جهان معرفی کرد.

در بقایای مانده از کتیبه قلاتنگاه هیچ گونه آثاری از تزیین و طرح و نقش دیده نمی‌شود. جنس این کتیبه بنابر توضیحاتی که داده‌اند از آهک می‌باشد و شکل هندسی منظمی از آن باقی نمانده



است. و از آن جهت که مدعی هستند در زمان نامعلومی در بدنه آب بندی در چشمه‌ای که در نزدیکی محوطه بوده، استفاده شده است، بنابراین در حفاری به دست نیامده و سال‌های سال در معرض انواع تأثیرات محیطی از جمله سردی و گرمی هوا، باران و برف و تأثیرات باد بوده است. اما با این حال بخش اصلی آن سالم مانده است!



همان جا، کتیبه قلاتگاه، تصاویر صفحه ۴۲ و ۴۳

«(سطور ۱-۲) به حول و قوه **خالدی**، خدای طوفان [ناخوانا] **ایشپوئینی** پسر **ساردوری**، پادشاه **بیای‌نی‌لی** و **منوا**، (سطور ۳-۴) پسر **ایشپوئینی**، وقتی سرزمین **زاشقوآ** [ناخوانا] سرزمین [ناخوانا] فتح کرد، **آن‌ها ساختند** یک X و یک دروازه؟ برای خالدی [ناخوانا]، (سطور ۵-۶) پادگان خالدی، شهر **اوئیشه**، سرزمین [ناخوانا] **گوسفند** و ... و درختان ... [ناخوانا]». (همان جا، صفحه ۴۴)

در این متن هشت اسم خاص آمده است، خالدی (خدای طوفان و ...)، ایشپوئینی، منوآ و ساردوری (پادشاهان اورارتویی)، بیای‌نی‌لی، زاشقوا و اوئیشه (اسم مکان). این کتیبه از فتح زاشقوآ توسط ایشپوئینی پادشاه و مشارکت پسرش در این امر سخن به میان می‌آورد. صحبت از ساخت دروازه و به احتمال باروهایی برای زاشقوآ است. کتیبه توضیحی درباره زاشقوآ و شهر اوئیشه و موقعیت جغرافیایی آن نمی‌دهد و فقط از گوسفندان فراوان اوئیشه سخن به میان می‌آید؟ معلوم نیست بر اساس کدامین ضرورت این کتیبه به جای قرار گرفتن در زاشقوآ در قلعه قلاتگاه جای دارد که نمی‌دانیم نام باستانی آن چیست؟ این مسئله فقط مربوط به کتیبه قلاتگاه نیست. کتیبه دیگری در قلاتگاه یافت شده است که این بار منوآ ادعای شاهی می‌کند و از مشارکت با پدر خبری نیست. به متن این کتیبه که در موزه بریتانیا نگهداری می‌شود توجه کنید:

«(سطور ۱-۵) سپاس از قدرت خالدی، منوآ پسر ایشپوئینی، او این ساختمان برزودیدونی را ساخت. برزودیدونی منوآ و نام او. (سطور ۶-۸) او یک قلعه کامل ساخت. (سطور ۹-۱۴) سپاس از عظمت خالدی، من هشتم منوآ، پسر ایشپوئینی، پادشاه قدرتمند، شاه بزرگ، پادشاه بیای‌نی‌لی، فرمانروای توشپا». (همان جا، صفحه ۵۶)

در این کتیبه نیز خبری از پادشاهی بر اورارتو نیست. خبر از ساخت قلعه‌ای است و بس و تکرار تشکر از خالدی و بزرگ خواندن او و قدرتمند نشان دادن منوآ به عنوان شاه بزرگ! اگر تا زمان پادشاهی مستقل منوآ قلعه قلاتگاه که ظاهراً در این کتیبه برزودیدونی نام دارد ساخته نشده بود، پس چه ضرورتی داشت کتیبه‌ای با سرکردگی مشترک ایشپوئینی و منوآ در همان محل نقر شود؟ چون در زمان ایشپوئینی هنوز آن قلعه ساخته نشده است و اگر هدف گزارش ساخت و سازهایی در مکان دیگر بوده، چرا کتیبه‌های مربوطه در محل اصلی آن ساخت و سازه‌ها قرار ندارند؟ و اگر قلعه‌های مهم را با این قبیل کتیبه‌ها معرفی می‌کردند، پس چرا اثری از این کتیبه‌ها در مشتا موجود نیست؟ جایی که مدعی هستند حسنلو بوده است! بنده در این یادداشت‌ها به دنبال طرح این سوالات و فهم جواب آن‌ها هستم.

«کتیبه کله‌شین را می‌توان اولین کتیبه کشف شده و سرمنشاء مطالعات باستان‌شناسی و تاریخ اورارتو در منطقه آذربایجان ایران دانست. کله‌شین یا کیله‌شین در گویش کردی به معنای سنگ قبر (= کله) آبی رنگ (=شین) است (بندیکت ۱۳۹۳؛ بشاش کنزق ۱۳۷۵:۱۰۹). اولین پژوهشگر کاشف این کتیبه شرق‌شناس آلمانی به نام شولتز بود. وی که در منطقه، در جست و جوی آثار تمدن اورارتویی بود، این کتیبه را در سال ۱۸۲۹ میلادی کشف کرد و رونوشتی از آن برداشت. متأسفانه، **وی در ادامه مسیر خود به دست اکراد کشته شد** و دست نوشته‌های او پس از مرگش انتشار یافت (Harkness 1834).» (همان جا، صفحه ۴۴)



کتیبه کله‌شین، موزه اورمیه

کتیبه کله‌شین چنان‌چه در تصویر آمده استل سنگی دو رویه‌ای با متن واحدی به خط آشوری و اورارتویی است. این کتیبه جزء مفصل‌ترین متونی است که منتسب به اورارتوها (در ایران) می‌باشد. هر چند متن آشوری و اورارتویی آن نسبتاً طولانی است، ولی به سبب مقایسه و بررسی دقیق، کل آن را می‌آورم:

«وقتی ایشپوئینی پسر ساردوری، شاه اعظم، شاه شهرها، شاه بیائینا، فرمان‌روای شهر توشپا (و) منوآ پسر ایشپوئینی در آردینی به محضر خالدی رسیدند، آنان پایه‌ای برای خالدی در کنار راه اصلی (؟) برپا کردند (؟). ایشپوئینی پسر ساردوری کتیبه‌ای مقابل این پایه نهاد. او سلاح‌های ظریف (یک؟) niribe ظریف آورد، او بیرق‌هایی مسین آورد، او ظرفی مسین آورد، او XX آورد (و) niribe بسیار آورد. وی یک adani در دروازه‌های خالدی برپا کرد. او (آنها) را با جان و دل به ایزد خالدی داد. او ۱۱۱۲ گاو، ۹۰۲۰ بز (؟) (و) **گوسفند به عنوان هدیه، ۱۲۴۸۰ بز بزرگ (؟) برای پیشکش آورد.**

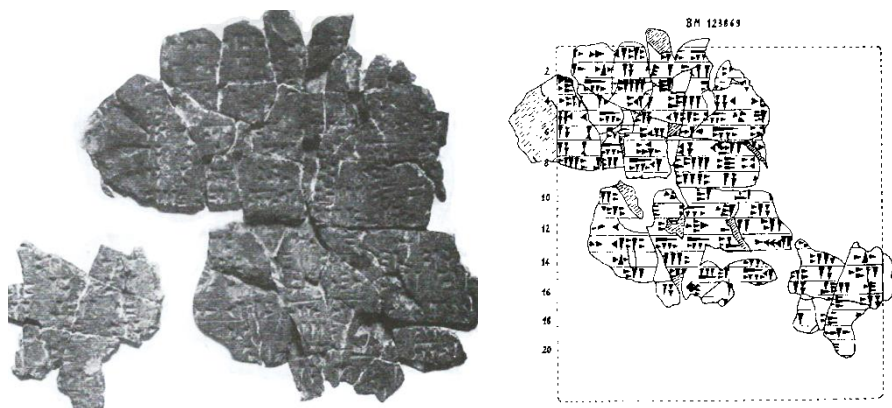
وقتی ایشپوئینی پسر ساردوری، شاه اعظم، شاه مقتدر، شاه شورا، شاه بیائینا، فرمان‌روای شهر توشپا در شهر آردینی به محضر خالدی رسید به سبب لطف (؟) خالدی وی این burganani را ساخت ... نوشته‌ها در کنار راه در دروازه‌های خالدی قرار داده شدند. در شهر آردینی، در دروازه خالدی، وی (یک؟) niribe آورد (زمانی؟) که هدایا پیشکش شدند [در حالی که سخن] انی [می‌گفت] (؟).
وقتی ایشپوئینی پسر ساردوری (و) منوآ پسر ایشپوئینی در شهر آردینی به محضر خالدی رسیدند، آنان (یک؟) niribe برای وقف به خالدی آوردند، آنان گفتند: **هر آن کس که این niribe را از دروازه‌های خالدی بردارد ...، هر آن کس که سبب شود کسی (آن) را به جایی ببرد؟ هر آن کس که آن را پنهان سازد ...، در شهر آردینی بشنود (که) کسی niribe را از دروازه خالدی برداشته است، هر کس به این کار توغیب کند، خالدی تخم (او) را از روی زمین محو کند ... هر آن کس این کتیبه را از این محل بردارد، هر آن کس فرد دیگری را (به انجام) این کارها وادارد، بگوید «برو (آن) را نابود کن»، خالدی خدای طوفان، خدای خورشید (و همه) ایزدان شهر آردینی تخم (او) را از روی زمین محو کنند.» (همان جا، صفحه ۴۸)**

چه قدر متن این کتیبه آشناست. اگر ساخت یک استل و دادن هدایای گاو و گوسفند و بز به خالدی نیازمند ذکر چنین توضیحاتی دو زبانه (به اورارتویی و آشوری) بوده است، بنابراین رویدادهای مهم دیگری نیز باید ثبت و ضبط شده باشد. در ابتدای هر سه پاراگراف از این متن ایشپوئینی نسب خود را معرفی کرده، از الطاف خالدی تشکر می‌نماید. هر چند در بند اول و سوم منوآ نیز به عنوان همکار و هم قدرت در رکاب پدر خودنمایی می‌کند. در متن کتیبه دقیقاً مشخص نیست که آیا این همه حیوان هدیه داده شده به محضر خالدی قربانی شده‌اند یا قضیه چیز دیگری است. زیرا ارقامی که آورده‌اند بسیار بزرگ می‌باشد. وانگهی قرار گرفتن این کتیبه توضیحی در وسط یک گردنه به دور از محوطه‌های باستانی معروف در غرب آذربایجان چه مفهومی می‌تواند داشته باشد؟ در بند سوم دوباره مطالبی تکراری ارائه می‌شود، با این توضیح که نابود کننده و یا مسبب نابودی niribe، فلان و فلان شود! ایشپوئینی و منوآ جزء اولین پادشاهان اورارتو معرفی شده‌اند. در زمان ایشان و دیگر پادشاهان، اورارتو بارها و بارها مورد حمله و اشغال



واقع شده است. آیا آشوریانی که به خونخواری و تجاوز و قتل و کشتار معروف شده‌اند از کنار این استل بدون آسیب رساندن به آن رد شده‌اند؟! چون کتیبه دو زبانه است و خواندن آن برای آشوریان امکان پذیر بود. مهم‌ترین تفاوت در متن پشت و روی این کتیبه تفاوت در آمار بزهای اهدایی می‌باشد. در متن اورارتویی عدد ۹۰۲۰ برای بزها ذکر شده است و در قسمت آشوری این عدد ۹۱۲۰ بز می‌باشد. اگر این اشتباه عددی مربوط به تدوین این کتاب یا ترجمه آن توسط غربی‌ها نباشد، امیدوارم خالدی از گناه منشیان اورارتویی در گذرد که آمار هدایا را به صورت صحیح درج نکرده‌اند!

از نکات جالب درباره این استل سلامت نسبی آن در حوادث روزگار و تأثیرات محیطی و انسانی است! به طوری که تقریباً متن کامل آن قابل قرائت بوده و بخش بسیار کمی از آن محو شده است. به طور کلی این کتیبه حاوی متنی آیینی و عبادی است و مسائل سیاسی و منطقه‌ای در آن بازتابی نداشته است.



همان جا، تصاویر صفحه ۵۲، قطعات بازسازی شده و طرح آن

«کتیبه اورارتویی داش تپه که قسمت‌هایی از آن اکنون در موزه بریتانیا نگهداری می‌شود، بر روی صخره نقر شده بود. افراد نا آگاه آن قسمت از صخره را که حاوی کتیبه بود کنده و جدا کرده بودند و بعدها فیبر تکه‌هایی از این کتیبه را از محل داش تپه به موزه بریتانیا انتقال داد و قسمت‌هایی از آن را در محل باقی گذاشت. آخرین گزارش از کتیبه موجود در محوطه داش تپه مربوط به گزارش بررسی‌های کلایس در این محوطه است (خطیب شهیدی ۱۳۸۳: ۳۸۶، شماره ۵۲: Kleiss 1970b: 119-120). به دلیل این که در حال حاضر از این تپه صخره‌ای سنگ استخراج می‌شود، متأسفانه آثار کتیبه به کلی از بین رفته است.» (همان جا، صفحه ۵۱)

ابعاد اصلی کتیبه را ۸۵×۹۵ سانتی‌متر گزارش کرده‌اند که فقط دو تکه از آن با ابعاد ۶۸×۷۲ سانتی‌متر و ۲۹×۳۲ سانتی‌متر در موزه بریتانیا قرار دارد. علاقه دارم این دروغ را باور کنم که همه

کتیبه را یک جا به موزه بریتانیا منتقل نکرده‌اند و اجازه داده‌اند در محل اصلی ناپود شود تا به بررسی متن این کتیبه پردازم.

آن چه که در تصویر دیده می‌شود بقایای تکه تکه شده‌ای با ضخامت بسیار کم می‌باشد که برای حمل راحت‌تر به سبب وزن کم‌تر به این شکل درآمده است. یقیناً این تخریب، آن هم به این شکل، توسط مردم ناآگاه صورت نگرفته است!

«کتیبه از این جا در **اوائل قرن گذشته** توسط **قاچاقچیان** آثار باستانی منفجر شد و سه تکه از آن (BM 123869) در موزه بریتانیاست و بقیه کتیبه گم شده است (پیوتروفسکی، ۱۳۸۳: ۳۷۲). **اولین بار راولینسون (Rawlinson) از این کتیبه خبر داد** که در سال ۱۸۴۰ کشف شد و لهمان – هاپت (Lehmannn-Haupt) بر آن پژوهش کرد (CICH 20, Taf. XII) (کتیبه‌های میخی اورارتویی از ایران، انتشارات پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری، مریم دارا، صفحه ۶۶)

تخریبی که توسط برخی افراد ناآگاه بر محوطه‌های باستانی وارد شده، گرچه بی‌تأثیر نیست، اما تخریب صورت گرفته توسط باستان شناسان غربی در محوطه‌های باستانی خاورمیانه و جهان حتی بسیار بیش‌تر از سودجویان و قاچاقچیان عتیقه‌جات بوده است.

«(سطور ۲-۱) به حول عظمت خالدی، منوآ، پسر ایشپوئینی (سطور ۴-۳) او این قلعه را در سرزمین (۹) و شهر مشت را ساخت (سطر ۵). او این جا را در سرزمین مانا فتح کرد (سطور ۷-۶). او این جا را پادگانی اختصاص داده است، او اختصاص داد سواره نظام و پیاده نظام (سطر ۸). خالدی پیشاپیش حرکت نمود (سطر ۹). منوآ می‌گوید: (سطر ۱۰) من سرزمین مانا را فتح کردم (سطر ۱۱). از این جا من قرار دادم (سطر ۱۲) یک سنگ یاد بود برای خالدی در این جا (سطر ۱۳) به حول عظمت خالدی من هستم منوآ، شاه بزرگ، (سطر ۱۵) فرمان‌روای شهر توشیا. (سطور ۱۶-۱۷) منوآ می‌گوید: کسی که این را از بین ببرد، (سطر ۱۸) یا کس دیگری را برای این کار ترغیب کند (سطر ۱۹) ناپود کند خالدی، خدای طوفان، خدای خورشید (سطر ۲۰) او را در زیر نور خورشید (سطور ۲۳-۲۱) **غیر قابل ترجمه**» (همان جا، صفحه ۵۲)

آیا جالب نیست که بیش از نصف کتیبه موجود نیست، ولی متن ترجمه شده هیچ چیزی را از قلم نینداخته است؟! جز سطرهای ۲۱-۲۳ که به جای این که ناموجود نوشته شود **غیر قابل ترجمه نوشته شده است!!!** در این کتیبه از بازسازی و تعمیر **مشتا** سخن نمی‌گوید. بل که از ساخت آن سخن به میان می‌آورد! آیا این خود دلیلی بر حسنلو نبودن مشتا نیست؟ در متن کتیبه ذکر کاملی از **ماننا** نیامده است و این لغت به تعبیر آقایان به این ترجمه وارد شده است. این کلمه بر اساس ترجمه باید در دو سطر پنجم و دهم قرار می‌گرفت، که در سطر پنجم فقط حرف اول

و در سطر دهم حرف اول و بخش ناخوانایی از حرف دوم آمده است. در انتهای متن کتیبه، لعن و نفرین‌هایی مشابه کتیبه کله‌شین را می‌بینیم که کمی کم‌رنگ‌تر شده است.



کتیبه ازدها بولاغی (عین الروم)

موضوع کتیبه ازدها بولاغی بسیار جالب است:

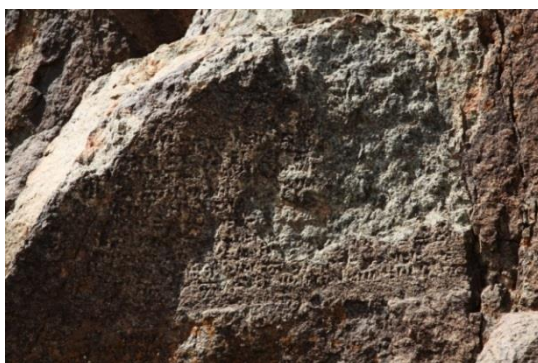
«این اثر تاریخی را ولفرام کلایس در سال ۱۹۷۱ کشف و معرفی کرد (Kleiss 1972b: 149f). این کتیبه از نظر شیوه کتیبه‌نویسی با **کتیبه مهر قاپیسی** در **وان** تطبیق می‌یابد و شاید در اصل، همانند کتیبه اخیر، سراسر سطح قاب کنده شده در سینه سنگ، پوشیده از علایم میخی بود. اما متأسفانه **با توجه به جنس نامرغوب سنگ انتخاب شده، بیش‌تر علامات آن از بین رفته است** و تنها و در زیر طاق برخی علامت‌ها به وضوح دیده می‌شوند.» (همان جا، صفحه ۵۴)

منوآ باید لعن و نفرین خود در این کتیبه را نثار حجار آن بکند که به سبب انتخاب نادرست سنگ فرمان‌شاهی را در سنگی نامرغوب نشانده و موجبات نابودی آن را فراهم آورده است! چیز زیادی از این کتیبه باقی نمانده است، اما به غیر از نامرغوب بودن سنگ، قاب اندازی در صخره برای ایجاد این کتیبه بسیار ابتدایی است و طاق ایجاد شده جهت سایه بان برای محافظت از کتیبه بدون قرینه و بد فرم می‌باشد و مانند کتیبه‌هایی که تاکنون توضیح داده شد و در ادامه نیز خواهد آمد فاقد هر گونه تزیینات زیبایی‌شناسانه است. این مسئله در موضوع تمامی کتیبه‌های اورارتویی صادق است. در متن این کتیبه آمده است:

«با سپاس از قدرت خالدی، من منوآ، پسر ایشپوئینی، شاه بزرگ، پادشاه سرزمین بیا اینی لی، فرمان‌روای شهر توشپا، منوآ او **ایجاد/نقر کرد این چشمه را**.» (همان جا، صفحه ۵۵)

حقارت منوآ در این کتیبه نیز قابل رؤیت است. در سرزمین پر آبی چون آذربایجان، منوآ ایجاد چشمه‌ای را مایه تفاخر دانسته و دستور داده است کتیبه‌ای در کنار آن حک نماید! البته بنده دقیقاً نمی‌دانم چه گونه می‌توان چشمه را ایجاد کرد. زیرا بر اساس آن چه می‌دانیم چشمه‌های

طبیعی به صورت خود جوش از دل زمین بیرون می‌آیند و معمولاً ساکنین محلی در نزدیکی آن آب بندی ایجاد می‌کنند تا بتوانند به راحتی از آن آب برداشت کرده و یا به دام‌های خود بدهند. دلیل دیگری که منوآ ساخت این چشمه را در کتیبه‌ای نقر کرده و از ساخت و ساز دیگری سخن به میان نیاورده (حداقل در متن سالم مانده)، نبود آثار باستانی فاخری است که بتوان به او نسبت داد و چون فقط چشمه‌ای در آن نزدیکی بوده، توانسته است آن را به نام خویش ثبت کند! معرفی این کتیبه با نام دیگری با عنوان «عین الروم» نیز از جمله جذابیت‌های این کتیبه می‌باشد. سعی کرده‌اند با این عنوان آن را به ترکیه نسبت دهند که در ادبیات ایران به روم تشبیه شده است (مانند ملای روم [مولوی]).



کتیبه جوان قلعه

«این کتیبه در سال ۱۳۸۲ کشف شد (جبارزاده، ۱۳۸۲) اما متأسفانه قسمت‌هایی از آن قبل از این که رونوشت کاملی از آن برداشته شود به دست افراد ناآگاه تخریب شد. در حال حاضر تنها نصف کتیبه اصلی موجود است. با این حال خوش‌بختانه وجود یک قطعه عکس که قبل از تخریب کتیبه گرفته شده است شاید در آینده نزدیک آگاهی از متن اصلی و کامل این کتیبه را میسر سازد.» (همان‌جا، صفحه ۵۷)

اگر تا زمان تهیه رونوشت این کتیبه را تخریب کرده‌اند و نصف آن از بین رفته و به غیر از یک عکس ناواضح چیز دیگری در دست نیست، متن ترجمه این کتیبه از کدامین طریق آماده شده است؟ آن هم ترجمه‌ای که کامل است و هیچ بخشی از آن حذف شده نیست؟!

«سطر (۱) عرابه جنگی خدای خالدی به حرکت درآمد. (سطر ۲) بر سرزمین مانا غلبه کرد، (سطر ۳) بر سرزمین آرسیتا غلبه کرد، (سطر ۴) سقوط کرد در مقابل آرگیشتی. (سطر ۵) آرگیشتی [پسر منوآ] صحبت می‌کند: من فتح کردم (؟) (سطر ۶) شهر شیمره‌ادیرونی، شهر شاهی (؟). (سطر ۷) من هستم آرگیشتی، پادشاه نیرومند، فرمان‌روای شهر توشیا. (سطر ۸) آرگیشتی می‌گوید: **هو کس که این**

کتیبه را (سطر ۹) از بین ببرد، باشد که خالدی او را از زیر آفتاب محو کند: می آرخی اورولینی (mi arhi uruliani) (همان جا، صفحه ۵۹)

بفرمایید! این است فرمان پادشاهی نیرومند که زمین و زمان را به هم می‌دوزد، اما کتیبه‌ای که از خود بر جای گذاشته بسیار حقیرانه است. آیا به واقع می‌توان مردم حسنلو را از اورارتوها دانست؟ مردمانی که آثار باقی مانده از آن‌ها چشم نواز هر موزه‌ای است! آیا حقارت اورارتوها را نمی‌توان از روی همین گنده گویی‌ها فهمید. در این جا نیز آرگیشتی لعنت خالدی را به محو کننده فرمان پادشاهی خود می‌فرستد، اما ظاهراً قدرت خالدی یارای مقابله با تخریب کنندگان این آثار را ندارد! آثاری که همگی سند رسوایی تام و تمام تاریخ نویسی جهانی است. در این کتیبه هیچ قاب اندازی تزیینی و یا دیگر شمایل زیبایی شناسانه قابل رویت نمی‌باشد و حتی برای حفاظت از متن نوشته بر روی سنگ قاب اندازی ساده‌ای نیز اجرا نشده است!



تصویر کتیبه سغندل، ورتقان

«(سطور ۴-۱) عرابه/ سلاح جنگی خالدی به حرکت درآمد، فایق آمد بر «اولتو دیا اونی» پادشاه سرزمین **پولوآدی**، سرزمین بانشادینی. خالدی پیروز است (؟)، سلاح خالدی پیروز است (؟). ساردوری برای جنگ حرکت کرد، پسر آرگیشتی. (سطور ۷-۵) ساردوری می‌گوید: او **۲۱ قلعه فتح کرد**، و او **۵۵ دیه نابود کرد**. آن جا شهر لیب لی اونی، شهر شاهی، که سنگربندی شده بود، در جنگ فتح گردید. (سطور ۱۰-۹) من هستم ساردوری، پسر آرگیشتی، پادشاه نیرومند، پادشاه بزرگ، پادشاه کشور بیا اینی لی، فرمان‌روای شهر توشپا.» (همان جا، صفحه ۶۱)

شکوه و عظمت و بزرگی هر دورانی از تاریخ حاکمیت سلاطین را بر اساس آثار مانده از ایشان بررسی می‌کنند نه از طریق چند سنگ نوشته در بالای کوه و یا رها شده در بیابان! مهم‌ترین دروغگویی ساردوری به حرکت در آوردن عرابه جنگی است که یقیناً در منطقه کوهستانی آذربایجان فاقد کاربرد بوده است. مگر آن که باستان شناسی بتواند جاده‌هایی کهن در این دیار پیدا نماید که در آن جاده‌ها قابلیت عرابه رانی موجود بوده است. این سلاحی بود که در

دشت‌های صاف و در جنگ‌های کلاسیک می‌توانست کاربرد داشته باشد و بیش‌تر ابزاری تشریفاتی برای حمل و نقل اشراف در شهرها بود و اگر نیروهای مقابل بر اثر یک ابتکار از مسیر جاده‌ها بیرون می‌آمدند، لشکری که ارباب داشت باز هم در سنگلاخ‌ها و مسیر ناهموار دوباره زمین‌گیر می‌شد. نابودی ۵۵ دیه در منطقه‌ای که جغرافیای اورارتو معرفی می‌کنند، بر خلاف ادعاهای رایج، خود نشانه روشنی از نابودگری اورارتوها بوده است!

«قلعه سقین دل مقر حکومت اولتودیاوونی، شاهک منطقه بود که بر سرزمین پولوآدی که می‌توان آن را با سرزمین قره داغ امروزی تطبیق داد حکومت می‌کرد.» (همان جا، صفحه ۵۹)

بر اساس کدامین سند می‌توان چنین ادعایی را پذیرفت. آیا از زبان این کتیبه می‌توان این دخل و تصرف و نام‌گذاری را قبول کرد؟ مگر نه این است که دیگر کتیبه‌های اورارتویی موجود در مکان‌های مختلف اغلب از فعالیت‌هایی خارج از محدوده حضور کتیبه سخن می‌گویند. آیا کتیبه دیگری از مردم پولوآدی یافته‌اید که آن‌ها نیز این ادعا را قبول کرده باشند که نام این سرزمین پولوآدی است؟ این که نمی‌شود با هر فرضی که حضرات علاقه‌مند به آن باشند تاریخ تدوین کرد. مانند کتیبه‌های دیگر این کتیبه نیز فاقد هر گونه نقش و نگار زیبایی شناسانه است.



موزه تاریخی اورمیه، کتیبه موانا

«این کتیبه را آقای ناصر فاروقی، دانش آموز اهل روستای موانا در دهستان ترگور از توابع بخش سیلوانه شهرستان اورمیه، روز ۲۷ آبان سال ۱۳۷۴ کشف کرد و آن را بعداً به موزه اورمیه انتقال دادند (بشاش کنزق ۱۳۷۵:۱۰۳).» (همان جا، صفحه ۴۲)

ارتفاع این استل اندکی از کتیبه کله شین بیش تر است. **اما فاقد پایه می باشد.** این که قرار بوده این کتیبه به صورت عمودی در زمین قرار بگیرد جای سوال است! زیرا خطوط موجود بر روی آن تا پایین ترین قسمت کتیبه کشیده شده است و هم اکنون نیز در موزه تاریخ اورمیة برای مهار آن مجبور شده‌اند از سقف و از زمین برای آن ساپورت‌های فلزی ایجاد کنند! حجاری متن آشوری و اورارتویی در دو روی کتیبه و محل اصلی به اتمام نرسیده است و مجبور شده‌اند ادامه کار نقر کتیبه را به کناره‌های سنگ نیز بکشند! برای این شلخته کاری‌ها هیچ توضیحی داده نمی‌شود! این کتیبه نیز فاقد هر گونه طرح و نقش زیبایی شناسانه می‌باشد و مانند کتیبه کله شین به دو زبان اورارتویی و آشوری نقر شده است. بر اساس توضیحات داده شده کشف این کتیبه بسیار مشکوک است. ابتدا به بررسی محتوای این کتیبه می‌پردازم:

«(سطور ۴-۱) برای خالدی سرور، این سنگ یاد بود را روسا، پسر ساردوری، برای زندگی خود برافراشت. (سطور ۶-۵) من هستم روسا، پسر ساردوری، خدمتگزار خالدی ... (سطور ۵۶-۵۳) من اورزانا شاهی در بابینی لی گماشتم ... چیزی در محل، به آردینی (= موساسیر) برای غارت (؟). (سطور ۵۸-۵۷) وقتی که من گفتم: من سفر کردم، در آن جا اردو زدند (آن‌ها اتاق را گرفته بودند) همه پادشاهان، (سطور ۵۹-۶۱) من رفتم به آردینی ... اورزانا به محراب نزدیک شد. از این نقطه،» همان جا، ترجمه اورارتویی کتیبه منوا، صفحه ۶۳)

«(سطور ۱۴-۱۱) من هستم روسا، خدمتگزار خالدی، **چوپان واقعی مردم.** (سطور ۱۹-۱۵) تحت فرمان خالدی وقتی در این جا جنگ بود، من از جنگ نه‌راسیدم (سطور ۲۶-۲۰) خالدی به من نیروی شیر و شادی بخشید، سال‌هایی که من کشور بیا اینی لی را تحت ستم کشور دشمن گسترش دادم. (سطور ۳۲-۲۷) خدایان به من روزهای شادی اعطا فرمودند، روزهای خوب شاد زیادی ساختند.» همان جا، ترجمه متن اورارتویی بخش کناره، صفحه ۶۶)

در این ملقمه‌ای که از سخنان روسا آمده چیز خاصی را نمی‌توان فهمید، به غیر از این که خود را تا حد چوپان پایین می‌آورد. او از ساخت سنگ یاد بودی سخن می‌گوید که در نهایت آشفتگی ساخته شده و معلوم نیست از چه روی در آن منطقه رها شده است.

«(سطور ۲۳-۱) در شهر [موساسیر؟] سرزمین زا [زارو؟] ... سرورم ... به سرورم در [موسا] سیر ... به ... (سطور ۲۵-۲۴) در تمامی سرزمین اورارتو [؟] به [خالدی، پروردگارم ... (سطر ۲۶) ... چیزی من را آشفته (؟) (سطور ۲۹-۲۷) ... هدیه ... در شهر موساسیر طلا، نقره، برنز و گاو. (سطور ۳۳-۳۰) من به موساسیر رفتم. گوسفند در شهر زازاو من قربانی کردم و روسا ... (سطر ۳۴) خالدی، سرورش ... گوش داد (سطر ۳۵) **من چوپان خوبی هستم برای مردم** (سطور ۳۸-۳۶) ادامه دهنده راه (؟) پدران و پیشینیان من که ... این هدایا به موساسیر نیاورده بودند. (سطور ۴۴-۳۹) من آن‌ها را در یک لشکر کشی آوردم. بیش تر از همه پادشاهان. به شهر موساسیر فرود آمد. اما شاه در خانه خدایان را به



روی من بست و به شهر آشور گریخت. خالدی، سرورم، باز کرد آن را برای من. من انجام دادم مراسمات در داخل معبد. اورزانا سربازان خود را در جنگ علیه من قرار داد. (سطور ۴۸-۴۵) تحت فرمان خالدی، من روسا من به کوه آندراوتو رفتم و من آن را به دست آوردم؛ من اورزانا را با دست گرفتم و من آن را زیر پا انداختم. من آن را به موقعیت قبلی خود گماشتم. (سطور ۵۲-۴۹) **۱۴ یا ۱۵ روز در شهر موساسیر اقامت کردم** و تمام حیوانات قربانی ... من قربانی کردم برای موساسیر، برای ساکنان شهر موساسیر ... هر روز من مهمانی گرفتم. من هستم روسا، (سطور ۸۵-۵۳) خدمتگزار خدای خالدی، **چوپان واقعی مردم**. من کسی هستم که به خانه خالدی تقرب یافت، من کسی هستم که نمی‌هراسید از مبارزه. خالدی به من قدرت و نیرو بخشید و شادی. در زمان من کشور اورارتو را گسترش دادم. سرزمین دشمن محدود ساختم. خدایان به من روزهای شادی دادند، روزهای بسیار خوب/ پر از شادی.» (همان جا، متن آشوری کتیبه موانا، صفحه ۶۸)

«(سطور ۲۹-۲۸) ... **او و اعقاب فرزندانش را از بین ببرد** ... (سطر ۳۲) مهم ساختندش.» (همان جا، کناره متن آشوری کتیبه موانا، صفحه ۶۹)

به دلیل مخدوش بودن و از بین رفتن بخش‌های بسیار زیادی از متن این کتیبه نمی‌توان به صورت دقیق متن آشوری و اورارتویی را با همدیگر تطبیق داد. اما آن چه که قابل تطبیق دادن می‌باشد، یعنی بخش کناری متن اورارتویی و انتهای متن آشوری با هم یک مفهوم را می‌رسانند به جز توضیحاتی درباره بیانی‌لی و گسترش آن. در این کتیبه نیز نه حرفی از فرمان‌روایی بر اورارتو به میان آمده و نه سخنی درباره آشوریان موجود است. متن آشوری از قربانی‌های مکرر روسا سخن می‌گوید. ولی جالب است که تعداد روزهای برگزاری مراسمات قربانی برای روسا و منشیان و حجاران مشخص نبوده است. پس بنده نباید درباره نظام مندی کتیبه‌های اورارتویی سخنی بگویم، چون اوضاع بس آشفته‌ای دارند. اگر عبارت «او و اعقاب فرزندانش را از بین ببرد» را دستوری از روسا بدانیم که در این متن مشخص نیست که خطابی از چه کسی و برای نابودی چه کسانی صادر شده، پس باید به مؤلفه تخریبگر بودن اورارتوها، کشتار بی‌رحمانه را نیز بیفزاییم!

«شایان ذکر است که نظر به **مشابهت لفظی** موجود میان نام منطقه امروزی **موجسیر** در عراق و نام معبد باستانی موساسیر و نیز با توجه به اطلاعاتی که از گزارش‌های سارگون در مورد محل معبد موساسیر استنباط می‌شود، **بیش‌تر پژوهشگران بر این عقیده هستند که معبد موساسیر در منطقه عراق امروزی و نزدیک مرزهای امروزی ترکیه و ایران قرار داشته است.**» (همان جا، صفحه ۷۱)

پیش‌تر اشاره کردم که تاریخ نویسی منطقه و جهان، سندی برای هیچ ادعایی ندارد و مثلاً شباهت لفظی موجسیر و موساسیر را دلیلی بر اشتراکات فرهنگی و تأثیرات تاریخی عنوان



می‌کند. این در حالی است که برای اثبات وجود خود موساسیر در تاریخ و پابرجایی آن چیزی برای ارائه ندارند، چنان چه نمی‌توانند قدمتی برای نام شهر «موجسیر» بیاورند. دوباره تأکید کنم که هدف غایی این بررسی‌ها چنانچه در ادامه خواهد آمد، طرح موضوعات بسیار مهم دیگری است، نه نقد نوشته‌های جناب ابراهیمی و یا افراد دیگر. (ادامه دارد ...)



ایران مدون؟!!

هیچ حوزه‌ای از تاریخ قاجاریه بدون ورود اسناد جعلی نبوده است. از تصاویر تاریخی و سیاسی گرفته تا مکتوبات اداری و نظامی همه و همه مورد دستبرد و تغییرات هدفمند جاعلان قرار گرفته‌اند. ساخت اسکناس‌ها و سکه‌های تماماً جعلی برای دوره قاجاریه نیز از جمله این فعالیت‌ها محسوب می‌شود. به تصاویر اسکناس‌های قجری دقیق شویم که در زیر نمونه‌هایی از آن را آورده‌ام. در این اسکناس‌ها تنها چهره شخص معروف به ناصرالدین شاه به تصویر کشیده شده است:





قبل از ورود به بررسی این اسکناس‌ها توجه شما را به متن زیر جلب می‌نمایم:

«در مورد اولین تلاش‌ها برای جعل اسکناس‌های امروزی در ایران دو روایت وجود دارد. موزه پول تصویری را به عنوان اولین اسکناس جعل شده ایران معرفی کرده است که در مورد آن دو داستان وجود دارد. عده‌ای معتقدند این جعل که به خاطر یک اشتباه عجیب ناکام ماند، در سال ۱۲۹۲ ه.ش. به وسیله فردی به نام **میرزا آقاخان اسکناسی** انجام شده است. این جاعل حرفه‌ای هنگام جعل اسکناس دو تومانی در مشهد به جای درج عبارت «**قابل پرداخت در مشهد فقط**» از عبارت «**قابل پرداخت فقط در مشهد**» استفاده کرده بود که جابه‌جایی این یک کلمه باعث مشخص شدن اسکناس تقلبی و دستگیری وی شد. **با توجه به نبود کاغذ و رنگ مخصوص چاپ در ایران، هنوز چه گونگی تولید این اسکناس در ابهام باقی مانده است.**



اولین اسکناس جعل شده ایران که در مشهد کشف شد، اسکناس اصلی منتشر شده در کرمانشاه

اما این عبارت «قابل پرداخت در مشهد» که کار جاعل را ناتمام گذاشت، چرا روی اسکناس درج شده بود؟ **در اوایل پیدایش اسکناس در ایران صرفاً بانک شاهی که شعباتی در مشهد، تهران، اصفهان، تبریز و شیراز داشت، اقدام به انتشار این نوع پول می‌کرد.** بنابراین هر بانک با توجه به منطقه فعالیت خود اسکناس منتشر می‌کرد و این اسکناس‌ها صرفاً در منطقه تحت پوشش این بانک قابل استفاده بود.

به همین دلیل بانک محل صدور، نام شهر صادر کننده اسکناس‌ها را با مهری به دو زبان فارسی و انگلیسی بر روی آن‌ها ثبت می‌کرد. بر روی پول‌های اصلی عبارت «PAYABLE AT MESHED ONLY» درج شده بود. اما میرزا آقاخان با یک اشتباه باورنکردنی در جابه‌جا شدن دو کلمه انگلیسی و چاپ «PAYABLE ONLY AT MESHED» بر روی اسکناس موفق نشد از پول‌های دست سازش استفاده کند و این گونه بود که اولین جعل اسکناس در تاریخ ایران ناکام ماند.

روایت دوم اما می‌گوید اولین کسی که در ایران اقدام به چاپ اسکناس تقلبی کرد شخصی به نام الکساندر ایوانویچ بود. گفته شده او در شهریور ۱۳۰۹ به همراه عده‌ای در زیرزمینی در جنوب تهران، اسکناس‌های جعلی یک تومانی چاپ می‌کرد. اما با توجه به این که ایوانویچ فقط یک تومانی جعل می‌کرد، روایت اول به واقعیت نزدیک‌تر است. همچنین در مقاله‌ای که به قلم دکتر علی شرقی، اقتصاددان و پژوهشگر ایرانی در دایره المعارف ایرانیکا در زیر سرفصل ESK منتشر شده، از جعل حرفه‌ای آقاخان اسکناسی به عنوان اولین جعل اسکناس در ایران نام برده شده است. «(پایگاه خبری بیتوته)

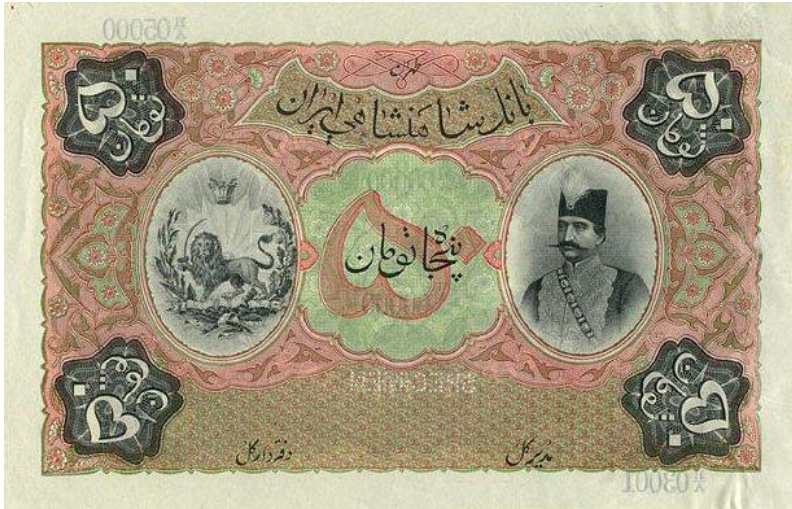
این مطلب توسط پایگاه‌های خبری دیگری چون تابناک، فرارو و ... نیز منتشر شده است. به چندین دلیل مشخص و روشن همه اسکناس‌هایی که تصویر آن را دیده‌اید جعلی هستند.

نخست این که؛ بر روی اسکناس‌هایی که تصاویر آن را آورده‌ام به ترتیب چنین تاریخ‌هایی ثبت شده است؛ ۱۹۲۷، ۱۹۲۵، ۱۹۱۸، ۱۹۱۲، ۱۹۰۶. می‌دانیم که جنگ جهانی اول در ماه اوت ۱۹۱۴ آغاز و در نوامبر ۱۹۱۸ به پایان رسید. از طرفی می‌دانیم رضاخان در ۴ اردیبهشت ۱۳۰۵ ه.ش. تاج‌گذاری کرد (مقارن با آوریل ۱۹۲۶ م) و تا ۳ شهریور ۱۳۲۰ ه.ش. (مقارن با آگوست ۱۹۴۱ م) بر سر قدرت بود. با مقایسه این دو آیا یک سال بعد از تاج‌گذاری رضاخان نیز اسکناس‌های ناصری به چاپ می‌رسیده‌اند و بانک مرکزی هنوز اقدامی در جهت تغییر اسکناس‌ها نکرده بود؟! این مسئله بسیار بعید به نظر می‌رسد و قابل قبول نیست. زیرا اگر بانک مرکزی توانایی تغییراتی به این شکل را نداشته، پس چه گونه شخصی مجهول الهویه چون میرزا آقاخان اسکناسی اقدام به جعل اسکناس نموده است؟ آیا نمی‌دانند دستگاه‌های چاپ اسکناس به چه میزان پیشرفته و فنی هستند و نمی‌توان به راحتی آن‌ها را در اختیار گرفت و نمونه‌های جعلی را ایجاد کرد؟ چنان چه ادعا کرده‌اند اگر میرزا آقاخان عبارت «PAYABLE ONLY AT MESHED» را بر روی اسکناس‌ها چاپ می‌کرد، کار او موفقیت آمیز بود و دیگر مشخصه‌های اسکناس‌های ناصری را دارا بود. در ضمن بنده در بررسی اسکناس‌های قجری نمونه غیر معمول اسکناس جعل شده توسط میرزا آقاخان را نیافتم! زیرا اصولاً اسکناس‌های جعلی از روی اسکناس‌های اصلی ساخته می‌شوند. نه این که جاعل از خود طرحی برای اسکناس پیشنهاد دهد.

دوم این که؛ بر روی همه این اسکناس‌ها عبارت «بانک شاهنشاهی ایران» نقش بسته است! می‌دانیم کلمه ایران تا زمان رضا خان به صورت رسمی در ثبت اسناد و اوراق استفاده نشده است. بنابراین استفاده از این عبارت نیز غیر قابل قبول می‌باشد و باید درباره آن توضیح ارائه شود. همین اشتباه در استفاده از نام ایران در مهری که پایین همه اسکناس‌ها قرار گرفته نیز مشهود است.

سوم این که؛ استفاده از عنوان «مدیر کل» و «دفتردار کل» در زمان قجری رایج نبوده است. این عناوین از زمان رضاشاهی باب شدند و مورد استفاده قرار گرفتند. جاعل به دلیل نبود چنین عنوانی در لابه لای عناوین معروف در دوری قاجار، مجبور شده است از عنوان «مدیر کل» و «دفتردار کل» دوره پهلوی استفاده کند!





تصویر اسکناسی را یافته‌ام که بر روی آن تاریخ انتشار به میلادی، مهر حکومتی، امضای مدیر کل و دفتردار کل همچنین محل ادا شدن به فارسی و لاتین وجود ندارد!!! آیا این اسکناس نمونه‌ای از طرح خام اسکناس‌های جعلی دوره قجری محسوب نمی‌شود!



چهارم این که؛ طرح بخشی از اسکناس‌ها دارای کادری برای **واترمارک** می‌باشد! این ویژگی امنیتی حتی در اسکناس‌های دوره اول پهلوی نیز وجود ندارد. آیا خود این مسئله دلیلی بر جعلی بودن اسکناس‌های قجری نمی‌تواند باشد؟

پنجم این که؛ چه گونه پولی می‌تواند فقط در یک شهر ادا شود؟ بانک‌ها در ازای چه چیزی به مردم پول می‌دادند؟ اگر تاجری از تبریز به مشهد می‌رفت، کدامین اسکناس را باید با خود



می‌برد؟ اگر اسکناس مشهد را با خود می‌برد، باید در تبریز آن را تهیه می‌کرد. در این صورت تمامی بانک‌ها باید پول تمامی شهرهای دیگر را داشتند! او در میانه راه از کدامین پول استفاده می‌نمود؟ در این صورت چه ضرورتی به ادا شدن این پول‌ها در شهرهایی مشخص وجود داشت؟ آیا خود این اسکناس‌ها نشان دهنده عدم وجود حاکمیتی متمرکز و فراگیر و به هم پیوسته در دوره موسوم به قاجاریه نیست؟

ششم این که؛ بر روی همه این اسکناس‌ها تصویر ناصرالدین شاه آمده است. آیا می‌توان قبول کرد که در دوره مظفرالدین شاه، محمدعلی شاه و احمدشاه اسکناسی با تصویر ایشان به چاپ نرسیده است! مظفرالدین شاهی که مانند پدر عاشق خود نمایی بود و حتی در زیر عکس‌هایش نیز یادگاری می‌نوشت؟!

این جعلیات تنها مربوط به اسکناس‌های قجری نیست. جاعلین حتی به جعل سکه نیز روی آورده‌اند.



ضرب شده به تاریخ ۱۲۹۷، سکه‌ای قجری که بر روی آن نوشته شده است «رایج مملکت ایران»، سکه ۵۰ دیناری



ضرب شده به تاریخ ۱۲۷۲، سکه‌ای قجری با عبارت «فلوس (پول) رایج ممالک محروسه ایران»، بدون ارزش ثبت شده!

دو سکه بالا جعلی هستند! اولی به دلیل استفاده از عبارت دینار و رایج مملکت ایران و دومی به دلیل کیفیت بسیار پایین در ضرب و عدم وجود ارزش ثبت شده بر روی سکه.



«واحد اصلی پول قاجار تومان، قران و شاهی بود. تومان واژه ترکی ایغوری است به معنی ده هزار که در تقسیمات لشکری هر ده هزار سرباز تومان و فرمانده آن‌ها امیرتومان نامیده می‌شد. تا پیش از قاجار از این واحد پولی استفاده نمی‌شد. در دوره مغول ده هزار دینار را برابر تومان می‌دانستند. یک تومان مغول برابر صد هزار تومان امروز می‌باشد. تومان طلا اولین بار در زمان فتحعلی شاه قاجار ضرب شد. وزن آن در ۱۲۲۴ قمری (۱۱۸۸ شمسی) یک مثقال و یک ششم مثقال بود. در سال ۱۲۹۸ قمری در زمان ناصرالدین شاه، وزن طلای تومان کاهش یافت و ارزش آن برابر ده قران نقره یا ده هزار دینار شد. **اما سکه‌ای به نام دینار وجود نداشت.** در سال ۱۳۰۸ شمسی که آحاد پول ایران تغییر کرد، تومان به معنای ده ریال شد که هنوز هم این لفظ رایج است. در زمان فتحعلی شاه، سکه نقره جدید، یعنی «قران» متداول شد، که معادل یک‌دهم تومان و پنج‌عباسی یا بیست شاهی بود. در این زمان شاهی به صورت سکه مسی درآمد بود. بنابراین سه شکل سکه در ایران رایج بود: **تومان‌های طلا، قران نقره و شاهی مسی.**» (پایگاه خبری بیتوته)

با وجود این همه جعلیات گسترده، آیا می‌توان از دوره موسوم به قاجاریه اسنادی بدون خدشه و قابل اعتماد برای بررسی تاریخ و مسائل اجتماعی و اقتصادی و سیاسی به دست آورد؟

منابع:

- پایگاه خبری بیتوته

www.beytoote.com/art/negah-gozashte/first3-forger1-banknotes.html
www.beytoote.com/art/negah-gozashte/currency2-pahlavi.html

- پایگاه خبری تحلیلی فرارو

www.fararu.com/fa/news/191074/

- پایگاه اطلاع رسانی تابناک

www.tabnak.ir/fa/news/505504/



تبریز 2018 از وقایع تا تبلیغات

تبریز در تب و تاب رویدادی است که آن را «تبریز ۲۰۱۸» معرفی می‌کنند. نخست با توضیح کوتاهی در معرفی این رویداد، به مرادم از این یادداشت پردازم:

«سازمان کنفرانس اسلامی معروف به سازمان همکاری اسلامی طرحی را از سال ۲۰۱۵ با نام معرفی شهر نمونه گردشگری کشورهای اسلامی کلید زد. در این طرح هر ساله شهری از کشورهای اسلامی به عنوان «شهر نمونه گردشگری جهان اسلام» معرفی می‌شود. در اولین معرفی شهر **قدس** فلسطین در سال ۲۰۱۵ و در دومین معرفی شهر **قونیه** ترکیه در سال ۲۰۱۶ به عنوان شهر نمونه گردشگری جهان اسلام معرفی شدند. برای سال ۲۰۱۷ نیز شهر **مدینه** عربستان به این عنوان انتخاب و در نهایت شهر **تبریز** به عنوان شهر نمونه گردشگری جهان اسلام در سال ۲۰۱۸ انتخاب شد. این انتخاب در اجلاس کارشناسان ارشد نهمین کنفرانس وزیران گردشگری کشورهای عضو سازمان همکاری اسلامی در شهر نیامی پایتخت جمهوری نیجر انجام شد. قبل از این انتخاب دو شهر **تبریز** و **یزد** از ایران با توجه به معیارهای انتخاب، به عنوان نامزد معرفی شده بودند که تبریز توانست این عنوان را نصیب خود کند.» (وبسایت زیر ساخت)

حال باید ببینیم آمادگی این شهر برای پذیرش و استفاده مناسب از چنین رویدادی به چه شکلی است و قابلیت‌ها، توانمندی‌ها، ضعف‌ها و بحران‌هایی که تبریز کنونی با آن روبه روست چه مسائلی می‌باشد.

«هنوز سئوالات بی‌شماری در این خصوص مطرح بوده و هست و این که آیا تبریز؛ همچنان شهر اولین‌ها در بین شهرهای کشورمان، ایران عزیز، در زمینه‌های مختلف پیشتاز است؟! و دیگر این که مدیران و مسئولان شهری **شهر اولین‌ها** چه نسخه‌ای را برای انتخاب مجدد این شهر به عنوان شهر نمونه گردشگری جهان اسلام، به‌ترین، سالم‌ترین و بهداشتی‌ترین شهر ایران در سال‌های آینده، پیچیدند؟ و به عبارت دیگر آیا شهر تبریز، همچنان زیباترین و توسعه یافته‌ترین شهر ایران است؟ و پرسش آخر این که، شهر تبریز با این همه ظرفیتی که از آن نام برده می‌شود، آیا استحقاق شهر نمونه گردشگری جهان اسلام، زیباترین و توسعه یافته‌ترین شهر ایران را دارد و یا نه؟!» (خبرگزاری فارس)

همه این‌ها سوالاتی است که مسئولین استانی و نمایندگان استان آذربایجان شرقی در مجلس و شورای شهر تبریز باید نسبت به آن پاسخگو باشند و خود را فعال نشان دهند. استاندار سابق آذربایجان شرقی درباره این رویداد چنین عنوان کرده بودند:

جبارزاده: به‌جز شهرداری هیچ دستگاهی برای تبریز 2018 اعتبار به میدان نیاورده است



استاندار آذربایجان شرقی از عدم تخصیص اعتبار توسط ارگان‌های دولتی برای اجرای برنامه‌های تبریز 2018 انتقاد کرد.

شبکه اطلاع رسانی راه دانا، تاریخ خبر ۱۳۹۶/۰۴/۲۲

«استاندار آذربایجان شرقی ابراز امیدواری کرد تا آن موقع پروژه‌های نیمه‌تمام به بهره‌برداری برسد و تأکید داشت: تبریز ۲۰۱۸ آغاز جدی توجه به گردشگری در ایران است و به جز شهرداری تبریز، دستگاه‌های اجرایی هنوز اعتبارات خود برای تبریز ۲۰۱۸ را به میدان نیاورده‌اند.» (شبکه اطلاع رسانی راه دانا)

این که خود استاندار چرا در این زمینه پیشقدم نشده و اعتبارات لازم را از دولت طلب نکرده، در آذربایجان شرقی حکایتی بسیار قدیمی است و از فرصت این یادداشت خارج می‌باشد. اما باید اشاره کنم، حتی نمایندگان تبریز در خانه ملت نیز در این حوزه فعالیت بسیار کمی داشته‌اند. چنان چه می‌خوانیم:

«محمدحسین فرهنگی با بیان این که در جدول شماره ۹ لایحه بودجه سال آینده مبلغ ۱۰ میلیارد تومان اعتبار هزینه‌ای برای رویداد تبریز ۲۰۱۸ در نظر گرفته‌اند اظهار داشت: در ردیف ذکر شده تبریز ۲۰۱۸ برای بنیاد ادب و فرهنگ آذربایجان هم ۳ میلیارد تومان بودجه در نظر گرفته شده است. این در حالی است که قبلاً صحبت از ۷۰۰ میلیارد و بعدها در نهایت صحبت از ۲۰۰ میلیارد بود.» (خبرگزاری تسنیم)

آیا به راستی یکی از وظایف نمایندگان استان آذربایجان شرقی و شهر تبریز درخواست اعتبارات لازم برای این شهر نیست؟

«عضو شورای شهر تبریز گفت: کاهش ردیف بودجه رویداد «تبریز ۲۰۱۸» از ۷۰۰ میلیارد به ۱۰ میلیارد تومان در لایحه بودجه سال ۹۷ کشور، نشانگر خلف وعده مسئولان است.»



«فریدون بابایی اقدم» در گفت‌وگو با ایسنا، با بیان این مطلب افزود: چند روز پس از انتخاب تبریز به عنوان پایتخت گردشگری کشورهای اسلامی در سال ۲۰۱۸، رئیس وقت سازمان میراث فرهنگی کشور اعلام کرد «برای میزبانی از این رویداد در کنار تبریز خواهیم بود»، امروزه این وعده وعیدها تنها به برگزاری جلسات ستاد ملی تبریز ۲۰۱۸ ختم می‌شود، این در حالی است که میزبانی از این رویداد به منابع مالی نیاز دارد.» (خبرگزاری دانشجویان ایران «ایسنا»)

تبریز ۲۰۱۸ حتی از نبود آسفالت مناسب نیز می‌نالدا! تبریز نسبت به نام و شهرتی که در ایران و جهان برای خود به دست آورده، هنوز فاقد قابلیت‌ها و مزیت‌هایی است که در چند کلان شهر بزرگ دیگر ایران همچون مشهد و اصفهان شاهد آن هستیم.

«احمد علی‌رضا بیگی در گفت‌وگو با خبرنگار خبرگزاری خانه ملت، با بیان این که تبریز از لحاظ حاشیه نشینی دومین کلانشهر کشور است، گفت: تبریز بعد از کلانشهر تهران دومین کلانشهر از لحاظ حاشیه نشینی به شمار رفته، به گونه‌ای که معضل حاشیه نشینی در حال حاضر مهم‌ترین آسیب این کلانشهر است... نماینده مردم تبریز، آذرشهر و اسکو در مجلس شورای اسلامی با بیان این که خطرات احتمالی ناشی از وقوع زلزله سکونتگاه‌های غیررسمی تبریز را تهدید می‌کند، افزود: این نگرانی همیشه وجود دارد که وقوع زلزله‌ای با ریشتر پایین موجبات تخریب بناهای سست و غیراستاندارد را فراهم آورده و جان ساکنان آن‌ها را در معرض خطر قرار دهد. وی تلاش دولت برای برقراری عدالت در تمامی مناطق را در کاهش حاشیه نشینی مؤثر دانست و یادآور شد: با این اقدام انگیزه مهاجرت در روستایان و مناطق محروم کاهش می‌یابد؛ بی‌شک اگر مردم مناطق محروم و روستایان احساس کنند منافع آینده فرزندان، رفاه، اشتغال و معیشت آن‌ها مورد توجه واقع می‌شود مانند در مناطق خود و روستاها را به حاشیه نشینی ترجیح می‌دهند. این نماینده مردم در مجلس دهم با بیان این که دولت باید توجهی جدی به رفع مشکلات اقتصادی مناطق محروم و روستاها برای جلوگیری از مهاجرت آن‌ها به کلانشهرها داشته باشد، تصریح کرد: در صورتی که دولت به تأمین اقتصاد پایدار در این مناطق توجه نداشته باشد به طور قطع روز به روز به تعداد حاشیه نشینان افزوده خواهد شد و با شیوع معضل حاشیه نشینی و افزایش مهاجرت به کلان شهرها مواجه خواهیم شد.» (خانه ملت، خبرگزاری مجلس شورای اسلامی)

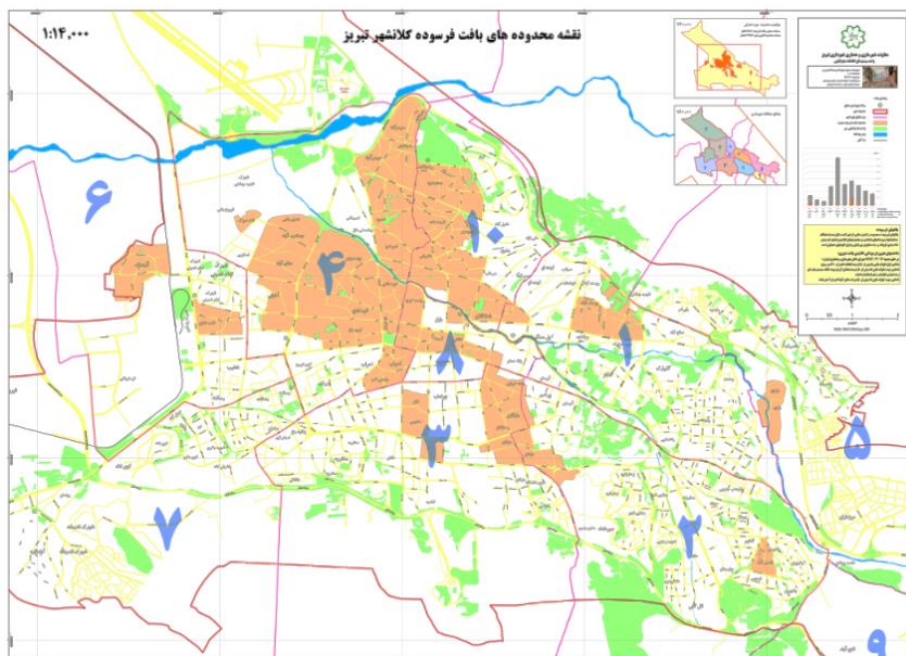
آری زلزله! اگر تبریز بلرزد، مشابه همان زلزله‌ای که اخیراً در کرمانشاه شاهد آن بودیم، و شمار بسیار زیادی از هموطنان عزیز خود را از دست دادیم، یا اگر زلزله چند سال پیش قره داغ، در تبریز رخ داده بود، آن گاه زخم‌های کهنه تبریز و آذربایجان، خود را بیش‌تر از پیش نشان می‌داد، زخم‌هایی که شاید دیگر درمان آن به این آسانی امکان پذیر نبود. عدم توسعه یافتگی شهری در شهرهای دیگر آذربایجان شرقی، سیر مهاجرت به شهر تبریز را افزایش داده است. اگر



تبریز دارای فرصت شغلی گسترده‌ای برای پذیرش سیل عظیم مهاجرت از روستاها و شهرهای آذربایجان به تبریز بود، این شهر اکنون چهره بسیار وحشتناک‌تری نیز داشت. تبریز بخشی از این مهاجرت‌ها را پذیرا بوده و در اصل پلی برای مهاجرت به تهران و دیگر شهرهای مرکز کشور محسوب می‌شود.

«حاشیه نشینی ۴۰۰ هزار نفر در تبریز؛ سه هزار خانوار ساکن در ضلع جنوبی اتوبان پاسداران باید جابه‌جا شوند: رئیس اداره بافت‌های فرسوده شهری اداره کل راه و شهرسازی آذربایجان شرقی گفت: حدود ۴۰۰ هزار نفر از جمعیت تبریز در قالب حدود ۸۰ هزار خانوار در چهار پهنه شمال، جنوب، غرب و جنوب غرب تبریز حاشیه نشین هستند. یوسف محمد زاده در گفت و گو با خبرنگار خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا) منطقه آذربایجان شرقی، اظهار کرد: ۱۸ محله حاشیه نشین در مجموع در چهار پهنه تبریز وجود دارد که بیشترین میزان حاشیه نشینی تبریز در قسمت شمال تبریز بوده و در پهنه جنوب نیز آخر مارالان و طالقانی، در پهنه غرب محدوده پارک تبریز و در پهنه جنوب غرب هم مناطق رواسان و آخماقیه حاشیه نشین محسوب می‌شوند.» (خبرگزاری دانشجویان ایران «ایسنا»)

این حاشیه نشین پر جمعیت تنها بخشی از خانه‌های بی‌دفاع تبریز در برابر زلزله می‌باشد. بخش اعظمی از جمعیت این شهر در بافت فرسوده به سر می‌برند که از نظر مقاوم سازی چیزی فراتر از حاشیه نشین تبریز ندارد و اکنون دچار بیماری ساخت و سازهای مرتفع و غیر اصولی است!



محدوده بافت فرسوده تبریز



محدوده بافت حاشیه نشین تبریز

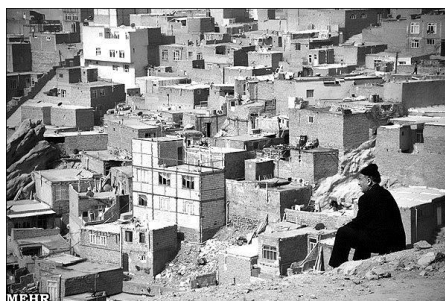
پوشش آلودگی

اگر گمان می کنید بی نظمی در ساخت و سازهای شهری تبریز محدود به این بخش از نقشه های شهر تبریز می باشد خطا کرده اید. به دلیل کم کاری های گسترده مدیران سابق و بروکراسی سنتی و غیر علمی در مدیریت شهرداری های تبریز و فساداتی که در تمامی ادارات مرتبط با امورات شهرسازی و نوسازی این کلان شهر شاهد آن بوده ایم، حتی بافت خارج از محدوده فرسوده و حاشیه نشین تبریز نیز چهره بسیار ناخوشایندی دارد.



گوشه کوچکی از وضعیت بخش بافت فرسوده تبریز





گوشه کوچکی از وضعیت بخش حاشیه نشین تبریز

معابر، پیاده‌روها، کوچه‌ها و خیابان‌های باریک، بدون در نظر گرفتن طرح‌های توسعه در آینده، ساختمان‌های مرتفع در مرکز شهر و عدم تناسب آن با دیگر بخش‌های شهری، ضعیف بودن سیستم حمل و نقل شهری از نظر تعداد و تنوع، عدم اتمام پروژه‌های عمرانی زیربنایی تبریز همچون مترو و نا کارآمدی نقشه کنونی متروی تبریز برای پوشش ترافیک مرکز شهر در آینده، مساحت بسیار پایین فضای سبز در مرکز شهر، تقاطع‌های هم سطح و مسیرگشایی‌های غیر اصولی و در نتیجه تشدید ترافیک، غیر استاندارد بودن اتوبان‌های حاشیه این شهر از لحاظ فنی و نسبت به نیاز روز و ... معضلات دیگری است که شهر تبریز با آن دست و پنجه نرم می‌کند و همگی حاصل کم کاری استانداردها، شهردارها و نمایندگان مجلس سندهای قبلی بوده است.



دو هفته نامه حیدر بابا، سه شنبه، ۲۷ مرداد ماه ۱۳۸۳، شماره ۳۰

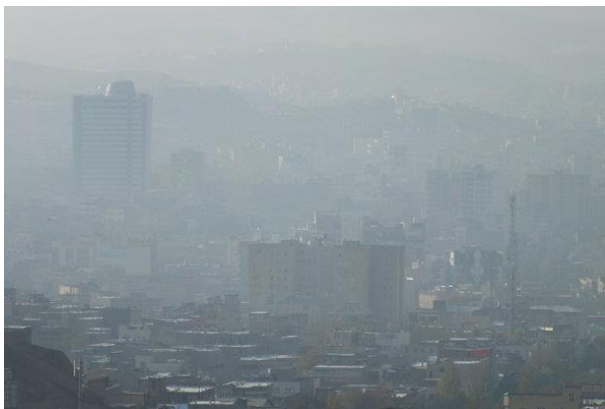
پایداری جوی منجر به آلودگی هوای تبریز شده است. شاخص آلودگی هوای تبریز در این روزها به بالای ۱۷۰ رسیده است و وضعیت هوا برای تمامی گروه‌های جامعه ناسالم است. با این آلودگی در برخی نقاط چهره شهر کاملاً در هوای مه آلود محو شده است و تبریز متفاوت با روزهای دیگرش به چشم می‌خورد.» (خبرگزاری دانشجویان ایران «ایسنا»)

«با افزایش بی‌سابقه میزان آلودگی هوا، کلان‌شهر تبریز امروز ۲۵ آذر ماه آلوده‌ترین شهر ایران شد. به گزارش فارس از تبریز، شاخص آلودگی هوای تبریز امروز به ۱۷۱ پی‌اس آی رسیده است که در سال ۹۶ بیش‌ترین میزان آلودگی بوده و تبریز را امروز آلوده‌ترین شهر ایران از لحاظ شاخص آلودگی معرفی کرد. هوای تبریز در چند روز اخیر از نظر آلودگی در وضعیت بحرانی به سر می‌برد. مدارس تبریز برای دومین روز متوالی به دلیل آلودگی هوا در کلیه مقاطع صبح و عصر در روز یکشنبه ۲۶ آذرماه تعطیل اعلام شد.» (تابناک)

صنایع آلوده کننده شهر تبریز در موقعیتی قرار دارند که آلودگی تولید شده توسط آن‌ها به وسیله بادهای موسمی به صورت مستقیم بر تشدید جو آلوده تبریز تأثیر می‌گذارد. نیروگاه حرارتی تبریز، مجموعه پتروشیمی و پالایشگاه و کارخانه‌های عظیمی چون بخش ریخته‌گری و آهنگری تراکتورسازی و ... از جمله صنایع آلوده کننده شهری تبریز می‌باشند. عامل دیگر در آلودگی هوای شهر تبریز ضعیف و فرسوده بودن ناوگان حمل و نقل عمومی می‌باشد. با بحرانی‌تر شدن وضعیت دریاچه اورمیه (با خاطر ناکارآمدی طرح‌های احیای این دریاچه) و



شروع و تشدید بادهای نمکی و تأثیر گذاری آن بر افزایش ریزگردها در شهرهای شرقی این دریاچه، در آینده‌ای نزدیک آلودگی هوای کلان‌شهر تبریز روند رو به رشدی نیز به خود خواهد گرفت. عدم وجود گستره فضای سبز در مرکز این کلان‌شهر، تأثیرات مخرب آلودگی هوا بر سلامت ساکنین این شهر را دوچندان کرده است.



عمده‌ترین آلودگی‌های صوتی در شهر تبریز کارگاه‌های کوچک درون شهری هستند که بدون تناسب با فضای شهری، علاوه بر زشت‌نمایی چهره این شهر، موجبات صلب آرامش شهروندان را فراهم آورده‌اند. فرودگاه تبریز نیز به دلیل موقعیتی که در آن قرار گرفته است جزء مهم‌ترین عوامل آلودگی صوتی شهر تبریز محسوب می‌شود.

«لیست کتابخانه‌های عمومی تبریز: کتابخانه مرکزی، علامه جعفری، شهریار، رشديه، آیت الله بنی فضل، جعفریه، تربیت، شهید مدنی، امیرخیزی، پروین اعتصامی، علامه امینی، علامه طباطبایی، فرهنگ و ادب، میرداماد، نبی اکرم، ولیعصر، هنر، مصلی تبریز» (اداره کل کتابخانه‌های عمومی استان آذربایجان شرقی)

تبریز را اولین شهر در امر چاپ و نشر کتاب و نشریات معرفی کرده‌اند. هر چند در سال‌های اخیر گسترش چشم‌گیری در ایجاد کتابخانه‌های عمومی در شهر تبریز ایجاد شده است، اما با این حال تعداد واحدهای کتابخانه‌های عمومی در تبریز بسیار محدود هستند. محدودیت و ضعف در حوزه کتاب و کتاب‌خوانی محدود به مسئله تعداد اندک واحدهای کتابخانه‌ای در تبریز نمی‌باشد. شهر اولین‌ها فاقد روزنامه، هفته‌نامه، ماه‌نامه و فصل‌نامه‌ای سراسری و قدرتمند با تیراژ قابل قبول است. محدودیت تولیدات صدا و سیما، حجم اندک برنامه‌های پر محتوای زنده و سریال‌های جذاب تلویزیونی از شبکه استانی و ... از جمله مهم‌ترین ضعف‌های فرهنگی و رسانه‌ای تبریز محسوب می‌شود. به گمان بنده مهم‌ترین دلیل ضعف در حوزه فرهنگ به مسائل



اقتصادی این شهر باز می‌گردد. تبریز زمانی جزء سه شهر صنعتی ایران بود. اما اکنون آرام آرام در حال تغییر دادن چهره خود به یک شهر تجاری و فروشگاه‌گهی است. اکثر کارخانه‌های بزرگ تبریز به صورت نیمه فعال هستند و برخی اعلام ورشکستگی کرده‌اند. سهم آذربایجان و تبریز از تصاحب صنایع سنگین و پردرآمد و تأثیرگذار بسیار ناچیز بوده و به همین دلیل آذربایجان بیش‌ترین جمعیت مهاجر به مرکز کشور را داراست. ضعف صنایع دستی و صنایع بومی و اختصاصی تبریز چون صنعت چرم و کفش (به دلیل عدم حمایت از طرف دولت)، که زمانی از صنایع ممتاز تبریز محسوب می‌شد، جزء مهم‌ترین مشکلات اقتصادی کنونی آذربایجان محسوب می‌شود. عدم تکمیل راه آهن مراغه - ارومیه، تبریز - میانه، عدم تکمیل و استاندارد سازی جاده‌های مواصلاتی بین تبریز و دیگر شهرها مانند جاده تبریز - اهر، تبریز - ارومیه، از جمله مهم‌ترین دلایلی است که اقتصاد آذربایجان را در بن‌بست پیشرفت قرار داده و عزمی جدی برای حل آن نیاز است. با تمامی این اوصاف گرچه چنین رویدادهایی می‌تواند برای تبریز بسیار مفید باشد و مشکلات آن را به مسائل ملی تبدیل کرده و موجبات حل و فصل آن را فراهم آورد، اما نمی‌توان تا زمان حل این مشکلات، با چنین نمایشاتی، معضلات اساسی تبریز را فراموش کرد، معضلاتی که هر روز رنگ جدیدی به خود می‌گیرد و ابعاد پیچیدگی‌هایش بیش‌تر و بیش‌تر می‌شود. در این یادداشت سعی کردم خلاصه‌ای از مهم‌ترین مشکلات این کلان‌شهر را بیان کنم. امید است تا در آینده‌ای نزدیک شهروندان آن شاهد رفاه و آرامش مطلوبی باشند و در ادامه بتوانیم میزبانی خوبی از مهمانان و مسافران تبریز به عمل آوریم و مسئولین استان آذربایجان با تمامی تلاش خود فرصت‌های پیش آمده کنونی را مغتنم شمارند و از آن برای رفع عقب ماندگی‌ها و کم‌کاری‌های گذشته بهره‌گیرند و تبریز ۲۰۱۸ فقط ابزاری برای تبلیغات رسانه‌ای برخی از افراد و یا جریان‌های سیاسی قرار نگیرد و موجب عمران و آبادانی هر چه بیش‌تر تبریز و آذربایجان و هم‌چنین ایران عزیزمان باشد.

حنیف شفاعتی

منابع:

- وسایت زیر ساخت
www.zirsakht.net/content/tabriz-2018/
- خبرگزاری فارس
www.farsnews.com/news/13941022000555/
- شبکه اطلاع رسانی راه دانا
www.dana.ir/news/1148462.html/
- خانه ملت، خبرگزاری مجلس شورای اسلامی
www.icana.ir/Fa/News/317257/

- معاونت شهرسازی و معماری تبریز

www.tshs.tabriz.ir/News/206/

- خبرگزاری تسنیم

www.tasnimnews.com/fa/news/1396/10/05/1611896/

- ایسنا

www.tabriz.isna.ir/Default.aspx?NSID=5&SSLID=46&NID=37373

www.isna.ir/photo/96092513992/

www.isna.ir/news/96100301202/

- تابناک

www.tabnak.ir/fa/news/755872/

- اداره کل کتابخانه‌های عمومی استان آذربایجان شرقی

www.tabrizpl.ir/Portal/home/?215411/



**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**